

(قلم و رفاه)

قلم و رفاه / ماهنامه تحلیلی در زمینه سیاستگذاری اجتماعی
سال سوم / شماره ۲۳ / فروردین ۹۶ / ۶۴ صفحه / قیمت ۵۰۰۰ تومان



رفاه
پایان
پوپولیسم

• صاحب امتیاز:

مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه
• رئیس شورای سیاستگذاری:

ابراهیم رستمیان مقدم

• سردبیر:

متین غفاریان

• تحریریه:

سینا چگینی، خسرو صادقی بروجنی

• مدیر هنری:

سید علیرضا میرزامصطفی

• صفحه آرا:

احسان نیکروان

• ویراستار:

کورش اشرفی

• حروفچین:

اکرم خاکپور

• عکاس:

مرضیه پروانه

• ناظر چاپ:

علی توتونی

• باتشکر از:

بیژن رضائی، ابراهیم باقری،
صولت فروتن

• همکاران این شماره:

لادن احمدیان هروی، عاطفه
احمدی، یاسر باقری، ایمان
به پسند، محمد بیکران بهشت،
مهدی تقوایی، پیمان جعفری،
بهنام ذوقی، نیکزاد زنگنه، آزاده
شعبانی، فؤاد شمس، افشین
شمس قهفرخی، آمنه شیرافکن،
سید محمد صدرالغروی، سحر
کریبی، حسام مناهجی، میکائیل
عظیمی، مرجان نمازی، نوید وزوایی

• آدرس:

تهران، خیابان احمدقصر
خیابان دوازدهم غربی

شماره ۲۲

مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه

• صندوق پستی:

۱۴۸۹-۱۵۸۷۵

• تلفن:

۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵-۶

• چاپ:

هنر سوزمین سبز



• قلمرو رفاہ

• ماهنامه تحلیلی

• سال سوم / شماره ۲۳

• فروردین ۹۶



مقالات: استراتژی اعتدالی در حوزه رفاہ

نگاه اعتدالی در حوزه رفاهی چیست؟ در این شماره قلمرو رفاہ حسام‌الدین آشنا، احمد میدری، سید تقی نوربخش و ابوالحسن فیروزآبادی، همگی از چهره‌های استراتژیک و کلیدی حوزه رفاہ و تأمین اجتماعی، برنامه‌ها، تجربه‌ها و کارنامه خود در زمینه رفاہ و تأمین اجتماعی در دولت یازدهم را با خوانندگان در میان می‌گذارند.

پرونده: رفاہ، پادزهر یوپولیسیم

تفاوت سیاست یوپولیستی با سیاست رفاهی چیست؟ در این شماره حجت‌الله میرزایی، کمال اطهاری، سعید لیلانز، حسین راغفر و فرشاد مومنی به این پرسش جواب می‌دهند.

تجربه: شبکه‌های حمایتی و دولت رفاہ

تجربه کشورهای مدرن در حوزه رفاہ چه چیزی به ما یاد می‌دهد: در این شماره تجربیات چهار کشور آرژانتین، برزیل، کره جنوبی و تایوان را بررسی کرده‌ایم.

گزارش: اجتماع: سرمایه‌ای آسیب‌پذیر

تحقیقات تجربی درباره وضعیت سرمایه اجتماعی در ایران بسیار اندک است. در این شماره اطلاعات آخرین تحقیقات در این زمینه را جمع‌آوری و تحلیل کرده‌ایم.

جهان: رفاہ در چهارراه انتخابات فرانسه

برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری فرانسه فرصتی بود برای بررسی سیاست‌های رفاهی و راه‌حلی‌هایی که هر کدام از کاندیداهای انتخابات به مسئله داشتند.

تاریخ: شهرزاد عمران ایران

در کاوش تاریخی این شماره، یکی از نمونه‌های تاریخی و بومی خیریه را بررسی کرده‌ایم: نمونه حکومت ترکان خاتون در عصر مغولان

فرهنگ: ابداع جامعه

کتاب «ابداع امر اجتماعی» با نگاهی بکر، زمینه‌های شکل‌گیری مفهوم جامعه و شکل‌گیری سیاست‌های رفاهی برپایه آن را توضیح می‌دهد. درباره این کتاب با ابراهیم توفیق گفتگو کرده‌ایم.

مرور: کتاب‌ها و فیلم‌ها

فیلم «من، دنیل بلیک» به دلیل نقد ریشه‌ای نظام اقتصادی و راه‌حل‌های ناکافی برای مواجهه با آن؛ فیلم «لاک قرمز» به دلیل رویکرد تازه‌اش در طرح مسئله اجتماعی شدن دختران؛ و کتاب «مدیریت صندوق‌های بازنشستگی» به دلیل اهمیت بحران صندوق‌های بازنشستگی در ایران در این شماره مورد مرور و بررسی قرار گرفته‌اند.



۲ تله یوپولیسیم

در این شماره قلمرو رفاہ، بخش تحلیلی خود را به بررسی دوگانه یوپولیسیم و سیاست رفاهی و همچنین کارنامه و استراتژی رفاهی دولت یازدهم اختصاص داده‌ایم. چرا؟

چون فصل انتخابات، فرصتی است برای طرح وعده‌های انتخاباتی و نامزدهای انتخاباتی بعضاً با نوید توزیع منابع در صدد جلب نظر رای‌دهندگان هستند. توزیع عادلانه منابع، هم یکی از معیارهای انسانی در سیاست و هم یکی از ميثاق‌های انقلاب اسلامی است. توزیع عادلانه منابع، در شرایطی که سیاست‌های ریاضتی در منطقه و کشورهای توسعه‌یافته سبب خیزش مردم شده‌اند، اهمیتی دوچندان پیدا کرده و تمهید برای آن شرط عقل و تأمین امنیت کشور است. اما وعده توزیع منابع گاهی به شکلی مطرح می‌شود که باید دونگته را یادآوری کرد:

۱. هر سیاست توزیع منابع باید مبتنی بر محاسبه دقیق اقتصادی و اجتماعی باشد. اینکه برخی از شهروندان جامعه از کمترین خدمات بی‌بهره‌اند برای همه بدیهی است، این هم که باید هم و غم سیاستمداران رفیع این محرومیت باشد، برای همه قابل قبول است. اما مسئله این است: از چه طریقی؟

اینجا است که پای یوپولیسیم به میدان می‌آید. رفع محرومیت‌ها نیازمند سیاستگذاری و برنامه مشخص است. خوشبختانه چرخ سیاست رفاهی قیلا اختراع شده و تجربه‌های جهانی هر روز روشی تازه برای اختصاص حساب‌شده و هدفمند خدمات رفاهی و حداقل معیشت به شهروندان پیدا می‌کنند. برنامه کلان توسعه کشور (برنامه ششم) نیز آشکارا در این مسیر گام برداشته است. بی‌توجهی به سیاست‌های مدرن رفاهی، عین یوپولیسیم به معنای منفی آن، یعنی جمع‌آوری رای با وعده‌های فریبنده و فارغ از برنامه محوری است. این اولین تله یوپولیسیم است.

۲. از آن سوی بام هم نباید افتاد. اگر کسانی بی‌حساب و کتاب وعده توزیع منابع می‌دهند نباید هر شکل از توزیع منابع را رد کرد. کشور در مسیر توسعه است و با اینکه توسعه ضرورت اول کشور است اما تجربه‌های ۷۰ سال اخیر کشور خودمان نشان می‌دهد که توسعه - هر چقدر هم دقیق و حساب‌شده باشد - بدون تبعات منفی نیست. ایجاد تعادل در جامعه‌ای به شدت متکثر و پیچیده مانند جامعه ایران نیازمند حدی از توزیع منابع برای اقشار ضعیف و حتی متوسط است. دام دوم یوپولیسیم آن است که به نام یوپولیسیم هر گونه رویکرد عدالت‌طلبانه در سیاست طرد شود. کنار گذاشتن رویکرد عدالت اجتماعی و سیاست‌های رفاهی، حتی روند توسعه را هم مختل می‌کند. از یاد نبریم زمانی به بیماری یوپولیسیم دچار شدیم که کشور دارای بهترین شاخص‌های توسعه اقتصادی در سال‌های بعد از انقلاب و به قول برخی در حال Take off (آمادگی برای جهش) بود. باید این سؤال را از خود پرسیم که چرا در بهترین شرایط توسعه‌ای، بخش‌های وسیعی مردم به گزینهای روی آوردند که ادعای توزیع منابع داشت و بعداً معلوم شد هیچ برنامه‌ای جامع در این زمینه نداشت؟

حسن این انتخابات آن است که به نظر می‌رسد همه جناح‌های سیاسی کشور صدای طبقات ضعیف و متوسط را شنیده‌اند و هر یک می‌کوشند به نوبه خود به آن پاسخ دهند. اما وجه منفی کار آن است که هنوز کمتر کسی از میان نامزدها برنامه جامع، واقع‌بینانه و مشخصی در حوزه رفاهی ارائه کرده است.

هفت خوان سی

سیاستگذاری اجتماعی باید از هفت خوان عبور کند تا ساز و کار را که برای خود و کشور مشکل

حسامالدین آشنا

رئیس مرکز بررسی‌های
استراتژیک و مشاور
رئیس‌جمهور در امور
فرهنگی

اولین همایش «سیاستگذاری اجتماعی در ایران»، با حضور استادان، محققان و صاحب‌نظران در تاریخ ۱۵ و ۱۶ اسفند ماه سال گذشته، در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه برگزار شد. در افتتاحیه این همایش، حسام‌الدین آشنا، مشاور رئیس‌جمهور و رئیس مرکز بررسی‌های استراتژیک در مقاله‌ای به آسیب‌شناسی سیاستگذاری اجتماعی در ایران پرداخت. با توجه به اهمیت موضوع و نویسنده، قلمرو رفاه این مقاله را به طور کامل منتشر می‌کند.

یافتن دلایل ایجاد وضعیت موجود باید به چالش‌های کلیدی که ظرفیت‌ها و مقدرات سیاست‌های اجتماعی در کشور را تحلیل برده و توان ابتکار عمل را از آن ستانده، پرداخت. می‌توان از این چالش‌ها با عنوان «هفت‌خوان سیاست اجتماعی» در ایران نام برد تا دشواری برون‌رفت از آن‌ها را از یک سو و اقتصاد سیاسی و وجود اراده‌هایی در گسترانیدن و تداوم آن‌ها را از سوی دیگر به ذهن متبادر کند.

ضرورت‌ها و الزامات پیگیری رویکرد اعتدالی فراتر از خط‌مشی و برنامه یک دولت، بلکه به عنوان ضرورتی گریزناپذیر در طراحی و اعمال سیاست‌های اجتماعی در دولت و توسط دولت‌مدان آینده مطرح است. می‌توان از هفت‌خوان سیاستگذاری اجتماعی در ایران سخن گفت؛ هفت‌خوانی که برای اجرای سیاستگذاری اعتدالی در حوزه‌های اجتماعی باید با آنها مواجه شده و از آنها عبور کنیم.

ضرورت‌ها و الزامات پیگیری رویکرد اعتدالی فراتر از خط‌مشی و برنامه یک دولت، بلکه به عنوان ضرورتی گریزناپذیر در طراحی و اعمال سیاست‌های اجتماعی در دولت و توسط دولت‌مدان آینده مطرح است. می‌توان از هفت‌خوان سیاستگذاری اجتماعی در ایران سخن گفت؛ هفت‌خوانی که برای اجرای سیاستگذاری اعتدالی در حوزه‌های اجتماعی باید با آنها مواجه شده و از آنها عبور کنیم.

در این سال‌ها حداقل ۱۴۰ هزار میلیارد تومان از طرق و به نام‌های گوناگون صرف مقوله رفاه اجتماعی شده است که نسبت به کل تولید ناخالص داخلی رقم قابل توجهی است ولی هنوز ۶ میلیون نفر از جمعیت کشور در فقر مطلق به سر می‌برند. برای

ناکارآمدی سیاستگذاری عمومی

رفع بسیاری از مسائل جدی کشور و از جمله در حوزه رفاه اجتماعی مانند بحران صندوق‌های بازنشستگی، نیازمند تصمیم‌های بزرگ و خطیر و حتی در کوتاه‌مدت پرهزینه است. آنچه می‌تواند در چنین شرایطی به کاهش هزینه‌های این تصمیم‌های بزرگ کمک کند، اعتماد عمومی، اعتماد نهادی و مشارکت مردمی است.

مادر بسیاری از حوزه‌های سیاستگذاری عمومی دچار ناکامی شده‌ایم. تصمیماتی را گرفته‌ایم که یا در اصل غلط بوده یا در اجرا ضعیف بوده و یا اینکه نظارت ناکافی بوده و ما نتوانسته‌ایم اصلاح و تصحیح سیاست‌ها را دنبال کنیم. ناکامی‌های سیاستگذاری عمومی هم خطرپذیری سیاستگذاران و هم تحمل‌پذیری مردم را برای تصمیمات سخت به شدت کاهش داده است، در نتیجه ما با بی‌عملی مسئولان و ناامیدی روزافزون



استگذاری اجتماعی

سایجاد کرده‌اند نجات دهد

مردم مواجه هستیم.

ناکارآمدی ساختاری و بخشی‌نگری

دومین خوان پیش‌رو ناکارآمدی ساختاری و بخشی‌نگری در حوزه سیاستگذاری اجتماعی است. واقعیت این است که سیاست اجتماعی در کشور یک تولید واحد و با کفایت نداشته و ندارد؛ اما در مقابل متولیان ناکارآمد، پرمدعا و غیرمسئول بسیاری دارد، برای گرفتن بودجه همه هستند اما برای پاسخگویی و نتیجه اقدامات کسی نیست!

سیاست‌های اجتماعی در کشور از فقدان یک متولی واحد و باکفایت در رنج است. سازمان برنامه و بودجه، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و انبوهی از دستگاه‌های دیگر خود را متولی سیاست‌های اجتماعی می‌دانند ولی تنها وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی مسئول نتایج سیاست‌های اجتماعی است. تفکیک‌ها و ادغام‌های سازمانی به عنوان تجلی آشکار بلا تکلیفی و سردرگمی سازمانی، بیش از همه در حوزه سیاست‌های اجتماعی در کشور ما روی داده است.

وزارتی که امروزه با عنوان وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی با آن مواجهیم روزگاری عنوانش وزارت پیشه و هنر بوده، روز دیگری وزارت کار بوده، روز دیگری وزارت کار و تبلیغات بوده، روز دیگری کار و امور اجتماعی بوده و روز دیگری وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی شده است. خود همین تغییر مستمر اسامی نشان می‌دهد که ما دچار سردرگمی در سیاستگذاری، حیطه‌بندی و تامین متولی برای سیاستگذاری و اجرای سیاست‌های اجتماعی هستیم.

وابستگی به مسیر

خوان سوم وابستگی ما به مسیر است. وابستگی به مسیر یعنی ما اقداماتی کرده‌ایم که دیگر رویمان نمی‌شود آن اقدامات را تغییر دهیم، توان این را نداریم که عذرخواهی کنیم، توان این را نداریم که توبه کنیم، توان این را نداریم که مسیر جدیدی را انتخاب کنیم. چرا؟ برای اینکه سیاست‌های اجتماعی بر روی جمعیت‌های بسیار بزرگ تأثیرات عمیق و طولانی مدت دارند. ما برای درک اشتباهاتمان در سیاست‌های اجتماعی نیاز به زمان طولانی داریم، به این دلیل که آثار سیاست‌های اجتماعی در طول زمان مشخص می‌شود. در نتیجه کسی که سیاستی را اجرا کرده، هرگز هنگام آشکار شدن آثار آن سیاست‌ها حضور سیاسی جدی نداشته، یعنی تصمیم گیرنده،

اجراکننده و کسی که با نتایج کار مواجه شده افراد متفاوتی بوده‌اند. این سیستم گردن مسئول قبلی انداختن بدون آنکه مسئول مشخص شود؛ سیستم بسیار هوشمندانه‌ای است که ما از آن استفاده می‌کنیم! به همین دلیل تغییر مسیر هم بسیار دشوار است.

سیاست‌های اجتماعی به‌ویژه در حوزه نابرابری و فقر به دلیل گستردگی تبعات و نتایج آن‌ها در جمعیت‌های بزرگ از ویژگی خاصی برخوردارند. به این که معنی خسارات و هزینه‌های اقدامات و سیاست‌های نیندیشیده این سیاست‌ها در دوره‌های زمانی بلندمدت و فراتر از رویه طراحی و اجرای آنها تداوم پیدا می‌کند. بخشی از هزینه‌های این نوع سیاست‌ها ناشی از تداوم ناگزیر این اقدامات در مواردی به دست کسانی است که در ضرورت یا شیوه اجرای این سیاست‌ها به طور اساسی تشکیک کرده و بلااثر بودن این سیاست‌ها را پذیرفته‌اند و صرفاً به دلیل نگرانی از تبعات و آثار ناخواسته تجدیدنظر در این سیاست‌هاست که آنها را ادامه می‌دهند.

تجربه مسکن مهر، تجربه هدفمندی یارانه‌ها و تجربه سهام عدالت مثال‌هایی از وابستگی به مسیر هستند که تغییر دادن آنها برای دولت‌ها بسیار دشوار است.

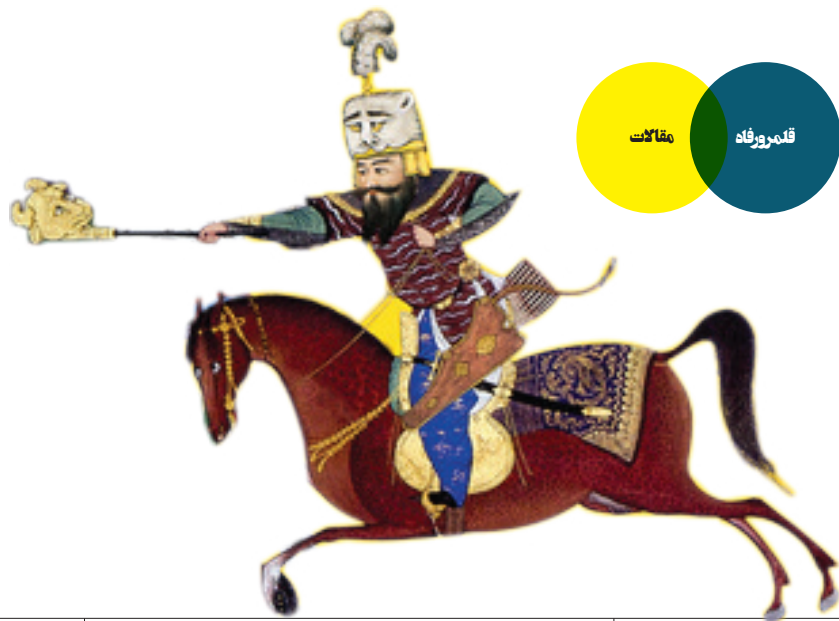
عوام‌فریبی

بزرگ‌ترین ساده‌سازی‌ها در سیاست‌های اجتماعی و رفاهی روی می‌دهند. سیاست‌های رفاهی و اجتماعی به دلیل پیوند با منافع گروه‌های محروم و ناب‌خوردار که جمعیت قابل توجهی نیز دارند، اغلب عرصه‌های جذابی برای عرض اندام و کنشگری عوام‌فریبان محسوب می‌شوند. عوام‌فریبان از این استعداد برخوردارند که از صورت‌های ساده‌سازی شده معماری پیچیده فقر و نابرابری با تکیه بر استراتژی رقابت ارقام، پله‌های ترقی و موفقیت بسازند. عوام‌فریبی فقط در بیان و گفتار سیاستمداران و بیان عبارات عامیانه و خارج از عرف سیاسی خلاصه نمی‌شود، بلکه آن دسته اقداماتی را نیز شامل می‌شود که فراتر از قانون، کارشناسی و توسعه پایدار، متوجه تضمین محبوبیت و تداوم حضور در عرصه سیاسی است.

مشکل تعمیم خرد به کلان هم اینجا دیده می‌شود؛ یعنی بسیاری از افراد فکر می‌کنند موضوعاتی را که در سطح خرد مشاهده می‌کنند؛ می‌توانند به سطح کلان تعمیم دهند و راه‌حل‌هایی که

دام عوام‌فریبی

بزرگ‌ترین ساده‌سازی‌ها در سیاست‌های اجتماعی و رفاهی روی می‌دهند. سیاست‌های رفاهی و اجتماعی به دلیل پیوند با منافع گروه‌های محروم و ناب‌خوردار که جمعیت قابل توجهی نیز دارند، اغلب عرصه‌های جذابی برای عرض اندام و کنشگری عوام‌فریبان محسوب می‌شوند.



۸

وقت تصمیم‌های سخت رسیده

رفع بسیاری از مسائل جدی کشور و از جمله در حوزه رفاه اجتماعی مانند بحران صندوق‌های بازنشستگی، نیازمند تصمیم‌های بزرگ و خطیر و حتی در کوتاه‌مدت پرهزینه است. آنچه می‌تواند در چنین شرایطی به کاهش هزینه‌های این تصمیم‌های بزرگ کمک کند، اعتماد عمومی، اعتماد نهادی و مشارکت مردمی است.

در سطح خرد جواب می‌دهد در سطح کلان هم جواب می‌دهد. در حالی که منطق خرد و کلان در سیاستگذاری کاملاً متفاوت است. نکته بعدی تحریک‌پذیری فقراست، چند روز پیش شاهد بودیم که گروهی از جانبازان در اعتراض به سیاست‌های بنیاد شهید تجمع کردند و گفتند در طول سالیان پس از جنگ همواره به ما ظلم و بی‌توجهی شده است. در مساله فقر با سخت‌تر از این مواجه خواهیم بود. پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که یکی از بحران‌های آتی جمهوری اسلامی ایران لشکر فقراست، فقریانی که از روی استیصال به خیابان‌ها خواهند آمد و چیزی هم برای از دست دادن ندارند.

مناسبات سیاسی و محلی

خوان بعدی خوان مناسبات سیاسی و محلی است. قانونگذاران تحت فشار الزامات نظام پارلمانی که پاسخگویی به سطح محلی را در اولویت قرار می‌دهد و برای تضمین رأی آوردن مجدد، کلیه قیدوبندهای قانونی را که نهاد مجلس واضع آن بوده است نقض می‌کنند. تلاش نمایندگان مجلس در دوره‌های مختلف برای تحمیل مصارف جدید خارج از محاسبات اکچوئری صندوق‌ها، بسط دادن بی‌قید و شرط خدمات بدون سطح‌بندی به همه اقشار و گریز از اعمال قوانینی که به پایگاه رأی‌ایشان صدمه می‌زند، عوارض آشکار چنین وضعیتی است. گره خوردن سیاست‌های اجتماعی به اقتضائات محلی و سیاسی، تبعات ملی جبران‌ناپذیری در پی داشته است.

بسیاری از قوانینی که در پارلمان مصوب می‌شود با دیدگاه انتقادی قابل تحویل به این سخن است که کار پارلمان قانونی کردن مطالبات غیرقانونی است. بحثی که چند روز پیش در مجلس درباره حقوق مدیران دولتی مطرح شد، تا پیش از این حقوق بالای ۱۰ میلیون تومان غیرقانونی بود ولی بعد از آنکه مجلس حقوق ۲۴ میلیون تومانی را تصویب کرد؛ کاری که تا پیش از این غیرقانونی بود بعد از این قانونی محسوب شد. موضوع سوگیری قوانین به نفع قانونگذاران بسیار جدی است؛ چرا که نمایندگان مجلس خود جزو کسانی هستند که این قانون شامل حال آنها هم می‌شود. تصمیمی که در یکی از دوره‌های پیشین مجلس گرفته شد و امتیازات مادام‌العمر برای نمایندگان ادوار مجلس در نظر گرفت سوگیری قوانین بود، یعنی قانونگذاری برای منافع خود. تعارض منافع بخصوص هنگام قانونگذاری در سیاستگذاری اجتماعی بحثی بسیار جدی است. اولویت‌های متفاوت دولت‌ها هم مساله است، یعنی استمرار سیاستگذاری نداریم، اولویت دولت‌ها مختلف است، در نتیجه برخی از سیاست‌های قطعی به دلیل

اولویت‌بندی دولت‌ها کنار گذاشته می‌شود یعنی عدم اجرای قوانین بدون اینکه با آن مخالفت شود. برای مثال قانون نظام جامع رفاه آیا در عمل اجرا شده است؟

فقدان منابع داده‌ای

خوان بعدی فقدان منابع داده‌ای است. برای سیاستگذاری اجتماعی مبتنی بر شواهد نیاز به داده‌های معتبر و مرتبط داریم که برخی از پایگاه‌های داده اصلی کشور اصلاً فاقد چنین ویژگی‌هایی هستند. دولت باید بتواند ثروتمندان و فقرا را تشخیص دهد، برای مثال هر غم اینکه چندین بار میلیاردها برای پایگاه داده‌های مالیاتی هزینه صرف شده است اما تعداد رکوردهای مالیاتی کشور در بخش غیردولتی بسیار کمتر از ۲۰ هزار رکورد بود. وقتی رکوردی وجود نداشته باشد برای مثال امکان تصمیم‌گیری برای پرونده الکترونیک سلامت که در واقع باید داده‌های ملی سلامت را جمع‌آوری کند هم وجود نخواهد داشت. در دوره‌ای صدها میلیارد تومان به وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی اختصاص داده شد و با آن بودجه دهه‌ها کامپیوتر و شبکه در وزارت بهداشت نوسازی شد و برترین مدل‌های کامپیوتر خریداری شد ولی چیزی که وجود ندارد و احتمالاً هنوز هم وجود ندارد پرونده‌های سلامت ایرانیان است. پس بسیاری از پایگاه‌های موجود هم عملاً ناقص هستند، یعنی رکوردهای قابل اعتماد نیست و حتی بسیاری از آنها غلط هستند. همچنین این پایگاه‌های داده یکپارچه نیستند و امکان تعامل بین آنها وجود ندارد. لذا دولتی که در سال چهارم دورانش است همچنان خطای داده‌ای بسیاری دارد در حالی که هدفمند کردن یارانه‌ها از اولویت‌های اصلی همین دولت بود اما به دلیل خطای داده‌ای بالا امکان سیاستگذاری مبتنی بر شواهد فراهم نیست.

نظارت‌های ناکافی

آخرین خوان نظارت ناکافی است، نهادهای نظارتی هیچگاه واکنش کافی به نقض قانون توسط سیاستگذاران و مجریان نداشته‌اند؛ و این افراد هیچگاه به اندازه خساراتی که متوجه نظام اجتماعی و اقتصادی کرده‌اند مجازات نشده‌اند. نوعی مصونیت برای سیاستگذاران قائل شدیم که گویی جز در اموری مثل فتنه مجازات نمی‌شوند. اگر کسانی با تصمیمات خود منابع سازمان تامین اجتماعی را به باد دادند؛ مجازات جدی نمی‌شوند. اگر کسی یکی قاضی دست‌چندم را بدون هیچ سابقه و تخصصی به مسئولیت تامین اجتماعی کشور منصوب و بشدت هم از او حمایت کرد هیچ پاسخگویی در قبال چنین انتصابی ندارد. اگر



در این سال‌ها حداقل ۱۴۰ هزار میلیارد تومان
از طرق و به نام‌های گوناگون صرف مقوله رفاه
اجتماعی شده است که نسبت به کل تولید ناخالص
داخلی رقم قابل توجهی است ولی هنوز ۶ میلیون
نفر از جمعیت کشور در فقر مطلق به سر می‌برند

رویکرد اعتدالی در سیاستگذاری اجتماعی از حیث رویکرد نیز
واجد جهت‌گیری مشخصی است. از طرفی با رویکرد نتولیبرالی
از رفاه و توسعه که مخالف صرف هزینه‌های زیاد اجتماعی
و برنامه‌های فقرزدایی است و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر،
برخوردار از شبکه‌های تامین اجتماعی برای حمایت از
فقرترین مردم را به کمال توسعه منوط می‌کند را رد می‌کند و
از طرف دیگر در مابینت با رویکردی قرار می‌گیرد که نیازهای
شهروندان را در زمینه رفاه اجتماعی با انگیزه‌ها و اقدامات
حامی‌پرورانه تامین کرده و در نقطه مقابل رویکرد نتولیبرالی
که رفاه اجتماعی را به قواعد بازار می‌سپارد، رفاه اجتماعی را به
قواعد سیاسی گره می‌زند. رویکرد اعتدالی در این ارتباط ناظر
بر (۱) توانمندسازی شهروندان در برخوردار از حقوق رفاه و
تامین اجتماعی، (۲) رفع موانع ساختاری و بنیادین نابرابری و
(۳) رفع سریع و موثر اشکال غیرانسانی و شدید فقر و نابرابری
است. وظیفه دانشگاه و متخصصان است که سیاست اجتماعی
را از حاشیه مطالعات اجتماعی - اقتصادی، به وسط صحنه
مطالعات بکشانند. جامعه ایرانی در چند سال گذشته شاهد یک
اتفاق میمون و مبارک بوده است و آن هم کشیده شدن مسائل
محیط زیست به وسط بحث سیاسی - اجتماعی و گفتمان
انتقادی جامعه است. جامعه‌ای که پیش‌تر نسبت به مسائل
محیط زیست حساس نبود و هرگز آن را در چارچوب مناسبات
اقتصاد سیاسی و منافع گروه‌های قدرت و ثروت تحلیل نمی‌کرد
و به بیان استیون لوكس، موضوع محیط زیست از دستور کار
سیاستگذاری خارج نگه داشته می‌شد، امروز با حساسیت
بسیار زیاد مساله محیط زیست را دنبال می‌کند. محیط زیستی
که در معنایی وسیع‌تر با عدالت و همه مقولات مرتبط با
سیاست اجتماعی ارتباط دارد. همین فرایند باید درخصوص
سیاستگذاری اجتماعی و بالاخص نظام رفاه و تامین اجتماعی
نیز تکرار شود. مساله این است که پای بیش از یکصد و پنجاه
هزار میلیارد تومان منابع سالیانه این کشور در میان است که با
ناکارآمدی، عدم شفافیت، بیرون از الزامات قانونی، ناسازگار با
الزامات کشور و بدون تاثیر شایسته بر کاهش فقر، نابرابری و
بهبود توسعه پایدار هزینه می‌شوند.

۱۱

تبعات اصل حق شهروندی

طبق بند هجدهم منشور
حقوق شهروندی، شهروندان
از حق رفاه و تامین اجتماعی
برخوردارند. با چنین دریافتی
از هدف سیاست‌های اجتماعی،
حاکمیت و دولت علاوه بر
ماموریت قانونی و حقوقی نوعی
ماموریت اخلاقی نیز در اتخاذ و
پیاده‌سازی سیاست‌های موثر
اجتماعی بر عهده دارند

هزاران هزار میلیارد پارانه در دولت‌های مختلف غیر هدفمند
و خلاف قانون توزیع شد؛ کسی پاسخگو نیست. اگر خدمات
درمانی در طرح تحول سلامت بدون سطح‌بندی دقیق انجام شد
و منجر به پیشی گرفتن هزینه طرح تحول سلامت از هزینه‌های
پیش‌بینی شده است کسی پاسخگو نیست. اگر قانون نظام جامع
رفاه و تامین اجتماعی به طور کامل اجرا نشد کسی پاسخگو نیست.

جمع‌بندی



رویکرد اعتدالی در سیاستگذاری و
سیاست‌های اجتماعی ناظر بر اصلاح
گزاره‌های بنیادینی در ارتباط با هدفگذاری
سیاست‌ها و جایگاه سیاست‌های اجتماعی در سیاست‌های
عمومی، راهبرد و سازمان اجرای نظام رفاهی است.
جامعه امروز ما با انبوهی از مخاطرات و عدم قطعیت‌ها مواجه
است؛ کشوری که در منطقه حادثه‌خیز جهان واقع شده و یکی
از ۱۰ کشور حادثه‌خیز جهان محسوب می‌شود. مخاطرات
طبیعی و انسان ساخت تهدیدهای جدی برای امنیت و حیات
عزتمندانه شهروندان محسوب می‌شوند. اولویت سیاست
اجتماعی اعتدالی حفاظت از شهروندان در برابر مخاطرات
و تامین برابری اجتماعی آن‌ها در راستای توسعه اجتماعی
است. چنین تکلیفی را دولت‌ها نه از باب عمل به کارویژه‌های
حکمرانی بلکه از باب پایبندی به حقوق شهروندی باید بر عهده
گیرند. طبق بند هجدهم منشور حقوق شهروندی، شهروندان
از حق رفاه و تامین اجتماعی برخوردارند. با چنین دریافتی
از هدف سیاست‌های اجتماعی، حاکمیت و دولت علاوه بر
ماموریت قانونی و حقوقی نوعی ماموریت اخلاقی نیز در اتخاذ و
پیاده‌سازی سیاست‌های موثر اجتماعی بر عهده دارند؛ چراکه
در این صورت خدمات اجتماعی و رفاهی راهی برای کاهش
وابستگی شهروندان به بازار کار برای تامین حداقل معیشت
و رفاه است. تحقق سیاست‌های اجتماعی با چنین برداشتی از
اهداف و اولویت‌های آن مستلزم آن است که سایر سیاست‌های
عمومی کشور نیز در این راستا هدف‌گذاری و طراحی شوند.
سیاست‌های اقتصادی، فرهنگی، نظامی و ... کشور مادامی
که نتیجه نهایی آن‌ها حفاظت از شهروندان در برابر مخاطرات
و تامین برابری اجتماعی آن‌ها در راستای توسعه اجتماعی به
عنوان حقوق شهروندی آنان نباشد، با فرض موفقیت در دستیابی
به اهداف خاص خود نیز، موفق قلمداد نمی‌شوند. به بیان دیگر
با چنین برداشتی اهداف سیاست‌های اجتماعی به جای اینکه
به عنوان ملاحظات در سیاستگذاری‌های اقتصادی، سیاسی،
امنیتی، نظامی و خارجی مورد توجه قرار گیرند، شأن معیارهایی
برای ارزیابی کارآمدی سیاستگذاری عمومی را پیدا می‌کنند.

برای سیاستگذاری رفاهی چه کردیم؟

احمد میدری، معاون رفاه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی بر اساس تجربه ۴ سال گذشته خود، مشکلات سیاستگذاری رفاهی در ایران را بررسی کرده و راه‌حل‌های خود را ارائه می‌کند

وزارت اقتصاد یکی از این نهادها بود. این سازمان سال‌ها یارانه‌ها را در حوزه‌های مختلف توزیع می‌کرد. بنابراین سازمان حمایت از مصرف‌کنندگان دارای یک بوروکراسی به عظمت یک وزارتخانه است. از طرف دیگر شورای اقتصاد را داریم که از سال ۱۳۱۷ به وجود آمده و کارکردش تعیین یارانه‌های سوخت است. از طرف دیگر با تاسیس وزارت رفاه و طبق قانون باید توزیع کلیه یارانه‌های کشور زیر نظر آن انجام گیرد. در زمان آقای دکتر ستاری‌فر که این وزارتخانه تشکیل شد، یارانه شیر و یکی دو قلم دیگر نیز در اختیار این وزارت قرار گرفت. از سوی دیگر سازمان دیگری به نام سازمان هدفمندی یارانه‌ها در دولت دهم شکل گرفت که مسئول توزیع یارانه‌ها است. همچنین گروه ذینفع دیگری، نهاد دیگری تاسیس می‌کنند که «ستاد هدفمندی یارانه‌ها» نام دارد. بنابراین، هم اکنون وزارت رفاه با یک مجموعه از نهادهای متعدد درباره موضوع یارانه‌ها درگیر است و اساساً وظیفه خود دور مانده است.

نزاع دیگر، نزاع میان بدنه کارشناسی است. چون نهادهای جدیدالتاسیس تیم کارشناسی ندارند، باید نیروی انسانی کارشناس خبره کشور را استخدام کنند. اما وقتی کارشناسان خبره را از دانشگاه‌ها گردآوری می‌کنند، مقاومت‌ها شروع می‌شود. نقد این رویکرد البته به معنای در نظر نگرفتن آثار مثبت متعدد آن نیست. **رویکرد «قانون‌نویسی»:** رویکرد دوم، معتقد است برای حل مسایل باید «سند» و قانون نوشت. معمولاً در هنگام بحث درباره مشکلات، طرفداران این رویکرد معتقدند ریشه مشکل به این موضوع برمی‌گردد که ما یا قانون و سندی در این حوزه نداریم یا سندهای قبلی مشکل داشته و با نوشتن سند جدید مشکل حل می‌شود. این رویکرد، زمینه‌ساز بهره‌مندی شهروندان ایران از بسیاری حقوق و خدمات شده و از این جهت محل حسنات بسیار بوده اما کمبودهایی هم دارد.

به‌طور مثال، در قانون اساسی حقوقی به شهروندان داده شده اما بنابه دلالی این حقوق رعایت نمی‌شود. بنابه نگاه این سنت، ما باید سند تازه‌ای بنویسیم که بتوان این حقوق را پیگیری کنیم. اما مسئله اصلی این است که اگر قرار است این حقوق با قانون اساسی اجرا نشود، با قانون و سند جدید هم اجرایی می‌شود. به عبارت روشن‌تر اگر بپذیریم که یک نظم حقوقی و یک نظم حقیقی وجود دارد، مشکلات ریشه در نظم حقیقی دارند و صرفاً در قالب نظم حقوقی قرار نمی‌گیرند. بنابراین اگر گمان کنیم که با تصویب قوانین جدید می‌توانیم مشکلات را حل کنیم، اشتباه بزرگی کرده‌ایم. این

دکتر احمد میدری، هم از لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی جایگاه مهمی در سیاستگذاری اجتماعی و رفاهی در دولت یازدهم دارد. برای روشن‌تر شدن رویکرد سیاستگذاری رفاهی دولت، گفتگویی با دکتر میدری درباره وضعیت سیاستگذاری رفاهی و موانع آن و چاره‌جویی‌هایی که معاون رفاه وزارت رفاه در این زمینه انجام داده انجام دادیم. آنچه می‌خوانید متن منقح و اصلاح‌شده این گفتگو است که به صورت یادداشت منتشر می‌شود.

نگاهی به تاریخ و تجربه‌های گذشته نشان می‌دهد برای حل یک موضوع یا رسیدن به یک سیاست مشخص، در نظام سیاسی و بوروکراتیک ما ۲ رویکرد وجود دارد.

دورویکرده وجود
در حل مسئله رفاه

رویکرد «تاسیس سازمان»: به نظر

بسیاری، اولین راه‌حل، ایجاد یک سازمان جدید برای رسیدگی به مشکل است. به عبارت دیگر، این تلقی عمومی وجود دارد که حل مشکل باید یک «متولی» داشته و متولی حتماً باید یک سازمان جدید باشد. سپس برای این سازمان تکالیفی مشخص می‌شود و آن سازمان باید آن مشکل را حل کند. به طور مثال، در حوزه آسیب‌های اجتماعی برخی به دنبال آن بودند که یک سازمان برای آسیب‌های اجتماعی ایجاد کنند. بنابراین، یک دیدگاه و سنت ریشه‌دار وجود دارد که فکر می‌کند برای حل مشکلات متعدد باید مسئول و سازمان ایجاد کرد و آن مسئول یا سازمان آن مشکلات را حل می‌کند.

یکی از نمونه‌هایی که باعث شد این نگاه غالب شود، تاسیس وزارت رفاه بود. نهاد تازه‌ای تاسیس شد و قرار شد نیروی انسانی جدید از دانشگاه‌ها وارد این نهاد شوند. این جوانان قرار بود بوروکرات‌های سالخورده و در آستانه بازنشستگی در نهادهای دیگر را مدیریت کنند. طبیعتاً در چنین موقعیت‌هایی از طرف بوروکرات‌ها مقاومت، و نتیجه‌تاجنگ قدرتی شکل می‌گیرد. وزارت رفاه به عنوان یک نهاد جدید وظایفی به عهده گرفت که قبل از آن هر کدام از این وظایف بر عهده یک نهاد قدیمی بود. یکی از این وظایف، تصمیم‌گیری در مورد توزیع هدفمند یارانه‌ها بود. اما وظیفه توزیع یارانه‌ها متولیان بسیاری داشت. سازمان حمایت از مصرف‌کنندگان در

احمد میدری

معاون رفاه وزارت
تعاون، کار و رفاه
اجتماعی



**پیش‌شرط چهارگانه
داشتن سیاست
رفاهی‌هوتر**

نگاه بر مجالس ایران غالب است. به عبارت دیگر هر وقت قانونی درست اجرا نمی‌شود بلافاصله به دنبال تصویب قانونی جدیدی می‌روند.

قبل از تصمیم‌گیری در حوزه سیاستگذاری باید باید چهار سطح را در نظر گرفت. ۱. در سطح نخست، باید نقشه جامعی از وضعیت داشته باشیم. به عنوان مثال، باید بدانیم که در جامعه چه مقدار از افراد دچار فقر هستند، چه نوع فقری دارند و شدت آن چقدر است؟ پاسخ به این سوالات باید مبنای سیاستگذاری ما باشد.

۲. سطح دوم، سطح سیاستگذاری است. مشکل اصلی این است که هم‌اکنون چندین نهاد، مسئول سیاستگذاری رفاه هستند. تعدادی از این نهادها که کلیت سیاست‌های رفاهی را تعیین می‌کنند یا بر آن تاثیر می‌گذارند عبارتند از شورای عالی رفاه و تامین اجتماعی، سازمان برنامه و بودجه، ستاد هدفمندی یارانه‌ها، شورای تنظیم بازار که یارانه‌های مربوط به مواد خوراکی را تعیین می‌کند، و در نهایت شورای اقتصاد کشور.

به‌علاوه وقتی وارد حوزه‌های تخصصی‌تر می‌شویم، تعداد نهادها

هم زیادتر می‌شود. برای مثال وقتی قرار است در حوزه فقر و به طور خاص فقر مسکن سیاستگذاری شود، غیر از نهادهای کلان که در بالا به برخی از آنها اشاره کردم، تعدادی نهاد دیگر هم وجود دارند: از یک سو «ستاد ساماندهی وضعیت مسکن» زیر نظر وزارت راه، مسکن و شهرسازی وجود دارد. از طرف دیگر، «بنیاد مسکن» که حاصل همکاری وزارت مسکن و شهرسازی است. بنابراین ما نه تنها در سیاستگذاری کلان بلکه در سیاستگذاری بخشی نیز فاقد انسجام و هماهنگی (هرچند نه به شدت کلان) هستیم.

۳. سطح سوم، سطح اجرا است. در اجرای سیاست‌های رفاه مشکل اصلی این است که بوروکراسی کشور به صورت عمودی عمل می‌کند. این مسئله، تصمیم‌گیری برای بخش‌ها و مناطق را بسیار سخت می‌کند. برای پاسخگویی به این سوال که در یک منطقه خاص، اولویت برق است یا مسکن یا بهداشت، هیچ نهاد تصمیم‌گیرنده‌ای وجود ندارد. مشکل دیگر این است که دستگاه‌های اجرایی در مجموعه‌های درونی خود هماهنگ نیستند و توان تصمیم‌گیری درباره اولویت‌ها ندارند. به یاد دارم زمانی که نماینده آبادان در مجلس بودم، یکی از مشکلات مردم آبادان، مسئله شبکه آبرسانی و آب آشامیدنی بود که ۲۰۰۰ کودک را بیمار کرده بود. همزمان، وزارت نیرو در حال برق‌رسانی به این مناطق



فقر زدایی با فناوری اطلاعات

روشنفکران هندی یک شعار مهم دارند: «فقر زدایی با فناوری اطلاعات». توجه اهمیت این نظام‌های اطلاعاتی برای سیستم اداری و سیاسی امروز ما بسیار مهم است. در وزارت رفاه ما موفق شدیم چنین کاری را با جمع‌آوری پایگاه اطلاعاتی رفاه تاحدود زیادی انجام دهیم

بود. در آن زمان معلوم بود که به جای شبکه برق آبادان، باید شبکه آبرسانی این شهر را اصلاح کرد و هر دوی این اقدامات ذیل دو بخش مستقل از وزارت نیرو قرار می‌گرفت که باید به یک اشتراک در لویات‌های رسیدن که در نهایت نرسیدند. بنابراین در بخش اجرا متأسفانه هماهنگی و هم‌افزایی چندانی میان نهادهای وجود ندارد.

۴. سطح چهارم، سطح ارزیابی است. وقتی سیاستی اجرا می‌شود باید آن را ارزیابی کرد که تا چه حد به اهداف خود رسیده است و همچنین برای سیاست‌های بعدی باید بتوان از ارزیابی سیاست‌های قبلی استفاده کرد. ما نهادهای در کشور نداریم که سیاست‌های رفاهی را ارزیابی کند. برای مثال بگوید طرح پزشک خانواده که در استان فارس اجرا شد، آیا مناسب بود یا نه؟ یا طرح یک وعده غذایی گرم در مهد کودک‌ها خوب بود یا نه؟ مثال دیگری بر زم. ما ستاد مبارزه با مواد مخدر در کشور داریم. هنوز این ارزیابی صورت نگرفته که آیا کار کرد این نهاد موثر بوده است یا نه. این ارزیابی در وهله اول کار سازمان برنامه و بودجه است اما این سازمان نمی‌تواند این حجم از سیاست‌های مختلف در حوزه‌های بسترهای مختلف را بررسی کند. به بیان دیگر و به طور جامع‌تر، ما باید نهاد و نظامی داشته باشیم که به سیاست‌گذار بگوید تجربه سیاست‌های رفاهی در دوره‌های مختلف چه نتیجه‌ای داشته‌اند. کدام یک باید تصحیح شود؟ کدام یک امروز به کار می‌آیند یا نمی‌آیند؟ در حال حاضر ما نهادهای برای ارزیابی سیاست‌های رفاهی نداریم.

اما در قبال مشکلات فوق چه می توان کرد؟ از نظر من، مسئول اصلی این مشکلات و آشفتگی ها، سازمان امور اداری کشور است که باید تقسیمات اداری کشور را مشخص کند. وضع فعلی دستگاه اداری کشور -- بی پایه

کوپه‌پس کوجه‌های امامزاده صالح تهران است. بنابر این، فضای اداری کشور یک زمین بکر نیست بلکه مشابه زمین سیاست کشور است که گروه‌های قدرت در حال تعامل و تعارضات متنوع و درهم‌پیچیده‌ای هستند. اینکه می‌توان چگونه این بی‌نظمی را نظم بخشید، به‌سادگی ممکن نیست، اما می‌توان پیشنهادهایی را ارائه داد. اما بی‌نظمی‌ها را با مجموعه‌ای ابزارهای می‌توان به سوی نظم حرکت داد و هدایت کرد. برای مثال در نظام بازار که سرشار از بی‌نظمی است، متخصصانی وجود دارند که می‌توانند بگویند شما چگونه می‌توانید در متن بازار شدیدی بی‌نظم و آشفتنه نظم و تنظیم ایجاد کنید. منشأ اصلی این طرح، ایجاد اطلاعات دقیق و شفاف است. یعنی می‌توان این سیستم بی‌نظم را با جمع‌آوری اطلاعات سامان داد و تغییر داد. به تازگی معاونت رفاه کتابی درباره فقر زدایی را که بانک جهانی تهیه کرده، ترجمه و منتشر کرده است. بیش از نیمی از

این کتاب درباره ایجاد سیستم‌های جامع اطلاعاتی و پایگاه داده‌ها برای مقابله با فقر است. در این کتاب اشاره شده که روشنفکران هندی یک شعار مهم دارند: «فقر زدایی با فناوری اطلاعات». توجه به اهمیت این نظام‌های اطلاعاتی برای سیستم اداری و سیاسی امروز ما بسیار مهم است. در وزارت رفاه ما موفق شدیم چنین کاری را با جمع‌آوری پایگاه اطلاعاتی رفاه تاحدود زیادی انجام دهیم. اولویت دادن به اطلاعات و ایجاد چنین پایگاه‌هایی چند مزیت دارد:

۱. نقشه گروه‌های هدف مشخص می‌شود: براساس این پایگاه برای مثال ما می‌توانیم بفهمیم چه تعداد کودک از تحصیل بیرون مانده‌اند، یا چه تعداد فقیر در جامعه وجود دارد. بنابراین وضعیت و میزان کارایی نهاده‌ان نیز مشخص می‌شود. مثال دیگر، توزیع سبد کالا است. در این نمونه نیز در فاز اول بدون سامانه اطلاع‌رسانی عمل شد اما بعد و با توجه به سامانه اطلاع‌رسانی موفق‌تر و دقیق‌تر عمل کردیم. در طول همین مدت سامانه بیماران خاص و سامانه کارگران ساختمانی نیز راه‌اندازی شد. همچنین برای قالبیافتن و رانندگان نیز باید سامانه جامع راه‌اندازی و براساس آن عمل کنیم.

۲. خدمات دولت هدفمند توزیع می‌شود: مثالی بزنم. جندی پیش بودجه‌ای برای درمان معطادان تعریف شد. طبق معمول باید این بودجه را در اختیار استان‌ها قرار می‌دادند تا برای درمان معطادان صرف شود. اما این بار این کار انجام نشد بلکه سامانه‌ای برای درمان معطادان تعریف کردیم. از هر معتاد کد ملی برای دریافت خدمات گرفته می‌شد. مشکل ما پیش از طراحی این سامانه آن بود که توزیع مناسبی در ازای دریافت خدمات وجود نداشت. در این سیستم اطلاعاتی مشاهده کردیم که هم هزینه پایین آمد و هم کارایی و هدف‌گیری افزایش یافت یعنی دقیق‌تر شد. همچنین با استفاده از این پایگاه جامع اطلاعاتی، توانستیم افراد ثروتمند ایران را که فرار مالیاتی دارند، شناسایی کنیم. درصد بالایی از ثروتمندان ایرانی فرار مالیاتی دارند. بنابراین این پایگاه اطلاعاتی عملکرد سیستم مالیاتی را نیز تصحیح کرد.

۳. ارزیابی عملکرد ارگان‌ها به شکل موثر صورت می‌گیرد: مثلاً می‌توانیم بفهمیم آموزش و پرورش تا چه حد در کاهش تعداد کودکان محروم؛ تحصیل موفق؛ بوده است.

۴. مبارزه با فساد موثرتر می‌شود: امروز با راه‌اندازی و انسجام سیستم اطلاعاتی، فساد کاهش یافته است. مثلاً در بخش رانندگان، واسطه‌هایی وجود داشتند که پول بیمه را از رانندگان می‌گرفتند و سه ماه بعد واریز می‌کردند. در برخی موارد، این واسطه‌ها حتی پول بیمه‌ای را که از رانندگان گرفته بودند واریز نمی‌کردند و نهاد بیمه‌ای مسئول هم حق بیمه رانندگان را قطع می‌کرد. این مسئله سال گذشته سروصداهایی نیز به پا کرد. اما اگر سامانه جامعی وجود داشت، این اتفاقات نمی‌افتاد.

۵. رابطه دولت و جامعه تغییر اساسی می‌کند: وقتی ما این پایگاه



کار گزار اصلی بخش رفاه در ایران چه نهادی است؟ پاسخ ساده این سوال، دولت است. اما تجربه من از بوروکراسی گند دولتی در ایران می گوید کار گزار مهمتری نیز هست که باید به آن توجه کنیم. این کار گزار مهمتر، انجمن های صنفی هستند

بخش رفاه در ایران پاسخ روشن بدهیم: کار گزار اصلی بخش رفاه در ایران چه نهادی است؟ پاسخ ساده این سوال، دولت است. اما تجربه من از بوروکراسی گند دولتی در ایران می گوید کار گزار مهمتری نیز هست که باید به آن توجه کنیم. این کار گزار مهمتر، انجمن های صنفی است. دولت ها دست بالا برای ۸ سال می توانند سیاست گذاری کنند. بنابراین به نهادهای بایات تر و مستدام تری نیاز داریم. مهم ترین نهاد مستمر، نهادهای مدنی است. یک دولت برای صنف پزشکان فقط می تواند برای ۴ سال سیاست گذاری کند اما صنف پزشکان در هر دولتی در حال سیاست گذاری برای بخش خود بوده و بسیار صنف قدرتمندی نیز به شمار می آید، به طوری که دولت به راحتی نمی تواند مقابل آن سیاست گذاری کند. اما مشکل اصلی اصناف در ایران آن است که امروز فقط به فکر منافع خاص خود هستند. جامعه شناسی همچون امیل دورکیم به خوبی این موضوع را تحلیل کرده است. به گفته دورکیم، اصناف باید به این نتیجه برسند که منافع بلندمدتشان در گرو منافع جمعی است. در ایران این جمله آخر هنوز محقق نشده است. یعنی به طور مثال، صنف پزشکان باید بداند که اگر صرفاً منافع خود را در نظر بگیرد، از یک جا به بعد ممکن است دولت و مردم علیه آن شورش کنند. صنف پزشکان باید منافع دولت و مردم را نیز در نظر بگیرد تا به منافع بلندمدت خود دست یابد. لازم نیست پزشکان خود را قربانی بیمار کنند اما می توانند به همکاری با دولت و مردم دست پیدا کنند. اصناف ما هنوز به این بلوغ برای همکاری در جهت منافع بلندمدت خود با دولت و مردم نرسیده اند. اصناف باید به معنای دورکیمی به سمت اخلاق حرفه ای حرکت کنند و بتوانند منافع خود را با منافع جامعه هماهنگ کنند.

۱۱

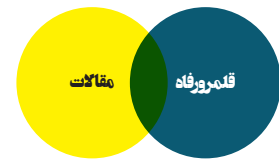
در بخش رفاه ایران باید به سمت گسترش پایگاه اطلاعاتی در همه حوزه های رفاهی و اقتصادی حرکت کنیم تا بتوانیم در مراحل شناسایی، اجرا و ارزیابی سیاست های رفاه، موفق و موثر عمل کنیم. همچنین در بخش سیاست گذاری باید در کنار دولت، کارگزاری اصلی رفاه را به اصناف واگذار کنیم تا بتوانند منافع بلندمدت خودشان و جامعه را با هم هماهنگ کنند. با توجه به تجربه چهار ساله من در معاونت رفاه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، باید بگویم توانستیم اقدامات و گام های مهمی را در وزارت رفاه برای ایجاد پایگاه های اطلاع رسانی برداریم و در صورت تداوم دولت فعلی امیدواریم گام های بعدی را نیز برای تکمیل پروژه های خود در بخش رفاه برداریم. به هر حال، ما هنوز امیدواریم بتوانیم برنامه های کامل خود را برای گسترش رفاه در کشور اجرا کنیم. این پروژه ها باید در آینده توسط دولت های بعدی نیز ادامه یابد.

نتیجه گیری

اطلاع رسانی را در وزارت رفاه ایجاد کردیم، مسئول سازمان ارزیابی سیاست های اجتماعی مکزیک طی دیداری از ایران به ما گفت: «شما موفق شدید قرارداد اجتماعی را در جامعه ایران تغییر دهید». منظور از تغییر قرارداد اجتماعی بین دولت و ملت چیست؟ در قرارداد اجتماعی سنتی، دولت مسئول ارائه خدماتی پایه ای به شهروندان بود. اما دولت به عنوان نهاد توزیع کننده خدمات بنیادین همه شهروندان را یکسان در نظر می گرفت. به همین دلیل، بسیاری از خدمات به شکل ناکارآمد توزیع می شد. برخی شهروندان از این خدمات بهره مند نمی شدند و برخی دیگر بیش از نیاز خود از این خدمات بهره مند می شدند. اما با ایجاد سیستم های اطلاعاتی مانند پایگاه اطلاع رسانی، دولت هوشمند می شود. می تواند نیازهای هر شهروند را تشخیص دهد و این نیازها را به شکل موثر برطرف کند. چنین سامانه ای به سود همه است. امروز متأسفانه تبادل اطلاعات هنوز به صورت لوح فشرده است ولی باید سعی کرد این تبادل به صورت آنلاین میسر شود. در این زمینه برای مثال ما زیرساخت های سازمان تامین اجتماعی استفاده کردیم که بسیار هم موثر بود. هر چند باید ملاحظات امنیتی را نیز در نظر گرفت و ما نیز دغدغه آن را داریم. اما به هر حال اجرای کامل و جامع این سامانه ها نیازمند بدنه اجرایی وسیعی است. چون ایجاد سامانه های اطلاعاتی یک کار جدید است، سیستم های اجرایی نسبت به اجرای آن کند و ضعیف هستند. به هر حال ما در همه حوزه ها پیشنهاداتی داریم که در صورت امکان، آماده اجرا و توسعه آن به همه بخش ها هستیم. مادر بخش های دیگر نیز توانستیم در معاونت رفاه ابداعات جدیدی را ایجاد کنیم. برای مثال ما سعی کردیم خانوارها را براساس کدپستی شناسایی کنیم تا نیازی به موضوعات دیگر همچون آدرس و جز آن نباشد. این پروژه قرار بود از سال ۱۳۳۷ در ایران اجرا شود اما هنوز انجام نشده است. بنابراین این سامانه واحدی می تواند در تسریع ارائه خدمات به عنوان مثال در بخش تامین اجتماعی بسیار اثرگذار باشد. یکی از موضوعات دیگری که باید در ایران به سوی آن حرکت کنیم، بحث امضای الکترونیک است. تا زمانی که این سامانه راه اندازی نکنیم، به شکل کاملاً دقیق نمی توانیم بفهمیم خدمات را واقعاً به فرد مورد نظر ارائه داده ایم یا نه. این موضوعات مسائل حقوقی نیز دارد که باید حل شود. همچنین مادر بخش سلامت در حال ایجاد یک مرکز استعمال هستیم تا بتوانیم قانون «هر ایرانی، فقط یک دفترچه درمانی» را به درستی اجرا کنیم. زیرساخت فنی اجرای آن فراهم شده و فقط به همکاری دستگاه های دیگر نیاز است.

راه حل اجتماعی

نکته آخری که باید از تجربه خودم درباره بخش سیاست گذاری رفاه کشور بگویم این است که باید یک تغییر بزرگ در سیاست گذاری صورت گیرد. یعنی باید به یک سوال مهم درباره



سازمان تامین اجتماعی، در حال پیگیری برای
نهایی سازی و تصویب مجموعه سیاست‌های کلان حوزه
بیمه‌های اجتماعی در مجمع تشخیص مصلحت نظام و
ابلاغ آن از سوی مقام معظم رهبری است که امیدواریم
در سال ۹۶ این امر مهم تحقق یابد

نقشه راه سال جدید

دکتر سید تقی نوربخش مدیرعامل سازمان تامین اجتماعی از برنامه‌های توسعه‌ای
این سازمان در سال جدید می‌گوید

قلمرو فاه: سازمان تامین اجتماعی در چهارراه گره‌های اقتصادی ایران قرار گرفته است. از یک سو، این سازمان متولی بخش عمده‌ای از خدمات بیمه‌ای و درمانی به شهروندان است؛ خدماتی که به دلیل تغییر ساخت جمعیتی و اقتصادی ایران بسیار مهم است و در آینده هم مهم‌تر خواهد شد. از سوی دیگر، این سازمان به واسطه تملک شرکت‌های زیرمجموعه شستا، نقش مهمی در اقتصاد دارد. آغاز سال جدید فرصتی بود تا با دکتر نوربخش، مدیرعامل سازمان، درباره وضعیت سازمان و برنامه‌های آن در سال جدید صحبت کنیم.

سازمان تامین اجتماعی به عنوان بزرگ‌ترین نهاد رفاهی کشور، در سال‌های گذشته فراز و فرودهای بسیاری به خود دیده است. این نهاد با چه مشکلاتی روبرو است و برای فرارفتن از این مشکلات چه کارهایی انجام شده است؟

ارزشمندترین کارکرد سازمان تامین اجتماعی، نقشی است که این سازمان در ایجاد و تعمیق احساس «امنیت اجتماعی» در میان آحاد جامعه دارد. بدیهی است برای سازمانی که فعالیت آن و خدماتش باید به تقویت حس امنیت اجتماعی و آرامش خاطر در میان اقشار تحت پوشش بینجامد، درگیر شدن در حاشیه‌های غیرمرتبط سیاسی و ورود به درگیری‌های جناحی و پرداختن به فعالیت‌هایی مغایر با مأموریت‌های اصلی، همانند سمی مهلک است.

به استناد بندهای مختلف گزارش تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی، تغییرات پیاپی مدیران، تغییرات متواتر اساسنامه، وجه‌المصلحه قرار دادن سازمان در رقابت‌های سیاسی و جناحی، مقاومت در مقابل اجرای قوانین مصوب نهادهای قانونی، از بین بردن بخش‌های فکری و اندیشه‌ورز سازمان و صدور مصوبات مغایر با اصول، قواعد و محاسبات بیمه‌ای برخی از آسیب‌های وارده بر پیکره این سازمان پیش از آغاز به کار دولت یازدهم بوده است؛ کژکار کردهایی که علاوه بر تضعیف خدمات اصلی بیمه‌ای و درمانی این سازمان به جامعه تحت پوشش، موجب تضعیف سرمایه اجتماعی سازمان و بی‌اعتمادی شدید شرکای اجتماعی تامین اجتماعی شده

وظیفه تامین

ارزشمندترین کارکرد سازمان تامین اجتماعی، نقشی است که این سازمان در ایجاد و تعمیق احساس «امنیت اجتماعی» در میان آحاد جامعه دارد

بود. سازمان تامین اجتماعی در دوره فعالیت دولت تدبیر و امید به مسیر اصلی مأموریت‌های حرفه‌ای خویش بازگشت. با وجود همه تبعات و آثار باقیمانده از برخی اقدامات غیرکارشناسی و تحمیلات غیرحرفه‌ای بر منابع و مصارف این سازمان در دولت گذشته، هم‌اکنون این سازمان یکی از سازمان‌های پرافتخار حوزه اجتماعی کشور است که ضمن تلاش برای اجرای تعهدات خویش در قبال جامعه شریف تحت پوشش، از اقدامات توسعه‌ای همانند توسعه خدمات غیرحضوری، ایجاد پرونده الکترونیک برای بیمه‌شدگان، اجرای طرح پرداخت یکپارچه مستمری‌ها، حذف دفترچه درمان در مراکز درمانی ملکی، ارتقای سطح خدمات هتلینگ مراکز درمانی، ارتقای خدمات الکترونیک و... غافل نبوده است. همچنین در سطح بین‌المللی نیز این سازمان در سال ۲۰۱۶ به دلیل نقش آفرینی موثر در سطح ملی و بین‌المللی، در انتخابات اتحادیه بین‌المللی تامین اجتماعی با عضویت ۱۵۸ کشور، به عنوان نایب رییس مجمع و عضو هیأت‌رییسه این نهاد بین‌المللی انتخاب گردید. سازمان تامین اجتماعی به عنوان فراگیرترین سازمان ارائه‌دهنده خدمات بیمه اجتماعی و بیمه درمانی در کشور، در حال حاضر بالغ بر ۴۲ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر از جامعه مولد و شاغل کشور و خانواده‌های آنان و نیز شاغلان دیروز و مستمری‌بگیران امروز را تحت پوشش قرار داده است. به تعبیری می‌توان گفت از هر ۲ شهروند ایرانی، یک نفر از خدمات متنوع بیمه‌ای و درمانی سازمان تامین اجتماعی



برخوردار است. سازمانی با این جمعیت پر شمار افراد تحت پوشش و خدمات متنوع بیمه‌ای و درمانی، هم از شرایط کلان اجتماعی و اقتصادی کشور تأثیر پذیر و هم بر معادلات اجتماعی، اقتصادی و حتی امنیتی کشور تأثیر گذار است و خرسندیم که با افتخار اعلام کنیم در دوره اخیر، نقش تأثیر گذار خدمات این سازمان در تحکیم پایه‌های امنیت اجتماعی و اقتصادی کشور، مورد تأیید مسئولان مختلف بوده و هست.

با توجه به نگاه فوق، شما برای سال جدید چه برنامه‌ای برای این سازمان در نظر گرفته‌اید؟

یک سازمان بیمه‌گر اجتماعی مانند سازمان تأمین اجتماعی با ماهیت عمومی و غیردولتی و متکی به منابع داخلی، تنها با اتکاء به مدیریت صحیح منابع و مصارف و ایجاد توازن و تعادل منطقی میان منابع ورودی و هزینه‌های جاری و آتی و در سایه آرامش و عقلانیت می‌تواند پشتیبان موثر میلیون‌ها نفر از مخاطبان امروز و حامی نسل‌های آینده باشد و به سهم خود نقشی در خور در تحقق اهداف کلان نظام رفاه و تأمین اجتماعی کشور ایفا کند. از آنجا که بررسی‌های کارشناسان و پژوهشگران و ریشه‌یابی علل برخی از بحران‌های اخیر در حوزه بیمه‌های اجتماعی حاکی از آن است که بخش عمده این مشکلات ناشی از عدم تعریف دقیق سیاست‌های کلان و راهبردی نظام در این حوزه و متاثر از آن نامشخص بودن مرزهای دقیق حوزه‌های مختلف حمایتی و بیمه‌ای برای برخی نهادهای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری کشور است، سازمان تأمین اجتماعی، در حال پیگیری برای نهایی‌سازی و تصویب مجموعه سیاست‌های کلان حوزه بیمه‌های اجتماعی در مجمع تشخیص مصلحت نظام و ابلاغ آن از سوی مقام معظم رهبری است که امیدواریم در سال جاری این امر مهم تحقق یابد.

کارنامه چهار سال اخیر سازمان تأمین اجتماعی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در سال ۱۳۹۲ که سال آغاز دوره فعالیت دولت تدبیر و امید بود، حجم مستمری پرداختی به مستمری‌بگیران این سازمان حدود

۲۰ هزار میلیارد تومان بود که با رویکرد حمایت از اقشار محروم و مستمری‌بگیر، در طی یک دوره سه و نیم ساله حجم مستمری و مزایای پرداختی این سازمان با رشد تقریباً دو برابری به نزدیک ۴۰ هزار میلیارد تومان در سال ۱۳۹۵ افزایش یافت. در حالی که در ۸ سال دولت‌های نهم و دهم مجموع افزایش مستمری‌ها بیش از ۴۹ درصد نبوده و اگر این رشد را با نرخ تورم تعدیل نماییم، به ارقامی بسیار پایین‌تر خواهیم رسید. لازم است یادآوری کنم که در سال گذشته، با تجهیز و تأمین بالغ بر ۵۲ هزار میلیارد تومان منابع نقدی از محل حق بیمه‌های وصولی و سود حاصل از فعالیت‌های سرمایه‌گذاری سازمان، موفق شدیم در شرایط دشوار اقتصادی، به تمامی تعهدات خویش در قبال جامعه شریف بیمه‌شدگان و مستمری‌بگیران از این سازمان جامه عمل پوشانیم و پرداخت بالغ بر ۸ هزار و ۴۰۰ میلیارد تومان تنها در اسفندماه سال ۱۳۹۵ به عنوان مستمری و عیدی به بازنشستگان و مستمری‌بگیران، نشان از بزرگی و اهمیت کاری است که به لطف حمایت همه‌جانبه دولت خدمتگزار در این سازمان انجام شده است. در بخش درمان بیمه‌شدگان نیز مدیریت منتخب دولت یازدهم در حالی در نیمه سال ۱۳۹۲ این سازمان را تحویل گرفت که به استناد گزارش وزیر وقت بهداشت و درمان در صحن علنی مجلس شورای اسلامی، در سال ۱۳۹۱ سهم پرداخت هزینه‌های درمان از جیب مردم بیش از ۶۴ درصد و تعداد خانواده‌های در معرض هزینه‌های خانمانسوز درمان، بیش از ۷ درصد بود. در چنین شرایطی سازمان تأمین اجتماعی با پشتیبانی موثر از طرح تحول سلامت به عنوان یکی از راهبردهای اصلی دولت تدبیر و امید، تلاش کرد گشایشی جدی در بخش درمان بیمه‌شدگان ایجاد کند و معتقدیم طرح تحول نظام سلامت با اختصاص منابع پایدار و رفع برخی اشکالات در عرصه اجرا، گام بلندی در رفع دغدغه‌های درمانی مردم بوده و هست. همزمان در بخش درمان مستقیم تأمین اجتماعی نیز ضمن تجهیز مراکز موجود و تلاش برای ارتقای سطح خدمات درمانی از طریق اجرای طرح ارتقای هتلینگ، با احداث و راه‌اندازی بیش از ۷ بیمارستان و ۴۵ مرکز درمانی جدید



حامی جامعه

سازمان تأمین اجتماعی تنها با اتکاء به مدیریت صحیح منابع و مصارف پشتیبان موثر میلیون‌ها نفر از مخاطبان امروز و حامی نسل‌های آینده است



سیاست راهبردی سازمان تامین اجتماعی در دولت تدبیر و امید استفاده از ظرفیت شستا برای کمک به رونق بخشی به اقتصاد کشور و کمک به تحقق اقتصاد مقاومتی است

چگونه است؟

ابعاد فعلی بحران در برخی صندوق‌های باننشستگی کشور به اندازه‌ای است که در سال‌های اخیر بخش قابل توجهی از بودجه عمومی دولت (حدود ۶۰ درصد بودجه فصل رفاه و تامین اجتماعی در سال ۱۳۹۴) به دو صندوق باننشستگی کشوری و لشکری، اختصاص یافته و در حال حاضر سازمان تامین اجتماعی نیز هر چند تنها صندوق بیمه اجتماعی کشور است که هنوز قادر به تامین مصارف خود از محل منابع است، اما با دشواری‌هایی جدی در تامین منابع و مدیریت مصارف مواجه است. در صورت سرایت بحران به سازمان تامین اجتماعی که بیش از نیمی از جمعیت کشور را پوشش می‌دهد، دولت با مشکلات جدی در این حوزه مواجه خواهد شد. مواجه شدن صندوق‌های باننشستگی کشور با بحران، دلایل متعددی دارد. کاهش ورودی بیمه‌شدگان جدید به صندوق‌ها در نتیجه بیکاری گسترده، گسترش مشاغل غیررسمی، موقتی‌سازی شغلی، تدوین و تصویب قوانین و مقررات متعدد در زمینه خارج شدن کارگاه‌ها از شمول قانون کار و گسترش مناطق ویژه و آزاد اقتصادی از مهم‌ترین دلایل برهم خوردن تعادل جمعیتی در صندوق‌های بیمه‌ای است. همچنین قوانین مربوط به باننشستگی‌های پیش از موعد نیز باعث شده خروجی صندوق‌های باننشستگی و به تبع آن هزینه‌های مربوط به مستمري صندوق‌ها افزایش یابد، به گونه‌ای که نسبت پشتیبانی (نسبت تعداد بیمه‌پردازان به صندوق به مستمري بگیران از آن) در سازمان تامین اجتماعی از حدود ۲۰ (۲۰ نفر بیمه‌پرداز به ازای هر مستمري بگیر) در سال ۱۳۵۷ به کمتر از ۶ در سال ۱۳۹۴ رسیده است. میانگین این شاخص برای تمام صندوق‌های موجود در کشور حدود ۴ و در صندوق باننشستگی کشوری زیر یک است. پایین بودن سن باننشستگی در ایران و فاصله نسبتاً زیاد آن از شاخص امید به زندگی نیز موجب می‌شود تا هزینه‌های تعهدی و جاری صندوق‌های باننشستگی به شدت افزایش یابد. در حالی که در اکثر کشورها طی یک دهه اخیر تلاش شده فاصله میان سن باننشستگی و امید به زندگی، از طریق افزایش سن باننشستگی کاهش یابد، در ایران، میانگین سن شروع مستمري بگیري در نظام باننشستگی کشوری گاه حتی به کمتر از ۴۵ سال رسیده است. یکی دیگر از عوامل بحران‌زا در حوزه بیمه‌های باننشستگی، پایین بودن سطح دستمزدها در ایران است. پایین بودن دستمزد، کفایت برنامه‌های تامین اجتماعی در دوران باننشستگی را نیز به چالش می‌کشاند. این موضوع باعث می‌شود تا در دوره‌های چند ساله، شکاف میان دستمزد و خط فقر افزایش یابد و دولت ناگزیر به افزایش حقوق باننشستگان برای جبران قدرت خرید آن‌ها شود. این موضوع یکی از مواردی است که به طور مداوم بر حجم بدهی‌های دولت به صندوق‌های افزایش و چالش‌هایی را نیز برای آنها ایجاد می‌کند.

عمدتاً در مناطق محروم، اقدامات توسعه‌ای صورت گرفته در این مدت، برابر ۱۲ سال پیش از دولت یازدهم بوده است.

اما نقش سازمان تامین اجتماعی به عنوان یک سازمان بیمه‌گر اجتماعی در بهبود وضع پیچیده اقتصادی در چیست؟

در این زمینه و در راستای کمک به تحقق اقتصاد مقاومتی، سازمان تامین اجتماعی دو وظیفه و مأموریت اساسی دارد: اول، حمایت موثر از لشکریان توسعه و نیروهای مولد کشور در برابر ریسک‌های احتمالی ناشی از اجرای برنامه‌های معطوف به بازسازی بنیان‌های اقتصادی که این حمایت‌ها از طریق حفظ و ارتقای سطح خدمات به نیروهای کار آفرین و به عبارتی کارفرمایان و نیز اقشار میلیونی نیروهای فعال و مولد در عرصه بازسازی اقتصاد کشور یعنی کارگران، و مشخصاً از راه تقویت انواع خدمات و حمایت‌های بیمه‌ای و درمانی، مقرری بیمه بیکاری، غرامت دستمزد و ... صورت می‌گیرد و نهایتاً در قالب ۱۸ نوع خدمت بیمه‌ای ارائه می‌گردد.

دومین وظیفه سازمان، تبدیل شرکت سرمایه‌گذاری سازمان تامین اجتماعی (شستا) به موتور پیش‌بران رشد و توسعه اقتصادی کشور با توجه به فعالیت برخی از مهم‌ترین صنایع حوزه‌های نفت و گاز و پتروشیمی، دارو، سیمان، فناوری اطلاعات و ارتباطات و ... در زیرمجموعه شستا؛ با این توضیح که سرمایه‌های شکل گرفته و تمرکز یافته در شستا، متعلق به وسیع‌ترین اقشار زحمتکش جامعه و در شمار امانت‌های بیمه‌شدگان نزد سازمان تامین اجتماعی است و ماهیتی مردمی و غیردولتی دارد. موفقیت این مجموعه عظیم اقتصادی - مردمی از یک سو، به معنای ایجاد فرصت برای سازمان تامین اجتماعی در راستای بهبود سطح کمی و کیفی خدمات خود به بیش از نیمی از جمعیت کشور (از میان زحمتکش‌ترین اقشار مردم) است؛ و از سوی دیگر این مجموعه عظیم اقتصادی می‌تواند از طریق هم‌افزایی در داخل شرکت‌های توانمند زیرمجموعه خود و استفاده از حداکثر ظرفیت‌های داخلی و با نگاهی واقع‌بینانه به فرصت‌های بین‌المللی، تبدیل به الگوی عملیاتی «اقتصاد مقاومتی» در کشور گردد. سیاست راهبردی سازمان تامین اجتماعی در دولت تدبیر و امید این است که از یک سو در بخش اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌ها، ضمن تلاش هدفمند برای حفظ و ارتقای ارزش اندوخته‌های بیمه‌شدگان، از ظرفیت شستا برای کمک به رونق بخشی به اقتصاد کشور و کمک به تحقق اقتصاد مقاومتی استفاده کند و این بخش بزرگ و توانمند اقتصادی کشور را به موتور محرک خروج اقتصاد از رکود تبدیل نماید، و از سوی دیگر به طور همزمان پشتیبان مقتدری برای تولید داخلی و حامی بی‌چون و چرایی برای نیروی کار ایرانی باشد.

اما سوال پایانی ما درباره بحرانی است که در صندوق‌های باننشستگی کشور می‌بینیم. دلایل این بحران چیست و وضعیت سازمان تامین اجتماعی در میان این صندوق‌ها

ملک کارگران

سرمایه‌های شکل گرفته و تمرکز یافته در شستا، متعلق به وسیع‌ترین اقشار زحمتکش جامعه و در شمار امانت‌های بیمه‌شدگان نزد سازمان تامین اجتماعی است و ماهیتی مردمی و غیردولتی دارد

دولت رفاه الکترونیک

وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی برای توسعه فناوری اطلاعات در ارائه خدماتش چه کرده و چه برنامه‌هایی دارد؟

ابوالحسن فیروز آبادی



قائم مقام وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی

مدیریت زمان و هم امکانات داشته باشیم و هم از اتلاف بعضی سرمایه‌ها جلوگیری کنیم.

بر همین اساس در وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در دولت یازدهم برای این موضوع و استفاده از اطلاعات تاکید شد و در جهت تکمیل بانک‌های رفاهی ایرانیان اقدامات خوبی صورت گرفت.

اطلاعات مربوط به حوزه رفاهی شهروندان تجمیع شد و بانکی اطلاعاتی از همه کسانی که در نهادهای متعدد مثل کمیته امداد و سازمان بهزیستی و... تحت پوشش حمایتی قرار گرفته‌اند تهیه شد و به سمتی حرکت کردیم که تمام شهروندان از لحاظ ابعاد مختلف رفاهی اطلاعاتشان تجمیع شود که این امر اقدام مثبتی بوده است.

از طرفی در رابطه با این که چه کسانی نیازمند حمایت هستند متغیرهای متفاوتی وجود داشته و دارد. متغیرهایی که از بودجه و میزان آن تا نحوه تعریف تراز تمکن و یا تراز خط فقر بر نحوه و تعداد افراد تحت پوشش تاثیر دارد و در واقع می‌توان بر این اساس تعداد آن‌ها را کم یا زیاد کرد.

ما از طریق برخورداری از قابلیت مزبور می‌توانیم نسبت به قطع یارانه اشخاصی که نیازی به دریافت آن نداشتند اقدام کنیم. در واقع این گونه تجمیع اطلاعات می‌تواند دست ما را باز کند که طراحی‌های بهتری داشته باشیم. بتوانیم برای لایه‌های نیازمندتر یارانه بیشتری پرداخت کنیم و امیدواریم در آینده به این سمت حرکت شود.

حوزه نیروی کار

اکنون در حوزه روابط کار به دنبال این هستیم که برای حل مساله بیکاری در کشور، بانک‌های اطلاعاتی مربوط به حوزه کار و کارگری کشور را تکمیل کنیم و به همین دلیل برای تقویت بانک‌های مربوط به کارگاه‌های کشور و بانک‌های مربوط به قراردادهای کارگری در حال طراحی سامانه‌ای هستیم که در آن مشخص باشد هر شهروند ایرانی چه مهارت‌ها و تحصیلاتی دارد؛ در کجا کار کرده و آمادگی اشتغال در چه کارهایی دارد. به این ترتیب ما متوجه تعداد بیکارها، نوع بیکاری، سن بیکارها، تخصص بیکاران و توزیع جغرافیایی بیکاران می‌شویم و بر این اساس برنامه‌های بهتری برای ایجاد اشتغال در کشور در نظر خواهیم گرفت؛ مثلاً از برگزاری دوره‌های مهارت‌آموزی مناسب حمایت و دوره‌های مهارت‌آموزی را که مناسب یک منطقه جغرافیایی نیست، تعطیل خواهیم کرد.

امیدواریم از طریق سامانه کار، بحث ایمنی در کارگاه‌ها را بهبود بخشیم و محیط امنی را برای کارگران ایجاد کنیم. در واقع همان‌طور که در دولت یازدهم به میزان خیلی زیاد از حوادث

اصلاحات، نوسازی و به کارگیری ابزارهای فناورانه از الزامات عصر حاضر در تنظیم روابط دولت و ملت است. از جمله اقدامات، توسعه و به کارگیری فناوری اطلاعات در روابط دولت - دولت و دولت - ملت است. از سوی دیگر، در برنامه پنجم نیز تکالیفی برای وزارتخانه و سازمان‌های تابعه مبتنی بر فناوری اطلاعات تعیین شد. لذا در جهت تحقق تکالیف مزبور و توسعه دولت الکترونیک خلاصه‌ای از اقدامات به عمل آمده در وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی به شرح ذیل است:

با توسعه فناوری اطلاعات در سازمان‌های دولتی که با مردم در ارتباط هستند چند اتفاق افتاده که مهم‌ترین آن‌ها ایجاد توقع در شهروندان برای مشاهده دولت الکترونیک به معنای کامل آن است. اما دولت الکترونیک کامل به چه معناست؟ دولت الکترونیک کامل یعنی این که مردم بتوانند هم اطلاعات مورد نیازشان را از حوزه دولتی بگیرند و هم در خواست‌شان را منعکس کرده و کارشان را انجام دهند و اگر در مواردی هم نیاز به پرداخت هست بتوانند به راحتی پرداخت کنند. از سوی دیگر با توجه به سرعت تحولاتی که در جامعه اتفاق می‌افتد نوع خدماتی که در حوزه رفاهی به مردم داده می‌شود بایستی مبتنی بر اطلاعات بلا درنگ باشد. باید توجه داشته باشیم که تغییر و تحولات اقتصادی در دنیای امروز بسیار زیاد است بنابراین در پیامد این تغییرات که گاه با رکود و بیکاری تعداد زیادی از افراد در جوامع همراه است کسانی نیازمند حمایت و پشتیبانی‌های گاه مقطعی و گاه بلندمدت می‌شوند که دولت‌ها را ملزم به برنامه‌ریزی و بازنگری در نوع و ارائه خدمات به شهروندان می‌نماید که متناسب نیازهای زندگی دنیای مدرن باشد. اصولاً جامعه امروز، جامعه‌ای اطلاعاتی است که در آن، هر گونه خدمتی که ارائه می‌شود بایستی بتواند همه مستحقان آن خدمت را تحت پوشش قرار دهد. با توجه به این موارد باید گفت مدیریت ما امروزه باید مدیریت صد در صد باشد. دولت رفاه در دوره جدید می‌بایست مبتنی بر اطلاعات کامل باشد و خدمتی که ارائه می‌دهد صد درصد جامعه هدف را پوشش قرار دهد و همه به طور یکسان از آن حق برخوردار باشند.

اگر چنین باشد ما می‌توانیم بگوئیم امروزه با پیشرفت فناوری اطلاعات این امکان فراهم شده تا اطلاعات در خدمت اشراف کامل مدیریتی بر حوزه ماموریت مدیران باشد.

برنامه وزارت رفاه: اولویت شناسایی بر عمل غافلانه

در گذشته مدیران برای این که از وضعیت بعضی مسائل در جامعه آگاه شوند از برخی روش‌های آماری و نمونه‌گیری استفاده می‌کردند اما امروزه دیگر نیازی به این مسئله نیست و با داشتن اطلاعات کافی و کامل در ارائه خدمات می‌توانیم هم

کارگاهی در سطح کشور کاسته شد، در دولت دوازدهم باراندازی این سامانه شاهد ادامه روند نزولی حوادث در کارگاه‌ها باشیم.

حوزه خدمات درمانی

در رابطه با حوزه خدمات درمانی نیز بانک اطلاعاتی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، سامانه‌ای را در نظر گرفته که با وجود آن دفترچه‌های بیمه حذف می‌شوند و فرایند درمان از پزشک و مراکز درمانی و بیمارستانی و پاراکلینیکی تا داروخانه‌ها و سیستم توزیع دارو در کشور و پرداخت حق بیمه در کلیه مراحل به صورت بدون کاغذ در کشور انجام می‌شود و امیدواریم با پیاده‌سازی چنین سیستمی هم خدمات بهتری به بیمه‌شدگان ارائه دهیم و هم شاهد صرفه‌جویی چند هزار میلیارد تومانی در حوزه درمان و خدمات بیمه درمانی کشور باشیم.

حوزه بنگاه‌های اقتصادی

در حوزه بنگاه‌های اقتصادی وابسته به صندوق‌ها هم برنامه مفصلی در دولت یازدهم تدوین شد و به منظور هدایت بهتر برای نزدیک به ۵۰۰ بنگاه اقتصادی و وابسته به صندوق‌های بیمه‌ای کشور نظام بی. آی. یا نظام کسب و کارهای هوشمند پیاده‌سازی شد. براساس این نظام و سامانه کاهش هزینه و ایجاد ارزش، افزایش سرعت دریافت گزارش‌ها، افزایش دقت و صحت اطلاعات ارائه شده، پایداری گزارش‌های سیستم در صورت قطع منبع داده، قابلیت انعطاف در تولید انواع گزارش‌های مورد نیاز کاربران، شناسایی نیازهای نرم‌افزاری و راه‌اندازی سیستم‌های جدید عملیاتی، یکپارچگی و افزایش امکان دسترسی به گزارش‌ها و انواع تحلیل‌ها در عین امنیت، هدفمندسازی اطلاعات با در نظر گرفتن حوزه‌های پراهمیت با توجه به استراتژی‌ها و اهداف سازمان و صنعت مربوطه، کاهش هزینه از طریق حذف عوامل انسانی در تولید اطلاعات در سازمان و ایجاد ارزش با به‌دست آوردن اطلاعات به موقع و مناسب میسر خواهد

<

هوشمندسازی مداخله دولت در بازار کار

با «سامانه اطلاعاتی نیروی کار» ما متوجه تعداد بیکارها، نوع بیکاری، سن بیکارها، تخصص بیکاران و توزیع جغرافیایی بیکاران می‌شویم و بر این اساس برنامه‌های بهتری برای ایجاد اشتغال در کشور در نظر خواهیم گرفت؛ مثلاً از برگزاری دوره‌های مهارت‌آموزی مناسب حمایت خواهیم کرد و دوره‌های مهارت‌آموزی را که مناسب یک منطقه جغرافیایی نیست، تعطیل خواهیم کرد.

شد. هم‌اکنون کلیه شرکت‌های سازمان تامین اجتماعی و بخشی از شرکت‌های صندوق بازنشتی کشور تحت پوشش سامانه‌های بی. آی. قرار گرفته‌اند. اهمیت این اقدام از این لحاظ است که راه برغالب سوءاستفاده‌ها و مفاسد اقتصادی و مالی احتمالی بسته خواهد شد. به این ترتیب از طریق داشبوردهای اطلاعاتی که در این سامانه فراهم شده مدیریت شرکت‌ها و هلدینگ‌های مربوطه، مدیریت تامین اجتماعی و حتی مدیریت‌های سیاستگذاری در وزارتخانه از اطلاعات شرکت‌ها به صورت بلادرنگ استفاده می‌کنند و از موجودی حساب‌های بانکی تا نحوه معاملات، میزان سود و زیان اگر وجود داشته باشد آگاه می‌شوند.

در واقع میزان فروش و کلیه اقدامات و رفتار مالی این شرکت‌ها به صورت بلادرنگ و بسیار شفاف در همه سطوح وزارتخانه پیاده‌سازی می‌شود.

به این ترتیب شاید بتوان مهم‌ترین داشبوردهایی را که در این سامانه برای جلوگیری از سوءاستفاده مالی طراحی شده‌اند، این طور برشمرد:

۱. اعلام موجودی نقد شرکت‌ها به تفکیک بانک‌های عامل

با قابلیت تجمیع در سطح هلدینگ‌های فرعی و اصلی

۲. تفکیک نگاشت شده محصولات تولیدی یک شرکت

با قابلیت تجمیع در سطح هلدینگ

۳. تفکیک مواد اولیه مورد استفاده در شرکت‌ها با

قابلیت ادغام آمار در سطح هلدینگ

۴. داشبوردهای تحلیلی در حوزه‌های

مالی با قابلیت ایجاد تغییر در فاکتورهای

عملیاتی به منظور مشاهده تأثیر این

تغییرات در سطوح کلان شرکت

۵. بررسی حوزه مشتریان و میزان

رضایت ایشان در داشبوردهای سهم

بازار، رضایت مشتری و میزان وفاداری

مشتری

و...

این اقدامات بخشی از برنامه و اقداماتی

است که وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی

در حوزه بی. آی. سی. تی. طی این ۴ سال

بر آن همت گمارده و آن را پیش برده

است؛ هرچند به‌باور کارکنان اعضای

وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی این

اقدامات کافی نیست، سرعت آن باید

افزایش پیدا کند و نتایج بهتری هم

کسب گردد.





با توجه به نزدیک بودن شاخص امید
به زندگی در زنان و مردان، می‌بایست
سن بازنشستگی زنان و مردان نیز باید
نزدیک به هم و متناسب با شاخص
امید به زندگی باشد

دکتر محمدحسین
مهدوی عادل
عضو هیات مدیره
سازمان تامین اجتماعی

حرکت رو به پیش

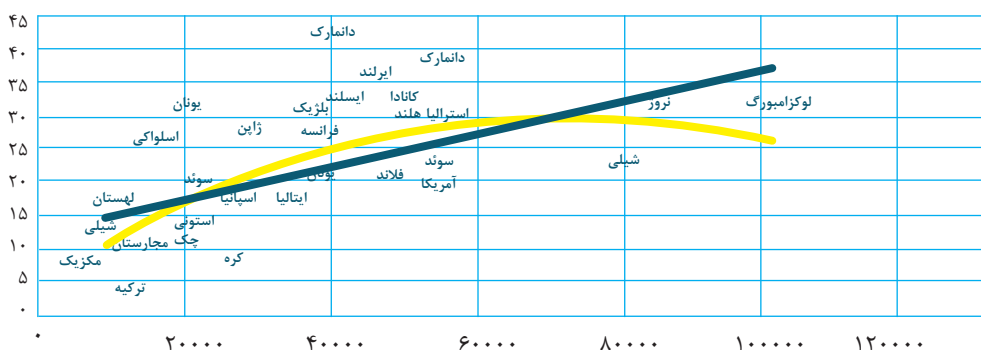
مروری بر وضعیت شاخص‌های تامین اجتماعی در جهان و آموخته‌های آن برای
نظام تامین اجتماعی کشور

ششمین ویرایش (ورژن) از گزارش نگاهی به صندوق‌های بازنشستگی، به شاخص‌های مختلفی در زمینه بررسی عملکرد صندوق‌های بازنشستگی و ارزیابی سیاست‌های آنها در کشورهای عضو OECD و کشورهای G20 می‌پردازد. نتایج این گزارش مبین آن است که اکثر کشورهای دنیا اقدامات مهمی در زمینه پایداری اجتماعی برداشته‌اند. در این مقاله به بررسی مهم‌ترین اقدامات صورت گرفته و دستاوردها در زمینه پایداری اجتماعی و کاهش هزینه‌های صندوق‌های بازنشستگی توأم با افزایش خدمات این صندوق‌ها به بازنشستگان پرداخته شده است. بررسی سیاست صندوق‌های بازنشستگی در کشورهای عضو OECD و برنامه‌های آن می‌تواند نقشه راهی برای سازمان تامین اجتماعی کشور باشد.

1

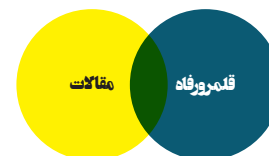
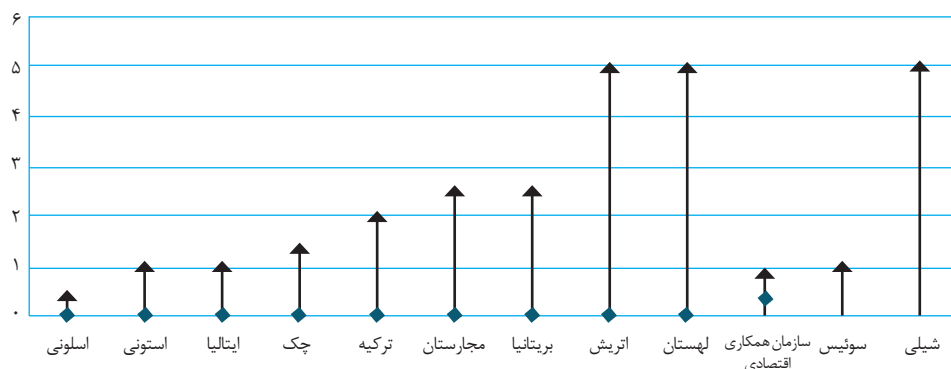
خالص دریافتی بازنشستگان

در بسیاری از کشورهای عضو OECD کیفیت زندگی بازنشستگان به خوبی متوسط جامعه و حتی بیشتر از متوسط جامعه است. بنابر اهداف عالی تامین اجتماعی، متوسط درآمد بازنشستگان می‌بایست حداقل مساوی با درآمد سرانه در کشور باشد.



نمودار ۱:

خالص دریافتی بازنشستگان
و مقایسه آن با درآمد سرانه در
کشورهای عضو OECD



نمودار ۲:

تفاوت بین سن بازنشستگی زنان و مردان
مثلاً نشان دهنده تفاوت فعلی و مربع‌ها نشان دهنده برنامه کشورهاست.

کاهش تفاوت سن بازنشستگی سن مردان و زنان

نکته دیگر در زمینه کاهش هزینه‌های صندوق‌های بازنشستگی کاهش تفاوت سن بازنشستگی مردان و زنان است. بنا بر این گزارش با توجه به نزدیک بودن شاخص امید به زندگی در زنان و مردان، می‌بایست سن بازنشستگی زنان و مردان نیز باید نزدیک به هم و متناسب با شاخص امید به زندگی باشد.



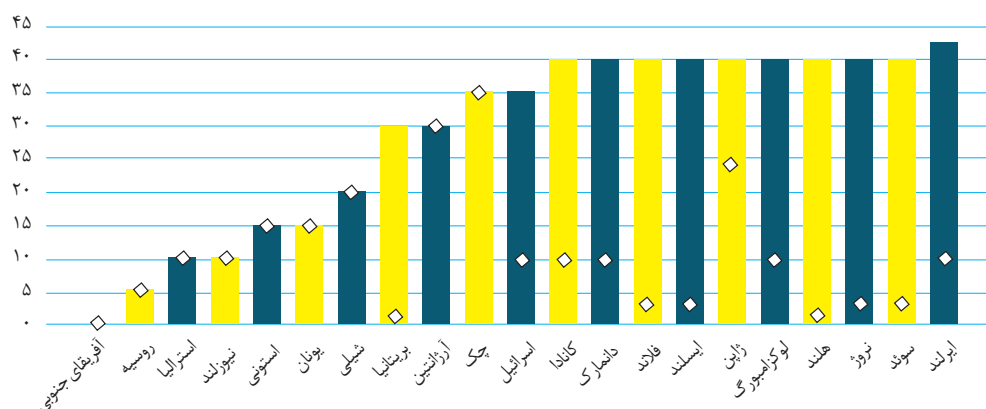
افزایش نرخ اشتغال در گروه‌های سنی بالای ۵۵ سال

افزایش نرخ اشتغال در گروه‌های سنی بالای ۵۵ یکی از اهداف جدی صندوق‌های بازنشستگی است. دستاورد دیگر صندوق‌های بازنشستگی در دنیا، تلاش برای نزدیک کردن سن بازنشستگی موثر و سن بازنشستگی رسمی است؛ چراکه بسیاری از افراد پیش از رسیدن به سن بازنشستگی از بازار کار خارج می‌شوند. طی ۱۰ سال گذشته نرخ اشتغال نیروی کار (۵۵ تا ۶۴ سال) به نحو قابل ملاحظه‌ای در بسیاری از کشورها افزایش یافته است: از ۴۵ تا ۶۶٪ در آلمان؛ از ۳۱ تا ۴۶٪ در ایتالیا و از ۵۲ تا ۵۷٪ در متوسط کشورهای عضو OECD شاهد این افزایش هستیم. این موضوع می‌تواند باعث کاهش قابل ملاحظه هزینه سازمان‌های تامین اجتماعی شود. از این رو، بررسی وضعیت این شاخص در کشور امری ضروری است.



نمودار ۳:

نرخ اشتغال برای افراد مسن (۵۵-۵۹ سال، ۶۰-۶۴ سال و ۶۵-۶۹ سال) در کشورهای عضو OECD و کشورهای عضو G20



بهره‌مندی از حقوق و مزایای بازنشستگی

در نمودار شماره ۵ حداقل سال‌های اشتغال و یا شهروندی برای بهره‌مندی از حداقل حقوق و مزایای بازنشستگی در کشورهای مختلف نشان داده شده است. مستطیل‌های آبی نیز نشان دهنده تعداد سال‌های اشتغال برای بهره‌مند شدن از حقوق و مزایای بازنشستگی به طور کامل است. کمترین میزان آن در روسیه (۵ سال)، استرالیا (۱۰ سال) و نیوزیلند (۱۰ سال)، استونی (۱۵ سال)، یونان (۱۵ سال) و شیلی (۲۰ سال) است. بیشترین تعداد سال‌های اشتغال جهت بهره‌مندی از حداکثر مزایای بازنشستگی متعلق به ایرلند (۴۳ سال)، سوئد، نروژ، هلند، لوکزامبورگ، ژاپن، ایسلند، دانمارک، فنلاند و کانادا (۴۰ سال) است.



نمودار ۵:

حداقل سال‌های اشتغال یا شهروندی برای بهره‌مندی مزایای بازنشستگی



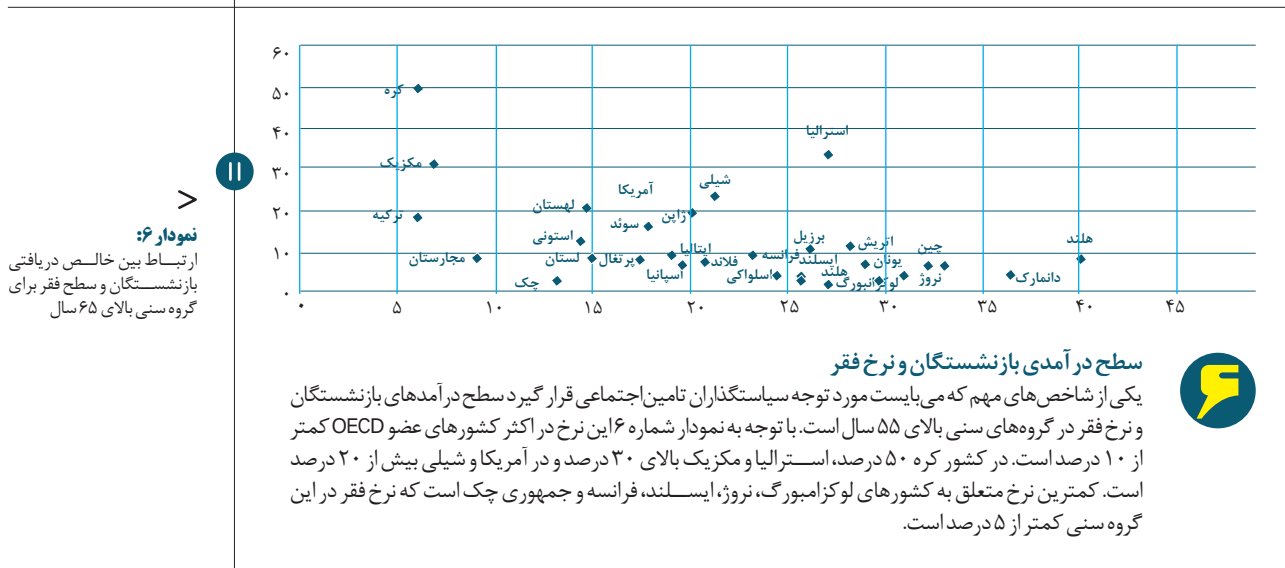
افزایش نرخ اشتغال در گروه‌های سنی بالای ۵۵ یکی از اهداف جدی صندوق‌های بازنشستگی است. هدف دیگر، تلاش برای نزدیک کردن سن بازنشستگی موثر و سن بازنشستگی رسمی است

جدول ۱:
حمایت‌های تکمیلی از بازنشستگان در کشورهای OECD

مداخله اجتماعی	بهداشت/درمان	گرمایش / مسکن	مداخله اجتماعی	بهداشت/درمان	گرمایش / مسکن
استرالیا	●	●	زاین	●	
اتریش	●		کره		●
بلژیک			لوکزامبورگ		
کانادا			مکزیک		
شیلی	●		هلند	●	
چک	●	●	زلاندنو		
دانمارک	●		نروژ		
استونی	●	●	لهستان		
فرانسه	●	●	پرتغال	●	●
آلمان			اسلواکی	●	
یونان	●	●	اسلونی	●	
مجارستان	●		اسپانیا		
ایسلند	●	●	سوئد		
ایرلند	●		...	●	●
بریتانیا			ترکیه		
ایتالیا			آمریکا		

حمایت غیرمستقیم از بازنشستگان

با توجه به جدول شماره ۱، در کشورهای عضو OECD سه شیوه حمایتی غیرمستقیم (پرداخت‌های غیر نقدی) از بازنشستگان وجود دارد که شامل: (۱) کمک هزینه مسکن و انرژی، (۲) مراقبت‌های درمانی و (۳) حمایت‌های اجتماعی است.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به تجربه جهانی سیاست‌های زیر باید مورد توجه قرار گیرد: ۱. افزایش سن بازنشستگی (متناسب با افزایش شاخص امید به زندگی). ۲. تلاش برای نزدیک کردن سن بازنشستگی موثر و سن بازنشستگی رسمی. ۳. بازنگری در نحوه محاسبه منافع بازنشستگی از طریق درآمدهای مستقیم و غیرمستقیم (کمک هزینه درمان، انرژی، مسکن و خدمات اجتماعی). ۴. افزایش نرخ اشتغال در گروه‌های سنی بالای ۵۵ سال. ۵. کاهش نرخ فقر در گروه‌های سنی بالای ۵۵ سال

قلمرو رفاه

پرونده

حجت الله میرزایی

معاون اقتصادی وزارت
تعاون، کار و رفاه
اجتماعی

پوپولیسم یا سیاست‌های عوام‌گرایانه به سیاست‌هایی گفته می‌شود که با رویکرد کوتاه‌مدت یا کوتاه‌نگرانه برای جلب آرای مردم در سیاست ترویج می‌شوند. پوپولیسم در جهان فعلی چند ویژگی دارد. نخست آنکه منافع کوتاه‌مدت را بر منافع بلندمدت ترجیح می‌دهد. دوم آنکه منافع خاص را بر منافع ملی ترجیح می‌دهد. به عبارت دیگر، افق آن عمدتاً کوتاه است و آینده را به گروگان می‌گیرد.

سوم، پوپولیسم در بیشتر موارد، از مشکلات و بحران‌های موجود در یک جامعه مانند نرخ بالای بیکاری، نرخ بالای فقر و نابرابری‌های موجود، یا یک رویداد خاص سوءاستفاده کرده و سعی می‌کند با تحریک و تهییج احساسات و عواطف مردم به صورت قومی و منطقه‌ای دست به بهره‌برداری سیاسی بزند. این وقایع دامنه وسیعی دارد. از واقعه‌ای تلخ مثل سیل و زلزله گرفته تا یک تصادف می‌تواند دستاویزی برای پوپولیسم باشد. پوپولیسم از این رویدادها فرصت‌طلبانه بهره می‌گیرد و سوار آن می‌شود.

پوپولیسم در غالب کشورها حتی در کشورهای توسعه‌یافته نیز وجود دارد. با این حال در کشورهای توسعه‌یافته و مبتنی بر نظام و دولت‌های حزبی، رفتار پوپولیستی و مردم‌فریبانه کمتر است. کشورهای در حال توسعه عموماً دارای دو مشخصه مهم هستند که امکان

رویش پوپولیسم در آن‌ها را بیشتر می‌کند: نخست، فقدان نظام‌های حزبی و در نتیجه فقدان پاسخگویی حزبی در قبال سیاست‌ها و عملکردهای دولت. دوم، عدم وابستگی دولت به طبقات اجتماعی. این دو خصیصه در کنار عوامل دیگری همچون نظام محدود رسانه‌ای و سطح پایین گفت‌وگوی اجتماعی، فقدان شکل‌گیری جامعه فراگیر برای بررسی شعارها و وعده‌ها و فقدان پاسخگویی و شفافیت، موجب می‌شود در کشورهای در حال توسعه پوپولیسم رواج بیشتری داشته باشد. اما تاکید می‌کنم که مساله پوپولیسم اختصاص به کشورهای در حال توسعه ندارد.

در همین دهه اخیر نمونه‌های بارزی از پوپولیسم را در برخی از کشورهای توسعه‌یافته مثل برلوسکونی در ایتالیا، ترامپ در آمریکا و سارکوزی در فرانسه دیده‌ایم.

در کشورهای توسعه‌یافته شعارهای دولت برای توسعه خدمات عمومی و ارتقای سطح رفاه، معمولاً باید با پاسخگویی به این سوال همراه شود که منابع مالی آنها از کجا تامین خواهد شد. برای مثال در دوره قبلی ریاست‌جمهوری آمریکا و در رقابت میان اوباما و میت رامنی، بسیاری از افراد وعده‌های اوباما را پوپولیستی ارزیابی می‌کردند اما اوباما در قبال منابع مالی این وعده‌ها، پاسخ‌های روشنی ارائه داد و انگ پوپولیسم را از خود زدود. در کشورهای توسعه‌یافته هزینه طرح‌های پوپولیستی خیلی زود در قالب نرخ‌های بالای



مصرف رفاه

چگونه پوپولیسم
در جامعه به راه
می افتد و چطور
می توان با آن
مقابله کرد؟

۷

نبرد علیه پوپولیسم

جهت مقابله با سیاست‌های پوپولیستی، هم دولت‌ها و هم جامعه مدنی باید در کنار هم قرار گیرند. البته نقش دولت‌ها برای حفاظت از جامعه مدنی کلیدی است

کوتاه‌مدت و نه بر اساس منافع گروهی خاص بلکه بر اساس برنامه‌های بلندمدت و منافع ملی فراگیر اعمال می‌شوند. رفاه در سیاست‌های رفاهی نه به صورت موقت و باسهمه‌ای و لرزان بلکه به شکل بلندمدت و توسعه‌ای در نظر گرفته می‌شود. بنابراین اساساً سیاست‌گذاری رفاه قابل تفکیک از سیاست‌گذاری توسعه نیست و نباید باشد. رفاه، محصول توسعه است. توسعه رفاه‌گرا یعنی رشد اقتصادی بالا و بلندمدت، باید با تکیه بر منابع درونی باشد و عوارض و عواقب رشد اقتصادی باید با سیاست‌های دموکراتیک اجتماعی به صورت فراگیر توزیع شود. بنابراین تحقق رفاه در بلندمدت محصول ارتقای درآمد سرانه در میان همه کشورها با تحقق عدالت نسبی است. سیاست‌های رفاهی و اجرای آن هم مستلزم آگاهی سطح بالا و هم مشارکت شهروندان در نهادهای اجتماعی است. جز این شکل دیگری از رفاه ممکن نیست و اگر هم ممکن باشد، رفاهی شبیه کشورهای عربی خواهد بود که در بلندمدت قابل تداوم نیست. بنابراین در وضعیت کنونی ما دو راهکار می‌تواند مانع پیروزی و سلطه پوپولیسم

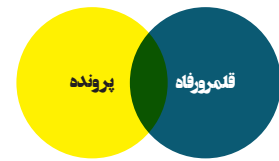
مالیات آشکار می‌شود و مردم نسبت به هزینه‌هایی که داده‌اند، آگاه می‌شوند.

اما در کشورهای در حال توسعه مثل کشور ما که عمدتاً اقتصادهای نفتی دارند و منابع مالی دولت نه وابسته به مالیات بلکه وابسته به منابع مستقل دیگری مثل نفت و گاز و دیگر منابع است، دولت‌ها این توانایی را دارند تا با اتکا به منابع نفتی به خصوص در دوره‌های غلیان یا فوران این درآمدهای مستقل، وعده‌هایی بدهند. در نتیجه مردم در کوتاه‌مدت هزینه‌ای را بابت رأی به پوپولیسم متحمل نمی‌شوند اما در دوره‌ای طولانی‌تر مثلاً یکی دو سال بعد، هزینه این شکل از سیاست در قالب نرخ بالای تورم و بیکاری و غیره آشکار می‌شود. اما این دولت‌های پوپولیستی باز هم می‌توانند این هزینه‌ها را نیز با روش‌ها یا وعده‌های دیگری مثل واردات گسترده پوشش دهند و مخفی کنند. در تجربه خود ما، یکی از بدترین انواع پوپولیسم در دولت‌های نهم و دهم به وضوح خود را نشان داد.

پادزهر

در مقابل سیاست‌های پوپولیستی، سیاست‌های رفاهی قرار می‌گیرند. سیاست‌های رفاهی به عنوان مغز یا گوهر توسعه، اساساً سیاست‌هایی بلندمدت هستند. سیاست‌های رفاهی نه بر اساس هدف‌گذاری‌های





در مقابل پوپولیسم، سیاست‌های رفاهی قرار دارند. سیاست‌های رفاهی به عنوان مغز یا گوهر توسعه، سیاست‌هایی بلندمدت، بر اساس منافع ملی فراگیر اعمال می‌شوند

«دولت‌ساخته» که فایده ندارد. در جواب گفتم که شما تجربه ندارید اما دیده‌ایم که دولت‌ها چگونه می‌توانند جامعه مدنی را دچار قبض و بسط کنند. دولت‌ها هم می‌توانند تسهیل‌گر توسعه جامعه مدنی باشند و هم می‌توانند آن را سرکوب کنند. بنابراین، نقش دولت‌ها بسیار مهم و کلیدی است. در جوامعی مانند کشور ما، دولت‌ها هستند که با نظام صدور مجوز و نظارت‌ها، حمایت‌های غیرمستقیم و سعه‌صدر می‌توانند مسیرهایی را باز کنند و به بسط و توسعه جامعه مدنی کمک کنند. ما هر دو نوع مواجهه تقویت‌کننده و منزوی‌کننده جامعه مدنی را در دولت اصلاحات و دولت بعد از آن تجربه کرده‌ایم.

کارنامه دولت یازدهم در زمینه سیاست‌های رفاهی

دولت یازدهم زمانی کارش را آغاز کرد که هم بنیان‌های سیاستگذاری توسعه از بین رفته و بنیان‌های جامعه مدنی شدیداً تضعیف شده بود. بنابراین دولت یازدهم کار بسیار دشواری در پیش رو داشت. در آغاز کار دولت یازدهم و پیش از سال ۹۲، تحلیل‌های اقتصاددانان و جامعه‌شناسان نشان می‌داد دست کم چهار سال نیاز است تا ما به نقطه صفر برنامه‌ریزی توسعه برسیم؛ تجربه نشان داد که چنین تحلیلی درست بود. یعنی در خیلی موارد ما نتوانستیم به نقطه صفر هم برسیم؛ چرا که بازسازی نظام تصمیم‌سازی و برنامه‌ریزی دولت کار بسیار سختی است. هنوز هم ما نسبت به سال ۸۴ از حیث سرمایه انسانی و نظام مدیریت و فضای نهادی و سلامت اداری خیلی عقب هستیم.

سیاستگذاری رفاه که با قانون «نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی» در دولت اصلاحات به بلوغ رسیده بود و همچنین ساختار جدید سیاستگذاری رفاه یعنی وزارت رفاه، در دولت نهم و دهم از بین رفت. صندوق‌های بازنشستگی که منبع اصلی تأثیرگذاری در حوزه رفاه بود، با اضمحلال بسیار بزرگی مواجه شد و در آستانه ورشکستگی قرار گرفت. کار بزرگی که دولت در چهار سال گذشته توانست انجام دهد این بود که برای بخش‌های بزرگی از جامعه، سطح رفاه حفظ شود و برای بخش‌های پایینی جامعه نیز اجازه ندهد وضع آنها بدتر از وضع فعلی شود و رفاه آنها را ارتقا دهد. برای مثال دولت طرح تحول نظام سلامت و ایجاد سامانه‌ها و بانک‌های اطلاعاتی که وضعیت گروه‌های آسیب‌پذیر و حاشیه‌ای از قبیل کودکان محروم از تحصیل، معلولان و مستمری‌بگیران را به خوبی ارزیابی و آنها را حمایت کند، اجرا کرد. این سیاست‌ها در گام‌های نخست خود قرار دارد و امیدواریم تداوم یابد.

شود. اول، کمک به شکل‌گیری گفتگوی فراگیر اجتماعی است. در این زمینه رسانه‌ها و احزاب و جامعه مدنی نقش اساسی و محوری دارند. دوم، سیاست‌های رفاهی بلندمدت می‌تواند مانع شکل‌گیری بحران‌هایی از قبیل فقر و بیکاری گسترده و همچنین مانع از تأثیر حوادث بر افکار و آرای مردم شود. حوادث در همه کشورها وجود دارد ولی در کشور ما دفعات و تنوع این حوادث اجتماعی ممکن است بیشتر باشد. آنچه می‌تواند تأثیر این حوادث را کاهش دهد و مانع از آن شود که موج‌سواران یا پوپولیست‌ها سوار این حوادث شوند، برخورداری از نظام‌های قدرتمند تامین اجتماعی و مدیریت بحران است. یعنی هم نظام‌های تامین اجتماعی باید وجود داشته باشند تا در زمان حوادث، هزینه‌های درمان مردم را تامین کنند و هم نظام‌های پوشش ریسک و بیمه‌ای قدرتمند که بتوانند آسیب‌های ناشی از بلایای طبیعی را کاهش دهند و مانع آن شوند که مردم زیان‌دیده به سربازان پوپولیست‌ها بدل شوند. مهمترین کاری که دولت‌ها در کوتاه‌مدت و بلندمدت باید مدنظر قرار دهند، افزایش کارآمدی و تقویت این دو نظام است. صرف وجود دفتر چه بیمه برای تامین اجتماعی کافی نیست. در کنار اینها پیدایش گفتگوی فراگیر اجتماعی در جامعه مدنی نیز بسیار مهم است؛ چون هم دولت‌ها را پاسخگو می‌کند و هم به اطلاع‌رسانی درست و به موقع به مردم کمک می‌کند.

در ۱۵ سال اخیر ما هر چه جلوتر آمده‌ایم، برد سیاست‌های پوپولیستی کمتر شده است، منتها به شرط اینکه سیاست‌های توسعه و رفاه بلندمدت کارآمدتر شود. در بسیاری از موارد، صرفاً ناآگاهی نیست که به پوپولیسم دامن می‌زند بلکه ناچاری مردم مهمتر است. یعنی مردم در عین آگاهی به عواقب مخرب این سیاست‌ها، ممکن است از سر ناچاری به این سیاست‌ها رضایت دهند. جهت مقابله با سیاست‌های پوپولیستی، هم دولت‌ها و هم جامعه مدنی باید در کنار هم قرار گیرند. البته نقش دولت‌ها برای حفاظت از جامعه مدنی کلیدی است. به خاطر دارم در زمان تودیع یکی از چهره‌های تأثیرگذار فرهنگی گفتم یکی از دستاوردهای مهم ایشان این بود که جامعه مدنی را در دانشگاه‌ها توسعه داد. کسانی در آن جلسه به من اعتراض کردند که جامعه مدنی



نئولیبرالیسم بستر ساز پوپولیسم

نئولیبرالیسم موجب از بین رفتن بسیاری از دستاوردهای رفاهی شد و زمینه را برای بروز انواع پوپولیسم فراهم آورد

کمال اطهاری
پژوهشگر اقتصادی

بزرگ کرده به آن حمله می‌کند، اما نتیجه این حمله بستر سازی برای بروز پوپولیسم است.

در ایران بعد از انقلاب، دولت سپاری در جامعه به وجود آمد. این نیز نوعی پوپولیسم است. البته در سال‌های اول بعد از انقلاب این نوع دولت سپاری بسیار دموکراتیک بود اما بعد از جنگ در مقطعی شاهد آن بودیم که بسیاری از دستاوردهای رفاهی از مردم گرفته شد و بازار سپاری بدون برنامه و لجام گسیخته رواج پیدا کرد. این بازار سپاری نسبت به دولت سپاری عواقب بدتری داشت. چون دولت سپاری یک نوع مشارکت دموکراتیک در ذاتش وجود داشت. هر چند بعدها دولت سپاری پوپولیستی که در همه بخش‌ها صورت گرفت مانند مسکن مهر، کاملاً بیرون از قواعد برنامه بود. این نوع دولت سپاری پوپولیستی و حشمتاک است و اقتصاد ایران را دچار بحران‌های فراوانی کرده است.

در ایران بعد از جنگ به اسم کوچک سازی دولت بسیاری از دستاوردهای رفاهی مردم از آنان گرفته شد و بدون برنامه جامع رفاهی به صورت لجام گسیخته به سمت اقتصاد بازار رفتیم. نتیجه این شد بخشی از مردم جامعه که شاهد نابرابری بودند، رفاه نداشتند و ناامید شده بودند به پوپولیسم روی آوردند. این پوپولیسم در بستر نئولیبرالیسم رشد کرد. البته این پوپولیسم برخلاف مشایه‌های خارجی‌اش حتی نتوانست شعارها و ادعاهای خود را محقق کند. مثلاً در حوزه مسکن، شاهد بودیم طرح‌های مختلف از جمله مسکن مهر نه تنها مشکل مردم فقیر را حل نکرد که بر مشکلات آنان افزود. اما در این بین راه حل مقابله با این پوپولیسم ارائه برنامه‌های رفاهی درستی به جامعه است، نه اینکه فکر کنیم با بازار سپاری همه چیز حل می‌شود. متأسفانه رویکرد مسلط در ایران هم اکنون نگاه بازار سپارانه است. بسیاری از اقتصاددانان ایران گویی نمی‌خواهند ببینند که اقتصاد بسیار پیچیده‌تر از بازار سپاری است. در واقع اقتصاد با دو نوع عقلانیت اداره می‌شود و رشد پایدار دارد: عقلانیت بازار و عقلانیت برنامه. در ایران این دو نوع عقلانیت مورد نیاز جدی است. در مقابل این دو واژه، بازار ایدئولوژیک و برنامه ایدئولوژیک است که هر دو بر اقتصاد ایران حاکم است. برنامه ایدئولوژیک برنامه آمرانه‌ای است که قواعد اقتصادی را در تخصیص منابع رعایت نمی‌کند.

بازار ایدئولوژیک نیز در دوران ریگان و بوش حاکم بود که به بحران جهانی اقتصاد منتهی شد و هنوز از آن خارج نشده‌ایم. در ایران ملغمه‌ای از این دو بر اقتصاد حاکم است. این بازار در ایران به این شکل است که دولت دست خود را از همه چیز در اقتصاد می‌شویید و ساده‌انگارانه تصور می‌کند بازار سپاری زمین، انسان و... راه حل مشکل است. این برنامه در ایران خود را در قالب طرح‌هایی مانند مسکن مهر نشان می‌دهد که در خدمت پوپولیسم

رفاه اجتماعی و پوپولیسم هر دو از مفاهیم دوران مدرن هستند. رفاه به معنای متداول کنونی‌اش در اوایل قرن بیستم به وجود آمد و رفاه به عنوان یک حق اجتماعی به رسمیت شناخته شد. رفاه از شاخص‌هایی همچون حق آموزش، کار، حق بیمه، بازنشستگی و عدالت اجتماعی تشکیل شده است. این شاخص‌ها قبل از آن که وارد علم اقتصاد شوند، توسط جنبش‌های کارگری و مدنی در جامعه مدنی مطرح و بعدها به دولت‌ها تحمیل شد. در واقع این فشار اجتماعی بود که دولت‌ها را وادار کرد که به مقوله رفاه توجه کنند. در اوایل قرن بیستم انقلاب فناوری و تغییر سازمان تولید، سرمایه‌داری را وارد دوران تازه‌ای کرد. در این دوران سود اقتصادی بیشتر شد. تولیدات بیشتر شدند، صنعتی سازی رواج یافت و به تبع آن، طبقه کارگر وسیع شکل گرفت.

این کارگران برای رفاه بیشتر تلاش می‌کردند. بنابراین جنبش‌های بزرگ اجتماعی شکل گرفت که دولت‌ها را مجبور کرد به رفاه اجتماعی تن دهند. اما نقطه عطف دهه ۱۹۳۰ رخ داد؛ زمانی که بحران جهانی اقتصادی سرمایه‌داری را فرا گرفت. در چنین شرایطی بحث‌های مهمی رخ داد که در نهایت به دولت کینزی یا دولت رفاهی منتهی شد. دولت‌های رفاه به این نتیجه رسیدند که بازار را نباید به حال خود رها کرد. بازار نهادی نیست که خود به خود سازمان یابد، در نتیجه باید با برنامه‌ریزی جلورفت. کم‌کم برنامه‌های رفاهی جایگزین اقتصاد بازار لجام گسیخته شد. ابتدای قرن بیستم زمانی که دولت رفاه به وجود آمد، کل هزینه‌های اجتماعی دولت‌های پیشرفته صنعتی آن زمان به ۱۰ درصد تولید ناخالص‌شان هم نمی‌رسید. اما تا نیمه دهه ۱۹۷۰ به حدود پنجاه درصد رسید. پس از مدتی ضدحمله علیه دولت رفاه به وسیله نئولیبرالیسم اقتصادی صورت گرفت. در اینجا دستاوردهای دولت رفاهی از بین رفت. صحنه اصلی نبرد نئولیبرال‌ها از کشورهای آمریکای جنوبی و کودتاهای آنجا شروع شد؛ کشورهایی که در آن بستر پوپولیسم هم وجود داشته است. پس از یک طرف شاهد بروز پوپولیسم بودیم، از طرف دیگر سیاست‌های نئولیبرالی در آمریکای جنوبی به عنوان یک آزمایشگاه مطرح شد. نئولیبرالیسم دوباره دست به خودسامانی بازار در مقابل اقتصاد کینزی و دولت‌های رفاهی زد. نئولیبرالیسم موجب از بین رفتن بسیاری از دستاوردهای رفاهی دولت‌های قبلی شد و زمینه را برای بروز انواع مختلف پوپولیسم فراهم آورد. در نبود یک دولت رفاه، بستر لازم برای بروز پوپولیسم شکل می‌گیرد. وقتی رفاه اجتماعی ضربه می‌خورد و برنامه‌های رفاهی درست و علمی وجود ندارد، پوپولیسم رشد می‌کند. مردم خسته و ناامید به سمت پوپولیسم گرایش پیدا می‌کنند در حالی که نئولیبرال‌ها می‌خواهند دستاوردهای دولت‌های رفاه را پس بگیرند، مردم و جنبش‌های مدنی در مقابل از این دستاوردها دفاع می‌کنند. به همین دلیل هر روز شاهد بروز واکنش‌های پوپولیستی هستیم. این پوپولیسم در بستری رشد کرده که دولت‌های رفاهی شکست خورده‌اند. در واقع نئولیبرالیسم با بیان اینکه دولت رفاه شهروندان را منفل و دولت را



رفتارهای اقتصادی پوپولیستی
دولت قبلی که فرهنگ دریافت
صدقه را ترویج کرد، نتوانست
فاصله طبقاتی را کاهش دهد

مرضی به نام پوپولیسم

سعید لیلاز

استاد تاریخ دانشگاه
شهید بهشتی

مطلوب بوده و برخی گزارش‌ها حکایت از دورقمی شدن آن دارد. با وجود این، رکود همچنان در برخی بخش‌ها وجود دارد و بیکاری به دلیل افزایش ورود به بازار کار بیشتر شده است. اما همین رشد و کنترل تورم می‌تواند به نفع رفاه مردم باشد.

از سوی دیگر، در دولت نهم و دهم، کشور در جذب سرمایه‌گذاری خارجی و رشد اقتصادی سقوطی بی‌سابقه را تجربه کرد. تحریم‌های بین‌المللی، سیاست‌های نادرست مالی و پولی دولت پیشین، وجود فساد برخی از افراد مسئول در نهادهای اداری و مالی کشور و کشمکش‌های سیاسی به‌ویژه میان مجلس و دولت دهم، ثبات سیاسی و اقتصادی را تضعیف کرد و موجب کاهش جذب سرمایه‌گذاری خارجی در کشورمان شد. بعد از روی کار آمدن دولت یازدهم و فاصله گرفتن این دولت با گفتمان پوپولیستی و رفع مساله هسته‌ای و خصوصاً برجام، سرمایه‌گذاران اروپایی و آسیایی بار دیگر برای حضور در کشورمان اعلام آمادگی کردند. با وجود اینکه دولت یازدهم در یک فضای سخت اقتصادی سکان اداره کشور را به دست گرفت، توانست از رشد افسارگسیخته تورم جلوگیری کند. اما چون مرادوات اقتصادی ایران با کشورهای دیگر رونق نداشت، در نتیجه رکود نیز نفس اقتصاد کشور را گرفت. از این جهت مهم‌ترین کار روحانی در این چهار سال به ثمر رساندن برجام بود. با این حال عمق فاجعه بسیار است. وضعیت به قدری خراب بود که با تمام این اقدامات صورت گرفته در چهار سال گذشته، هنوز مشکلات بسیاری پابرجاست، هر چند تمام کارشناسان اذعان دارند که شرایط مانسبت به چهار سال قبل تغییر زیادی داشته است. با این همه، متوسط رشد اقتصادی دولت دوم روحانی بین ۵ تا ۶ درصد است. دولت قبل به خاطر رویکرد پوپولیستی‌اش در حوزه زیرساخت‌های تولید، به کارهای مسکن‌وار و زودگذر پرداخت که در میان مدت به ضرر مردم تمام شد. طرح‌هایی که با شعارهای دهان پرکن پوپولیستی اجرا شدند، بلای جان اقتصاد شد. موضوع مسکن مهر نمونه بارز آن است. همین رفتارهای پوپولیستی موجب شد که دولت یازدهم تمرکزش را روی بازسازی زیرساخت‌ها بگذارد. اکنون اقتصاد ریاضتی پس از دوره‌ای که بی‌انضباطی گسترده مالی صورت گرفت، پدید آمده است. این سیاست به ویژه زمانی آغاز می‌شود که دولت‌های قبلی، هزینه بودجه‌های جاری خود را افزایش داده‌اند. آنها دولت‌هایی هستند که بر اثر شعارهای پوپولیستی روی کار آمدند و با اتخاذ سیاست‌های موقتی زودگذر سعی دارند آرای مردم را به سمت خود جلب کنند. این دولت‌ها شاید در کوتاه‌مدت موفق شوند اما در طولانی مدت ناهنجاری‌های سنگینی بر جای می‌گذارند. پوپولیسم امتحانش را در اقتصاد ایران پس داده و دیگر کارایی ندارد. امتحان پوپولیسم اقتصادی هم فقط در دولت قبل اتفاق افتاد. در دولت‌های سازندگی و اصلاحات و دولت تدبیر و امید، این گفتمان در حوزه‌های مختلف و به خصوص اقتصاد جایی نداشته و ندارد.

اقتصاد ایران مشکلات فراوانی دارد. رفاه اجتماعی نیز در یک اقتصاد بیمار نمی‌تواند محقق شود. متأسفانه از دولت نهم و دهم، برخی از عملکردهای این بیماری را تشدید کرده است. پرداخت یارانه به صورت نقدی، آن هم به همه شهروندان یکی از دلایل تشدید این بیماری بود. همین امر موجب شد پایه‌های رفاه سست شود. باید بدانیم اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها در دولت گذشته کلید خورد. این طرح با هدف توزیع عادلانه ثروت به تصویب رسیده بود، اما در اجرا، دولت گذشته عملاً آن را تبدیل به طرحی پوپولیستی کرد، چراکه پرداخت یارانه نقدی به همه شهروندان نه تنها باعث توزیع عادلانه ثروت نشد، در عوض مشکلات عمده‌ای را هم به وجود آورد. رفتارهای اقتصادی پوپولیستی دولت قبلی که فرهنگ دریافت صدقه را ترویج کرد، نتوانست فاصله طبقاتی را کاهش دهد و بیماری اقتصادی ایران را بیشتر کرد. رفاه اجتماعی و اقتصادی نیز در دوران دولت‌های نهم و دهم به طور بسیار جدی نابود شد. از سوی دیگر، رفتارهای پوپولیستی آن دولت‌ها، موجب حیف و میل پول‌ها شد. دولت در طرح یارانه‌های نقدی ملزم به پرداخت میلیاردها تومان پول نقد در هر ماه شد. شاید این رقم در دولت قبل به دلیل وجود درآمدهای افسانه‌ای نفت ناچیز جلوه می‌کرد و دولت قبل با اتکال به این درآمدهای نجومی می‌توانست به راحتی از پس پرداخت یارانه‌های نقدی برآید، اما برآمدن دولت یازدهم مقارن با کاهش بی‌سابقه درآمدهای نفتی بود. با این حال، برخی از افراد و طیف‌ها هنوز شعارهای پوپولیستی همچون افزایش یارانه نقدی می‌دهند. این یک شعبده است که مردم دیگر به آن توجه نمی‌کنند. چون نتایج فاجعه‌بار آن را دیده‌اند. دوره شعارهای پوپولیستی به سر آمده است. در واقع پرداخت یارانه به شکل فعلی، بلایی بود که هنوز کشور دچار آن است. نمی‌دانیم با آن چه کنیم ولی مسلم است که مردم دیگر فریب این تبلیغات و جوسازی‌ها را نخواهند خورد. این افراد فکر می‌کنند که می‌توانند مانند چند سال قبل، مردم را با شعار و پروپاگاندا فریب دهند اما دوران این کارها به سر آمده است. امروز برای نیل به رفاه اجتماعی باید ابتدا رشد اقتصادی مناسب داشته باشیم. در این زمینه به نظر من، دولت یازدهم در حوزه رشد اقتصاد عملکرد مناسبی داشته و کارنامه موفق‌تری از خود به جا گذاشته است. باید در نظر گرفت که هنوز هزاران مشکل اقتصادی به جا مانده از دولت قبل وجود دارد، اما دولت یازدهم در چهار سالی که زمامدار امور بوده، توانسته تورم لجام‌گسیخته را کنترل و حتی در سال گذشته تورم را تک‌رقمی کند. رشد اقتصادی نیز در سال گذشته بسیار



عوام‌فریبی و پوپولیسم منفی

سیاست‌های دولت گذشته
نه فقط نوعی پوپولیسم منفی
در معنای عوام‌فریبی، بلکه
نوعی هرج و مرج اقتصادی بود

فرشاد مومنی



اقتصاددان

▼

رفاه تولیدمحور

یکی از شروط اساسی رسیدن به رفاه اجتماعی فراگیر این است که تولید صورت گیرد. به تبع این تولید اقتصاد رو به سوی توسعه و شکوفایی می‌رود و اشتغال ایجاد و در نهایت این اشتغال موجب رفاه می‌شود.



در زندگی اجتماعی و... شود؛ همین مواردی که در دوران قبلی هم شاهد بودیم. در دولت قبل رفتارهای عوام‌فریبانه در نهایت منجر به در هم شکستگی اقتصادی کل کشور شد و وضعیت رفاهی مردم را بدتر هم کرد. از طرف دیگر وابستگی اقتصادی به خارج را هم افزایش داد. ما در آن دوران شاهد واردات بی‌رویه بودیم. کمر اقتصاد داخلی و تولید داخلی در دوران احمدی‌نژاد شکسته شد. بر این اساس وابستگی به ارز حاصل از نفت برای هر یک واحد تولید ناخالص داخلی در ایران در آن دوره پنج برابر دوره دولت اصلاحات بود و به عبارتی تفاوت ۴۰۰ درصدی با دوره اصلاحات داشت. این در شرایطی بود که ژست و تظاهر، زدن مشت محکم به دهان ابرقدرت‌ها بود اما در عمل وابستگی ایران به همان که استکبار جهانی می‌خواندند را پنج برابر بیشتر کرد.

البته واقعیت این است که مشکل اقتصاد ایران یک مشکل عمیق و ساختاری هست. برای رسیدن به رفاه ما نیاز به تولید داریم. متأسفانه در سال‌های اخیر خصوصاً در دولت گذشته کمر تولید شکسته شده است. اقتصاد ایران از نظر ساختاری و ریشه‌ای تمایلی به تولید ندارد و ساختار نهادی کنونی ایران گویی به طور کامل به تولید پشت کرده است. در حالی که یکی از شروط اساسی رسیدن به رفاه اجتماعی فراگیر این است که تولید صورت گیرد به تبع این تولید اقتصاد رو به سوی توسعه و شکوفایی می‌رود و اشتغال ایجاد و در نهایت این اشتغال موجب رفاه می‌شود. اما سیاست‌های دولت‌های گذشته و کنونی به جای تشویق تولید به نوعی مشوق بخش غیرمولد اقتصادی هستند که در نهایت منجر به رفاه هم نمی‌شوند. در حالی که دلالت و واردکنندگان سودهای میلیاردی می‌برند. کسانی که به سراغ فعالیت تولیدی می‌روند بیشتر رنج، آسیب و خطر می‌بینند و کمتر برخوردار می‌شوند اما آنان که به سوی فعالیت‌های غیرمولد می‌روند شرایط مطلوبی یافته و سود بسیار می‌برند. این‌ها همه ریشه‌های اقتصادی این است که رفاه در جامعه شکل نمی‌گیرد. همین نبود رفاه هر لحظه خطر ایجاد یک نوع پوپولیسم منفی و عوام‌فریبی در لباس‌های تازه در جلوی چشم ما قرار می‌دهد.

در سال ۸۴ دولت نهم بر سر کار آمد و عده‌ای با استفاده از واژه پوپولیست سعی کردند رفتار دولت وقت را توضیح دهند اما به نظرم واقعاً این واژه برای توضیح تمام رفتارهای آن دولت چندان گویا نبود. در رفتارهای دولت نهم و دهم رگه‌هایی از پوپولیسم کاملاً مشهود بود؛ اما فقط این مسأله اثرگذار نبود. پوپولیسم اشکال مختلفی دارد حتی در برخی مواقع عملکرد مثبتی داشته است. اما آن چیزی که در دولت مذکور رخ داد بیشتر هرج و مرج اقتصادی بود. در نهایت هم به رفاه عمومی مردم خصوصاً طبقات فرودست ضربه زد.

اوایل روی کار آمدن بسیاری به این دولت می‌گفتند که پوپولیست است. البته من همان زمان نیز با این عنوان که دولت را «پوپولیست» بنامیم مخالف بودم. دلیل من هم آن بود که بالاخره «پوپولیسم» تعریف و تاریخ دارد. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۸۰ که در آمریکای لاتین پوپولیست‌ها سر کار آمدند، سیاست‌های پوپولیستی مبنای منطق خود و دستاوردهای خاص خودش را داشت. نقدهای مشخص خود را هم داشت. اما در رفتار دولت نهم و دهم، ما آنقدر به هم‌ریختگی و بی‌ضابطگی می‌بینیم که هیچ منطقی برای توضیح آن نمی‌توانیم پیدا کنیم. واقعاً یک شلختگی عظیم در آن زمان شاهد بودیم. به همین خاطر نمی‌توان به راحتی برای عملکرد این دولت نامگذاری کرد. در کنارش واقعاً هرگز نمی‌توان ادعای عدالت‌طلبی آنان را باور کرد. نتایج عملکرد آنان منجر به فسادهای اقتصادی عظیمی شد که ادعاهای آنان را غیرقابل باور می‌کند.

آنان ادعا می‌کردند که می‌خواهند به عدالت اهمیت دهند اما از همان اولین ماه‌های آغاز به کار دولت مشخص شد که هیچ تعریفی از عدالت و رفاه اجتماعی ندارند. به طور مشخص هم وقتی لایحه بودجه ۱۳۸۵ به مجلس ارائه شد از منظر مبانی توسعه عادلانه مشخص شد هیچ رویکردی برای عدالت اجتماعی و رفاه ندارند. زمانی که دولتی مدعی عدالت است و از عدالت دم می‌زند اما به هیچ‌یک از اقتضائات توجه نمی‌کند، تنها عدالت را قربانی می‌کند؛ همان کاری که دولت قبلی کرد. شعارهای دهان پر کن می‌داد اما عملاً برضد عدالت و رفاه عمل کرد. ریشه‌های پوپولیسم در ایران البته به معنای منفی آن یعنی عوام‌فریبی نبود برنامه‌ریزی درست است. اغلب رفتار سیاسیون نباید برای جلب رضایت روزمره مردم طراحی می‌شود و برنامه‌ریزی بلندمدت و راهبردی جای خود را به رفتارهای پوپولیستی با هدف فریب افکار عمومی بدهد.

رفتارهای پوپولیستی ممکن است در کوتاه‌مدت مرممی برای دردهای جامعه باشد اما در بلندمدت می‌تواند منجر به بروز بحران‌های عظیم سیاسی، اجتماعی، فشارها و نگرانی‌های مکرر

عدم موفقیت در افزایش
رفاه اجتماعی خطری است
که منجر به ظهور دوباره
پوپولیست‌ها می‌شود

رفاه اجتماعی پادزهر پوپولیسم





در شرایط کنونی اغلب مشکلات سیاسی و اجتماعی کشور در گرو حل مشکلات رفاهی است و تا زمانی که مشکلات رفاهی حل نشود، نمی توان نسبت به حل مشکلات سایر بخش ها امیدوار بود

حسین راغفر

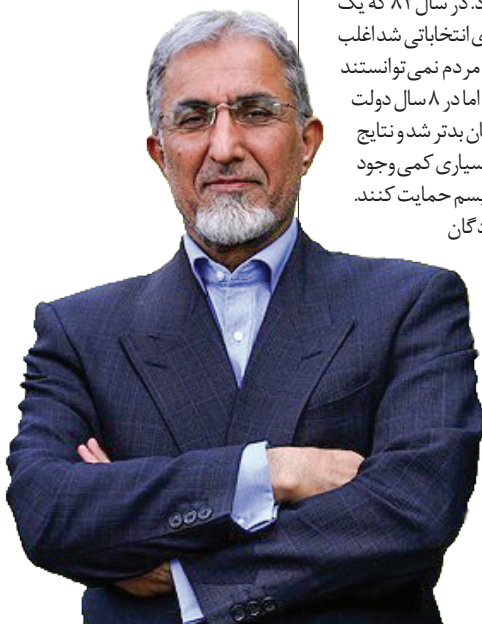


اقتصاددان

بیکاری، دشمن رفاه

بیکاری یکی از مهم ترین بحران های اقتصادی و اجتماعی دو دهه اخیر ایران است و تا زمانی که مساله بیکاری حل نشود نمی توانیم انتظار رسیدن به شاخص های مطلوب رفاهی را داشته باشیم

۱۱



حالی است که این تحقیقات باید در ابتدای دولت و در زمانی اتفاق می افتاد که هنوز کابینه تشکیل نشده بود. اگر در آن مقطع زمانی این تحقیقات انجام می شد در طول سه سال گذشته دولت مجبور می شد برای آن راه حل پیدا کند.

مهم ترین چالش دولت یازدهم موضوع اشتغال است. بیکاری یکی از مهم ترین بحران های اقتصادی و اجتماعی دو دهه اخیر ایران است و تا زمانی که مساله بیکاری حل نشود نمی توانیم انتظار رسیدن به شاخص های مطلوب رفاهی را داشته باشیم. این در حالی است که در سالیان اخیر نیز مانند دیگر دولت ها در حل مشکل بیکاری موفق عمل نشد و به تبع آن مساله رفاه هم حل نشده است. در کنار بیکاری ما با یک نابرابری های فاحش اجتماعی و اقتصادی در جامعه مواجه هستیم که روز به روز نیز در حال عمیق تر و گسترده شدن است. در صورتی که رفاه اجتماعی محقق نشود باید هر لحظه منتظر بروز بحران های جدی اجتماعی و اقتصادی در جامعه باشیم. این بحران ها خود زمینه ساز خطر پوپولیسم منفی است. به همین دلیل در گذشته شاهد بودیم که برخی افراد با شعارهای تپی و دهان پر کن رای طبقات آسیب خورده جامعه را به سود خود تغییر دادند و این امر ممکن است باز هم اتفاق بیفتد.

با این وجود، نباید انتظار داشت پوپولیسم دوباره از رویکرد گذشته خود استفاده کند و با همان شعارهای گذشته وارد شود. شاید پوپولیسم با شکل و رویکرد جدیدی ظهور کند که ممکن است مختصات آن برای افکار عمومی تا حدودی ناشناخته باشد. البته از یک جنبه دیگر هم باید به موضوع نگاه کرد. در سال ۸۴ که یک نامزد با رویکردهای پوپولیستی وارد رقابت های انتخاباتی شد اغلب شعارهای ایشان برای مردم ناشناخته بود و مردم نمی توانستند سرانجام شعارهای ایشان را پیش بینی کنند. اما در ۸ سال دولت وی بخش بزرگی از مردم وضعیت اقتصادی شان بدتر شد و نتایج شعارهای توخالی را دیدند. در نتیجه احتمال بسیاری کمی وجود دارد که مردم به صورت آگاهانه دوباره از پوپولیسم حمایت کنند.

هر چند در شرایط کنونی مردم و تحصیل کردگان جامعه با پرسش های بسیار جدی در زمینه حمایت از پوپولیسم مواجه شده اند، اما برای این که مانع از خطر پوپولیسم شویم، نیاز است سیاست های درست رفاهی را بر اساس آموزه های علمی اقتصادی به پیش ببریم.

در شرایط کنونی عاقلانه ترین کار آن است که دولت یازدهم در زمینه رفاهی کاستی ها و نقصان های خود را بپذیرد و تلاش کند برای این کمبودها راه حل مناسب ارائه دهد.

در چند سال گذشته در فضای سیاسی و گفتمان های اقتصادی با پدیده پوپولیسم مواجه بوده ایم و یکسری برداشت های سطحی و غیر دقیق در این مورد مطرح شد. از یک طرف مدعیانی بودند که به نام عدالت بسیاری از مسایل مرتبط با رفاه اجتماعی مردم را قربانی شعارزدگی خود کردند و از طرف دیگر کسانی هم به نام مبارزه با این پوپولیست ها مفاهم اصیل عدالت اجتماعی و رفاه را زیر سوال بردند.

در دولت گذشته با وجود شعارهایی که زمینه رفاه اجتماعی داده می شد چندان عملکرد واقعی برای گسترش رفاه صورت نگرفت. همچنین اقتصاد ایران در سال های اخیر به دلیل وجود بحران ها، تحریم های بین المللی و فرسایش های اجتماعی ضعیف تر از گذشته شد که همین موضوع بحران های جدی برای آینده کشور به وجود می آورد. در شرایط کنونی اغلب مشکلات سیاسی و اجتماعی کشور در گرو حل شدن مشکلات اقتصادی و رفاهی است و تا زمانی که مشکلات اقتصادی به صورت منطقی حل نشود، نمی توان نسبت به حل مشکلات سایر بخش ها امیدوار بود. به طور مثال در آینده سالانه حدود یک میلیون نفر وارد بازار کار می شوند که ۸۴۰ هزار نفر از این افراد تحصیل کرده هستند و باید براساس تحصیلاتشان برای آنها شغل در نظر گرفت. برای این که رفاه واقعی ایجاد شود نیاز به یک اقتصاد مولد است که شغل ایجاد کند، اما سوال اصلی این است که آیا واقعا و رای تمام شعارهایی که داده می شود اقتصاد ما ظرفیت ایجاد این همه شغل را دارد؟

در سال های گذشته به جای آن که سرمایه های اقتصادی در رونق تولید اقتصادی کشور به کار گرفته شود در زمینه خرید زمین، سکه، ارز، مسکن و مستغلات و دلالتی مصرف شد. از سوی دیگر، بخش بزرگی از سرمایه اقتصادی ما صرف خرید کالاهای مصرفی لوکس و وارداتی می شود. البته در دولت فعلی هم این روند هر چند کند شد اما هنوز ادامه دارد و به همین دلیل خدمات اقتصادی کشور به جای اینکه عمدا در خدمت رونق تولید داخلی باشد بعضا در اختیار کالاهای وارداتی و دلالتی بازی است. در چنین وضعیتی نمی توان انتظار داشت که رفاه پایداری برای اقشار مختلف مردم به وجود آید. اگر شخصی در یک دهه گذشته پول خود را وارد رباخواری کرده باشد ۳/۵ برابر یک تولید کننده داخلی تنها از ناحیه تورم سود برده و از این روی بینیم که فعالیت های تولیدی مسیر پرمخاطره ای پیش رو دارند. در کنار ریسک بزرگی که تولید کننده داخلی از سرمایه گذاری در داخل کشور انجام داده باید هزینه مالیات، افزایش قیمت ارز و سیاست های واردات را هم به آن اضافه کنیم. این در حالی است که فعالیت های سوداگرانه هیچکدام از این ریسک ها را ندارد.

دولت یازدهم در ماه های اخیر در حال بررسی مشکلات رفاهی است که چگونه می تواند مشکلات رفاه اجتماعی را حل کند. این در

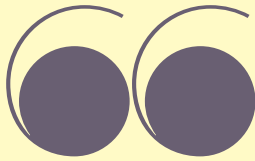
فساد

قلمرو فساد

دولت رفاه در آرژانتین، برزیل، کره جنوبی و تایوان چگونه عمل می کند و کدامیک کارا تر است؟

دولت رفاه و بحرانهای مالی





در طول جریان تثبیت دموکراسی، کره جنوبی و تایوان نه تنها برای مراقبت‌های بهداشت و سلامت و مستمری‌های ملی طرح‌هایی فراگیر و جامع معرفی کردند بلکه همچنین طرح‌هایی را در جهت مستمری پایه برای سالمندان و بیمه مراقبت بلندمدت تدوین کردند

چنول
سانگ‌لی
ترجمه:
مرجان نمازی

باشد. نخست اینکه انبساط و انقباض دولت‌های رفاه در آرژانتین و برزیل موارد چشمگیری برای مقایسه هستند. این دو کشور برای تغییرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ مسیرهای کاملاً متفاوتی پیموده‌اند. در حالی که آرژانتین بعد از تجربه بحران‌های بدهی جدی خود، اصلاحات بازار نئولیبرال را در مورد بخش عمومی و سیاست‌های اجتماعی با آغوش باز پذیرفت، برزیل این اصلاحات را عمیقاً قبول نکرد. آرژانتین اقدام به خصوصی‌سازی کمابیش بنیادینی در زمینه مستمری‌ها، کاهش سهم عمومی از هزینه‌های کل بهداشت و سلامت و سپس کاهش مزایای یارانه‌ای خانوارها کرد. اما در مقابل برزیل نه تنها در برابر اصلاحات بازار محور در حوزه سیاست‌های اجتماعی کلیدی از جمله مستمری‌ها بسیار مقاومت کرد، بلکه همچنین هزینه‌های دولتی برای مخارج مراقبت‌های بهداشت و سلامت را تا حد قابل توجهی افزایش داد. در کل برزیل در زمینه فرار از بحران اقتصادی، نرخ رشد سریع، حفاظت از بخش عمومی موجود و کاهش موثر نرخ فقر موفقیت‌های زیادی به دست آورده است.

داستان توسعه اخیر دولت‌های رفاه در کره جنوبی و تایوان نیز به همین اندازه چشمگیر است. در طول جریان تثبیت دموکراسی، این دو کشور نه تنها برای مراقبت‌های بهداشت و سلامت و مستمری‌های ملی طرح‌هایی فراگیر و جامع معرفی کردند بلکه همچنین طرح‌هایی را در جهت مستمری پایه برای سالمندان و بیمه مراقبت بلندمدت تدوین کردند که جامعه هدف آن‌ها عمدتاً معلولین و افراد سالمندی هستند که زیر خط فقر زندگی می‌کنند یا (در طرح بیمه مراقبت بلندمدت) خاستگاه‌شان طبقه متوسط است. همچنین هر دو کشور درآمد پایه را که توسط دولت تضمین می‌شود به عنوان طرحی برای حمایت اجتماعی مطرح کردند. با این حال، حتی اگر این دو کشور در بسیاری از شرایط از پیش موجودشان و نیروهای معمولاً تأثیرگذارشان اشتراکات زیادی دارند، اما همچنان در چگونگی پیاده‌سازی این سیاست‌های اجتماعی تفاوت‌های اساسی دارند. در زمینه مخارج دولت، تایوان به دلیل سیاست‌های سخاوتمندانه‌اش در نگهداری درآمد، سطح هزینه‌های اجتماعی کل خود را، آن هم عمدتاً در قالب طرح‌های اعطای مستقیم پول نقد، سریع‌تر از کره جنوبی بالا برد. باین حال، در زمینه نهادی، کره جنوبی موفق‌تر عمل کرده و برنامه‌های جامع‌تری را پیاده ساخته که ظرفیت بیشتری برای افزایش مخارج دولت در آینده دارند.

نکته دیگر این است که در آرژانتین بخش اعظم کاهش هزینه‌های عمومی دولت توسط حزب عدالتخواه (PJ)، که حزبی کارگر محور است، پیاده شد، در حالی که در تایوان اجرا و توسعه سیاست‌های اجتماعی کلیدی را حزب دست راستی KMT (حزب ناسیونالیست چینی، کومینتانگ، که نیمه استبدادی است) پیش برد. با توجه به

دموکراسی‌های جدید و سیاست‌های اجتماعی متفاوت چه عواملی باعث می‌شود اقتصادهای نوظهور که جدیداً دموکراسی را نهادینه کرده‌اند، در زمینه توسعه سیاست‌های اجتماعی مسیرهای متفاوتی را پی بگیرند؟ مقاله حاضر، مبتنی بر پژوهشی مستدل، بر تجربه چهار کشور آرژانتین، برزیل، کره جنوبی و تایوان تمرکز می‌کند و به این پرسش پاسخ می‌دهد.

اما پیش از هر چیز، چند نکته در مورد پیشینه این کشورها برای افزایش وضوح پرسش مذکور و در نهایت پاسخ به آن ضروری است: (۱) این چهار کشور به سطوح متوسط (آرژانتین و برزیل) و متوسط بالا (کره جنوبی و تایوان) در توسعه دست یافته‌اند و مطالبات اجتماعی معطوف به امکانات رفاهی عمومی در زمینه‌های عملیاتی، جمعیت‌شناختی و سیاسی آن‌ها پدیدار شده و به همین ترتیب انبساط یا انقباض هزینه‌های عمومی در سیاست‌های اجتماعی نیز به بستر منازعاتی حساس و شدید در سیاست‌های رسمی بدل گردیده است. علاوه بر این تمام این چهار کشور در دهه ۱۹۸۰ فرایند دموکراتیزاسیون را تجربه کرده و متعاقباً در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، نهادهای سیاسی دموکراتیک را تثبیت نموده‌اند. مهم آنکه تمام این چهار کشور در اواخر قرن بیستم متحمل بحران‌های اقتصادی شدند: دو کشور آمریکای لاتین تجربه بحران‌های بدهی فراگیر و شدید و تورم بسیار بالا را داشته‌اند؛ شرایطی که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بدتر شد، در حالی که هر دو کشور آسیای شرقی، گرچه به درجات مختلف، درگیر بحران مالی آسیایی در سال ۱۹۷۰ و نیز بحران‌های اقتصادی پس از آن شدند.

(۲) دو کشور آسیای شرقی و دو کشور آمریکای لاتین که موضوع این مطالعه هستند، پیشینه‌های تاریخی فرهنگی و ژئوپلیتیکی مشابهی دارند. تایوان و کره جنوبی تاریخ معاصر بسیار مشابهی دارند، از جمله اینکه هر دو تحت استعمار ژاپن بوده‌اند؛ بعد از جنگ سرد توسط ارتش آمریکا تسخیر شده و تقابلهای ایدئولوژیک پیامد آن را تجربه کرده‌اند؛ سابقه توسعه اقتصادی سریع و صادرات محور و بارهبری دولت رژیم‌های استبدادی را دارند؛ و از فرهنگ کنفوسیوسی نیرومندی برخوردار هستند. آرژانتین و برزیل نیز از نظر ویژگی‌های فرهنگی و ژئوپلیتیکی شبیه هم هستند، از جمله اینکه هویتی مذهبی دارند که در آن مذهب کاتولیک غالب است و در عین حال ساختارهای اقتصادی بسیار نابرابر و ناپایداری دارند؛ سنت سیاست‌های پوپولیست در آن‌ها دیده می‌شود؛ و تأثیر آریستوکراسی وابسته به زمین و سرمایه بین‌المللی در آن‌ها مشهود است.

(۳) در نهایت این چهار کشور در حال توسعه، به رغم شباهت‌هایشان در پیشینه تاریخی رژیم‌های رفاه اجتماعی خود، تنوع و تفاوت‌های قابل توجهی دارند که می‌تواند بسیار روشنگر

تشابه وضعیت، تفاوت راه حل

تمام این چهار کشور در دهه ۱۹۸۰ فرایند دموکراتیزاسیون را تجربه کرده و متعاقباً در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، نهادهای سیاسی دموکراتیک را تثبیت نموده‌اند. مهم آنکه تمام این چهار کشور در اواخر قرن بیستم متحمل بحران‌های اقتصادی شدند؛ دو کشور آمریکای لاتین تجربه بحران‌های بدهی فراگیر و شدید و تورم بسیار بالا را داشته‌اند

این گونه مسائل، تفاوت‌های بین آرژانتین و برزیل و بین تایوان و کره پیچیده‌تر و گیج‌کننده‌تر می‌شود. چرا حزبی که پیش‌تر کارگر محور بود، در آرژانتین ناگهان به طبقه کارگر و فرودست خیانت می‌کند اما در برزیل این اتفاق نمی‌افتد؟ چرا در تایوان حزبی دست‌راستی که پیش‌تر تمامیت‌خواه بود، اقدام به توسعه سیاست‌های اجتماعی کلیدی و بنیادی می‌کند؟ چرا در کره جنوبی روز به روز بر حمایت مردمی از سیاست‌های اجتماعی فراگیر افزوده می‌شود و همزمان با برجسته شدن اختلافات بین سیاست‌های هدفمند و سیاست‌های فراگیر و جامع، تناقضات سنتی بین دست‌راستی‌ها و چپگرایان عمیق‌تر می‌شود، در حالی که سیاستمداران در تایوان فارغ از وابستگی‌ها و نسبت‌های حزبی‌شان، سعی دارند به هر طریقی که شده، طرح‌های سخاوتمندانه‌تری را برای اعطای پول نقد به مردم تهیه کنند؟

آرژانتین در برابر برزیل

در آرژانتین اصلاحات ریشه‌ای نئولیبرالی رییس‌جمهور کارلوس منم در بخش عمومی و برنامه‌های رفاه اجتماعی، خصوصا در مورد مستمری‌ها در دهه ۱۹۹۰، همراه با دگردیسی شدید حزب عدالت‌خواه (PJ)، به یک موفقیت انتخاباتی و سیاسی عظیم منجر شد. استراتژی اصلاحاتی منم به طور بنیادی اقتصاد آرژانتین را از یک بازار کنترل‌شده با بخش عمومی بزرگ به یک اقتصاد بازارمحور آزاد تغییر داد. پروژه‌های اصلاحات نئولیبرال منم و حزب عدالت‌خواه در بخش عمومی چشمگیرترین تغییر بود؛ چراکه این حزب نماینده حزب کارگر محور و چپگرایی بود که نقشی محوری در خلق برنامه‌های نسبتاً سخاوتمندانه رفاهی مدرن در آرژانتین داشت.

انسجام نسبتاً قوی و حکم‌شدگی ضعیف انجمن‌های بخش رسمی فضا را برای منم و حزب عدالت‌خواه فراهم کرد تا چنین اصلاحات ریشه‌ای نئولیبرالی را در بخش عمومی پیاده کنند. در سال ۱۹۹۵، تقریباً زمانی که منم کار خود را از اصلاحات مستمری‌ها شروع کرده بود، اتحادیه‌های کارگری هنوز روابط نسبتاً نزدیکشان با احزاب سیاسی را حفظ کرده بودند. در مقایسه با وضعیت کشورهای دیگر پیوندهای بین احزاب آرژانتین با اتحادیه‌ها و انجمن‌های حرفه‌ای تا حدی قوی بود. با این حال، همزمان پیوندهای احزاب سیاسی با سازمان‌های مدنی غیررسمی در آرژانتین، در مقایسه با دیگر کشورها، ضعیف‌تر بود.

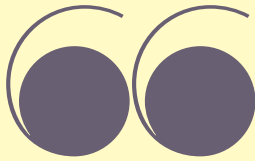
بخش رسمی جدا افتاده، که وجه مشخصه آن پیوندهای ضعیف بین بخش رسمی و حوزه مدنی غیررسمی و در عوض پیوندهای ثابت و نسبتاً پایدار در درون بخش رسمی بود، فرصت کافی را در اختیار منم و حزب عدالت‌خواه گذاشت تا ائتلاف‌های انتخاباتی

جدیدی حول بخش‌های خدماتی نوظهور و آن دسته از عناصری از بخش‌های شهری فقیر ایجاد کنند که هنوز به حزب عدالت‌خواه وفادار مانده بودند. برخی از رهبران اتحادیه کنفدراسیون عمومی کارگران (CGT) نیز به عنوان رأی‌دهندگان و اعضای حزب عدالت‌خواه، با منم همکاری کردند و در عوض حق طراحی و پیاده‌سازی برنامه‌های خودشان در مراقبت‌های بهداشت و سلامت را به دست آوردند. گرچه اکثریت اتحادیه‌ها مخالف گرایش‌های اصلاحی منم باقی ماندند، اما برخی از حمایت‌های منسجم اتحادیه‌ها از منم، تکنوکرات‌های مالی او و حزب عدالت‌خواه نقشی اساسی در تصویب خصوصی‌سازی مستمری‌ها در مجلس داشت. با این حال، در نتیجه یک دهه اصلاحات ریشه‌ای بازار محور، بسیاری از سازمان‌های اتحادیه‌ای به طور روزافزونی پیوندهایشان را با حزب عدالت‌خواه گسستند. به عبارت دیگر، حزب عدالت‌خواه که پیش‌تر کارگر محور بود با انسجام نیرومندش در بخش رسمی و حکم‌شدگی ضعیفش در انجمن‌های مدنی غیررسمی، سرانجام باعث تضعیف پیوندهای منسجم خود با هم‌پیمانان سنتی‌اش - یعنی اتحادیه‌ها - در بخش رسمی شد. فرسایش تدریجی شالوده سازمانی این حزب در بخش رسمی عمدتاً توسط رهبران اتحادیه هدایت می‌شد؛ یعنی توسط کسانی که نتوانستند خشم مردم نسبت به فشار سیاست‌های انقباضی منم در هزینه‌های عمومی را تاب بیاورند. تکنوکرات‌های منم و قانونگذاران حزب عدالت‌خواه همچنان به تجدیدنظر در مورد آن طرح‌های پیشنهادی تغییرات ساختاری که مورد توافق قرار گرفته بود، ادامه دادند، به این ترتیب که حداقل مقدار مستمری تضمین‌شده را کاهش دادند و در نهایت حذف کردند، نرخ‌های جایگزینی را پایین آوردند و حد بالاتری برای مزایای مستمری تعیین کردند. بیشتر اعضا و سازمان‌های اتحادیه‌ای به طور روزافزونی نسبت به سیاست‌های ادامه‌دار انقباضی منم در دوره‌های مکرر بحران‌های اقتصادی سرخورده و خشمگین شدند. در آخر اصلاحات ریشه‌ای و بازاری حزب عدالت‌خواه، بر مبنای انسجامش به نوعی بی‌مصرف شدن اساسی ساختار حزبی کارگر محور سنتی‌اش منجر شد؛ ساختاری که بر پایه شبکه‌های میان‌سازمانی نزدیک بین این حزب و اتحادیه‌های کارگری بنا شده بود. شکست دراماتیکی در سنت‌های دیرینه به وجود آمد، شکست و تحلیل رفتن مشارکت اعضای اتحادیه در فعالیت‌های سیاسی حزب عدالت‌خواه، جایگاه سیاسی رهبران حزب مذکور به عنوان اعضای اتحادیه و پیوندهای رهبران اتحادیه با حوزه‌های غیررسمی. در نتیجه حکم‌شدگی اتحادیه‌های کارگری برای یک دهه تقریباً از بین رفت و در سال ۲۰۰۵ که کمترین میزان در بین ۴ کشور مورد مطالعه ما رسید.

به‌ویژه در سال ۱۹۹۵، ۲۰ درصد از اعضای حزب عدالت‌خواه با اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های حرفه‌ای پیوند داشتند اما در

سوالات کلیدی

چرا حزبی که پیش‌تر کارگر محور بود، در آرژانتین ناگهان به طبقه کارگر و فرودست خیانت می‌کند اما در برزیل این اتفاق نمی‌افتد؟ چرا در تایوان حزبی دست‌راستی که پیش‌تر تمامیت‌خواه بود، اقدام به توسعه سیاست‌های اجتماعی کلیدی و بنیادی می‌کند؟ چرا در کره جنوبی روز به روز بر حمایت مردمی از سیاست‌های اجتماعی فراگیر افزوده می‌شود



طبق داده‌های این پژوهش در برزیل اتحادیه‌ها، احزاب و انجمن‌های حرفه‌ای نه تنها پیوندهای وثیقی با یکدیگر دارند، بلکه آن‌ها ریشه‌های عمیقی در بستر انجمن‌های مدنی غیررسمی، از جمله کلیساها، کلوپ‌ها و گروه‌های فرهنگی و نیز انجمن‌های خیریه‌ای دارند

را به عنوان موثرترین طرح CCT با طرح اعطای پول مشروط در آمریکای لاتین تحسین کرد. معیارهای جهانی برای اعطای عملکرد مزایای حمایت اجتماعی نشان می‌دهند که رهبران دارای حک‌شدگی در حزب کارگر برای خدمت به فقرا در بخش‌های غیررسمی شهری و روستایی متعهد بوده‌اند: ۷۳ درصد از مزایا به ۲۰ درصد فقیرترین افراد جمعیت و ۹۴ درصد به دوپنجم پایین‌ترین اقشار جامعه اعطا شده است. این طرح CCT در برزیل رami توان به خوبی با نمونه آرژانتینی آن مقایسه کرد. در آرژانتین طرح CCT در مقیاسی به همان بزرگی برزیل اجرا شد اما تنها ۳۲ درصد از پول‌های اعطایی به ۲۰ درصد فقیرترین افراد جمعیت رسید و بقیه آن عمدتاً به واسطه شبکه‌های اجتماعی قیّم‌آبانه و شخصی شده دلالتان حزب حامی پرور، به وفادارترین رأی‌دهندگان اعطا شد. خلاصه آنکه رهبران دارای حک‌شدگی در بخش رسمی در برزیل به احتمال بیشتری می‌توانند مزایای سیاست‌های اجتماعی خود را به طیف وسیع‌تری از رأی‌دهندگان برسانند که فراتر از وفاداران به حزب خودشان خواهند بود.

داستان موفقیت اقتصادی و سیاسی برزیل معاصر می‌تواند نتیجه انسجام و حک‌شدگی قوی بخش رسمی باشد. طبق داده‌های این پژوهش در برزیل اتحادیه‌ها، احزاب و انجمن‌های حرفه‌ای نه تنها پیوندهای وثیقی با یکدیگر دارند، بلکه آن‌ها ریشه‌های عمیقی در بستر انجمن‌های مدنی غیررسمی، از جمله کلیساها، کلوپ‌ها و گروه‌های فرهنگی و نیز انجمن‌های خیریه‌ای دارند؛ بعلاوه انسجام و حک‌شدگی اتحادیه‌های کارگری از سال ۱۹۹۵ تا سال ۲۰۰۵ اندکی کاهش یافته اما پیوندهای احزاب سیاسی با انجمن‌های مدنی غیررسمی، با اندکی رشد، ثابت مانده است. در مقایسه با آرژانتین، در برزیل پیوندهای حزب و اتحادیه در بخش رسمی به میزان قابل توجهی بیشتر نیست اما ارتباطات بین آن‌ها و حیات مدنی غیررسمی گسترده است: حک‌شدگی سازمان‌های رسمی برزیلی در حوزه مدنی غیررسمی تقریباً دوبرابر حک‌شدگی در بخش رسمی آرژانتین است.

بر مبنای حک‌شدگی قوی بخش رسمی در سازمان‌های مدنی غیررسمی، هم احزاب دست‌راستی و هم احزاب کارگر محور نسبتاً به مطالبات فقرا و طبقات کارگر متعهد بوده‌اند. رهبران حزب و اتحادیه‌ای که از طریق فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی، ریشه در حیات روزمره شهروندان دارند، کمتر می‌توانند در مسیر اصلاحات ریشه‌ای نئولیبرالی بیفتند، آنطور که در مورد آرژانتین و رهبران سازمانی دیگر کشورهای آمریکای لاتین اتفاق افتاد.

به طور خلاصه نمونه برزیلی نشان می‌دهد که انسجام توأم با حک‌شدگی در بسیج مشارکتی برای جلوگیری و تعدیل فشارهای انقباضی بحران‌های اقتصادی بر سیاست‌های اجتماعی، حیاتی است. آن دسته از رهبران حزب و اتحادیه که ریشه در زمینه

سال ۲۰۰۵ به طرز عجیبی هیچ‌یک از اعضای این حزب پیوندشان با دیگر انجمن‌های بخش رسمی حفظ نکردند. به طور خلاصه، بعد از بیش از یک دهه اصلاحات نئولیبرالی، رهبران و اعضای اتحادیه نه تنها پیوندهای خود با حزب عدالتخواه را گسستند، بلکه همچنین پیوندهایشان با انجمن‌های مدنی غیررسمی را کمتر کردند. یکی از تبیین‌های احتمالی برای این حک‌شدگی کاهنده شاید این باشد که جدایی اتحادیه‌ها از حزب عدالتخواه همچنین سبب شد آن‌ها جایگاه میانجی‌گریشان بین این حزب و حوزه مدنی غیررسمی را نیز از دست بدهند. این تصادفی نیست که جنبش‌های کارگری آرژانتین که هم از حزب عدالتخواه و هم از اجتماعات مدنی گسسته بود، به جای طرح مطالبات انتخاباتی هماهنگ برای رفاه اجتماعی، به طور روزافزونی به سمت بروز رفتارهای خشونت‌آمیز و ستیزه‌جویانه مهار نشده و فرقه‌ای برای مطالبات دستمزد در سطح بنگاه‌ها یا صنایع پیش رفت.

برزیل با رکود چشمگیرش در رشد و کاهش فقر، شایسته‌ترین نمونه برای دموکراسی مشارکتی در دهه اخیر است. مهم‌ترین نکته در مورد برزیل این است که برعکس دیگر کشورهای آمریکای لاتین، این کشور به طور موفقیت‌آمیزی در برابر فشار اصلاحات بازار هم در بخش عمومی و هم در سیاست‌های اجتماعی مقاومت کرده است. رهبران سیاسی برزیل نیز همانند هم‌تایان آرژانتینی خود، تحت فشارهای اقتصادی قرار گرفتند اما آن‌ها نسبت به چرخش به سمت تکنوکرات‌های اقتصادی بی‌میل بودند. همانطور که حزب کارگر و فعالان جنبش مدنی اجتماعی هم‌پیمانش ثابت‌قدمانه در برابر هر گونه طرح خصوصی‌سازی مخالفت کردند، هم کاردوسو (۱۹۹۴ تا ۲۰۰۲) و هم لولا (۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰) از طریق تغییر معیار و شرایط استحقاق برای برخورداری از حمایت‌های اجتماعی، گزینه خصوصی‌سازی را از روی میز حذف نمودند و به سمت مسیرهای اصلاحاتی میانه‌روتری چرخیدند. در نهایت حزب کارگر و هم‌پیمانان آن موفق شدند بدون هر گونه کاهش اساسی در هزینه‌های عمومی، نظام مستمری را حفظ کنند.

همچنین آن‌ها از طریق یکی کردن طرح‌های متعدد قبلی یارانه‌های خانوارها، طرح «بولسا فامیلیا» را معرفی کردند، که طرحی نوآورانه‌ای برای اعطای پول به کسانی است که کودکان‌شان به طور منظم در مدرسه حضور می‌یابند و در برنامه‌های واکسیناسیون، تغذیه و دوره‌های آموزشی حرفه‌های مختلف مشارکت می‌کنند. در جامعه‌ای چون برزیل که فقر و نابرابری شدید در آن رایج است و طرح‌های بیمه اجتماعی موجود به سود کارگرانی است که در دل صنایع و بخش‌های عمومی مشغولند، اجرای یک طرح حمایت اجتماعی موثر به اندازه دفاع از طرح بیمه اجتماعی موجود اهمیت دارد. طرح بولسا فامیلیا در مبارزه با فقر بسیار مفید بوده، تا جایی که بانک جهانی آن

جنبش اجتماعی و انجمن‌های اجتماعی داشتند، تن به موج اصلاحات بازار محور موفق در کشورهای همسایه‌شان ندادند اما محتاطانه فضای مانور را برای نیروهای بازار متشکل از سرمایه بین‌المللی و داخلی، اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های جنبش مردمی، رأی‌دهندگان با منافع گوناگون و دیگر سهام‌داران کشور ایجاد کردند و این فضا را مورد بهره‌برداری قرار دادند.

نمونه‌های مطالعاتی ۲: تایوان در برابر کره جنوبی

تایوان و کره جنوبی نیز بعد از گذار به دموکراسی، ساختارهایی را در حوزه مدنی‌شان ایجاد کرده‌اند که تفاوت‌های فزاینده‌ای با یکدیگر دارند و همین تفاوت‌ها آن‌ها را به سمت پیشروی در مسیرهایی در توسعه دولت رفاه‌شان سوق داده است که بسیار متفاوت‌اند. بخش رسمی تایوان، هر چند در مقیاس کوچک‌تر، اما به مورد آرژانتینی بسیار شبیه است، در حالی که ساختار بخش رسمی کره جنوبی به‌طور فزاینده‌ای با نمونه برزیلی آن قابل قیاس است. با این حال برخلاف اقتصادهای آمریکای لاتین که دچار بحران‌های بدهی و ارزش خارجی مزمن، همراه با تورم بسیار بالا بوده‌اند، کشورهای در حال توسعه آسیای شرقی که به رشد اقتصادی بالا و بودجه‌های متعادل قابل اعتمادی دست یافته‌اند، حتی در زمان مواجهه با بحران‌های اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۹۰، از سطوح قابل قبولی از آزادی برای گسترش شبکه‌های تامین اجتماعی برخوردار بوده‌اند. در حالی که کشورهای آمریکای لاتین از فشارهای سیاست‌های انقباضی در کل منطقه رنج می‌کشیدند، کشورهای آسیای شرقی از سیاست‌های انبساط و توسعه سیاست‌های اجتماعی بهره می‌بردند. تحت چنین شرایطی رهبران بخش رسمی در تایوان و کره جنوبی انتخاب‌های استراتژیک و ایدئولوژیک خودشان را در ارتباط با توسعه سیاست اجتماعی انجام دادند. در حالی که مورد کره جنوبی اعتبار و صحت راه حل سوسیال دموکرات قدیمی را در زمینه منبع - قدرت تایید می‌کند، مورد تایوان «سیاست از هم‌گسیختگی» را که پیش‌تر در مورد آرژانتین مطرح شد، تصدیق می‌کند.

در تایوان نخستین وجه مشخصه ارتباط‌پذیری حوزه‌های مدنی عبارتست از انسجام و حک‌شدگی ضعیف حوزه رسمی در سال ۱۹۹۵، حتی اگر هر دو بعد این ارتباط‌پذیری در طول زمان به نوعی تقویت شدند. در سال ۱۹۹۵ از بین چهار کشور مورد مطالعه، تایوان کمترین میزان انسجام درونی بخش رسمی هم در اتحادیه‌ها و هم در احزاب را داشته است، اما طی یک دوره ۱۰ ساله، احزاب و اتحادیه‌های تایوان در حالی که همچنان از حوزه مدنی غیررسمی جدا مانده‌اند، به سرعت پیوندهای میان‌سازمانی خود در درون بخش رسمی را تقویت کردند. طبق یافته‌های این پژوهش احزاب در تایوان پیوندهای محسوسی با اتحادیه‌ها دارند اما به‌سختی با

دفاع از تامین اجتماعی

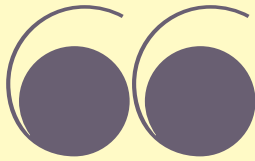
کشورهای در حال توسعه آسیای شرقی که به رشد اقتصادی بالا و بودجه‌های متعادل قابل اعتمادی دست یافته‌اند، حتی در زمان مواجهه با بحران‌های اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۹۰، از سطوح قابل قبولی از آزادی برای گسترش شبکه‌های تامین اجتماعی برخوردار بوده‌اند.

دیگر انجمن‌های مدنی غیررسمی مرتبط هستند. در حالی که انقلاب تایوانی در زمینه رفاه اجتماعی توسط دولت محافظه کار صورت گرفت یا دولت اصلاح طلب ضعیف و مجلس محافظه کار قوی در تایوان به راه‌حلی مصالحه‌ای بین خودشان دست یافتند، در مقابل در کره جنوبی تقریباً تمام سیاست‌های اجتماعی فراگیر و اصلی را آن دسته از سیاستگذاران اصلاح طلب وقت معرفی کردند که با «ئتلاف‌های حمایتی» نیرومندی متشکل از گروه‌های جامعه مدنی حامی سیاست‌های رفاهی هم‌پیمان بودند. رشد نیروهای حامی رفاه اجتماعی در جامعه مدنی کره جنوبی دقیقاً هم‌زمان بود با زوال سیاست‌های مورد اختلاف آن‌ها و رشد انسجام و حک‌شدگی حوزه نهادی رسمی. بعد از غلبان دموکراتیزاسیون، اعتراضات کارگری و جنبش‌های اجتماعی گوناگون در دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، اقدامات حمایتی کره جنوبی در اواسط دهه ۱۹۹۰ به این سمت سوق پیدا کرد که سر‌ی‌سازمان‌ها و دستورالعمل‌های جنبش‌ها را رسمی و نهادینه کنند. هم اتحادیه‌ها و هم احزاب سیاسی با سقوط شدید تعداد اعضایشان مواجه شدند اما هم‌زمان رهبران کلیدی اینگونه سازمان‌های رسمی تلاش کردند با دیگر عاملان اصلی در حوزه‌های مدنی رسمی و غیررسمی پیوندهای نزدیکی برقرار کنند. در طول یک دهه کره جنوبی هم در انسجام و هم در حک‌شدگی بخش رسمی از برزیل که در سال ۱۹۹۵ در صدر چهار کشور مورد مطالعه قرار داشت، جلو زد.

گویا ترین نمونه‌ای که می‌توان برای تفاوت فرایندهای تجهیز و ترکیب سیاست‌های اجتماعی بین دو کشور تایلند و کره جنوبی مثال زد، سیاست‌های مستمری‌های سالمندی است. این سیاست‌ها در تایوان اساساً در بر دارنده سه دستگاه فرعی متفاوت است که به سختی می‌توان آن‌ها را یک طرح ملی منسجم برای مستمری‌ها نامید: یک دستگاه برای کارمندان بخش عمومی و دولتی، دستگاه دیگر برای مشترکان موسسات قانونی بیمه‌های کاری از پیش موجود، و آخرین دستگاه برای دیگر افرادی که سابقه بیمه ندارند، که اکثراً بیکارانی هستند که دنبال کار می‌گردند یا جستجو برای پیدا کردن کار را کرده‌اند و در نهایت کسانی هستند که خوداشتغالی دارند. با توجه به اینکه تایوان بخش عمومی بزرگی دارد، این سیستم نامنسجم اعطای مستمری کمتر می‌تواند تأثیراتی کارا در زمینه تجمیع خطرات و بازتوزیع آن‌ها داشته باشد. این ساختار نامنسجم به «سطوح نابرابری از مزایا برای بخش‌های مختلف جمعیت» می‌انجامد.

با این حال، در کره جنوبی برنامه مستمری سالمندی به عنوان طرحی تک‌رکنی معرفی شد که مولفه‌های قدرتمندی برای انتقال بازتوزیع درآمد از کارمندان شرکت‌های بخش رسمی به شهروندان بیکار یا خوداشتغال در بخش‌های غیررسمی روستایی و شهری داشت. حتی بخش‌هایی از اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های





اخیراً که بعد از چندین دهه غلبه نئولیبرالیسم در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی، دولت‌های چپ‌گرا یا میانه‌روی چپ قدرت را می‌گیرند، تلاش‌های آکادمیک زیادی برای بررسی شرایط و چشم‌اندازهای سوسیال دموکراسی در مناطق پیرامونی جهان آغاز شده است

تعهد به رفاه مردم

هم در برزیل و هم در کره جنوبی، تعهدات آشکار احزاب اصلاح طلب یا انجمن‌های مدنی پیشرو نسبت به تضمین رفاه عمومی و شرایط زندگی شهروندان در برابر رقابت‌های ویرانگر بازار، یا همواره ثابت باقی مانده یا در طول زمان تقویت شده است.

۱۱

مثال سیاست‌های انقباضی نئولیبرال در زمینه هزینه‌های عمومی توسط احزابی که پیش‌تر مبنایی کارگری داشتند یا اصلاحات پیشگیرانه برای سیاست‌های اجتماعی سخاوتمندان توسط احزابی که پیش‌تر دست راستی و تمامیت‌خواه بودند.

انسجام توأم با حک‌شدگی، کلیدی برای فهم سیاست‌های اجتماعی متفاوت

اخیراً که بعد از چندین دهه غلبه نئولیبرالیسم در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی، دولت‌های چپ‌گرا یا میانه‌روی چپ قدرت را می‌گیرند، تلاش‌های آکادمیک زیادی برای بررسی شرایط و چشم‌اندازهای سوسیال دموکراسی در مناطق پیرامونی جهان آغاز شده است. با این حال، در مطالعه حاضر تعدادی کشورهایی انتخاب شده‌اند که هنوز به عنوان کشورهای سوسیال دموکراتیک شناخته نمی‌شوند. تمام این کشورهای مورد مطالعه اخیراً از دل رژیم‌های شدیداً استبدادی ظهور کرده و تنها حدود دو دهه است که به چرخش‌های سیاسی آرام انتخابات دموکراتیک دست یافته‌اند. در واقع این کشورها هنوز در حال طی کردن فرایند تثبیت نهادهای دموکراتیک برای افزایش شفافیت و پاسخگویی هستند. در تمام این چهار مورد هنوز هم بین بلوک‌های قدرت محافظه‌کاری که بازمانده رژیم‌های استبدادی پیشین خود هستند، ائتلاف‌های نیرومندی وجود دارد. تأثیر کسب و کارهای بزرگ (کره جنوبی)، طبقه زمین‌داران و سرمایه‌خارجی (آرژانتین و برزیل) و سیاست ماشینی فاسد (تایوان و آرژانتین) هنوز هم چشم‌اندازهای دموکراسی را مخدوش می‌کند. یکی از عناصر سوسیال دموکراسی یعنی تصدی بلندمدت دولت‌های چپ‌گرا هنوز هم در دورنمای آینده این کشورها دیده نمی‌شود، چراکه تصدی دولت‌های چپ میانه در این کشورها نیز اغلب توسط متحدان راست‌گرای نیرومندان آن‌ها (کره جنوبی و تایوان) یا به خاطر دگردیسی‌های خودشان (آرژانتین) متوقف یا محدود می‌شود. با این حال، به نظر می‌رسد شناسایی این کشورهایی که در وضعیت تثبیت دموکراتیک به سر می‌برند، به اندازه بررسی هر نمونه شاخص دیگری از دولت‌های رفاه متمرک است، چراکه این موردها الگوهایی از تلاش برای دستیابی به برابری از طریق رقابتی دموکراتیک هستند. داستان‌های آن‌ها از ناامیدی‌شان به خاطر خیانت، فقدان ظرفیت، اشتباهات استراتژیک، و داستان‌هایشان از امید رو به رشد نسبت به اصلاحات و سیاستی جدید، درس‌های ارزشمند و آموزنده بسیاری در خود دارند. بنا به این پژوهش، ظاهر مفهوم «انسجام توأم با حک‌شدگی» به فهم این داستان‌های متفاوت از سیاست حمایت اجتماعی کمک می‌کند و این ظرفیت را دارد که از آن برای داستان‌های بیشتری از جاهای دیگر و دوره‌های تاریخی دیگر استفاده شود.

غیردولتی (NGO) طبقه متوسط در ابتدای کار با این نظام بازتوزیعی تکرک‌کنی قویاً مخالفت کردند، اما دولت اصلاح‌طلبی که به تازگی انتخابات را برده بود، توانست این طرح تکرک‌کنی پیشرو را با حمایت قوی عوامی پیشرو در اتحادیه‌ها و گروه‌های جامعه مدنی اجرا کند.

انسجام توأم با حک‌شدگی در برابر انسجام از هم گسیخته

در بخشی از پژوهش، نگارنده فراتر از مقایسه بین مناطق مختلف می‌رود و نمونه‌های آرژانتین و تایوان را به عنوان نمونه‌هایی برای انسجام از هم گسیخته و نمونه‌های برزیل و کره جنوبی را به عنوان انسجام توأم با حک‌شدگی طبقه‌بندی می‌کند. در بُعد نظری، به نظر می‌رسد وقتی سطح انسجام پایین باشد، صرف‌نظر از حک‌شدگی و حمایت متصدیان امر، ظرفیت میان‌سازمانی نیز برای پیشبرد پروژه‌های اصلاحی ریشه‌ای اندک خواهد بود. بنابراین هیچ اقدامی برای تداوم آن خط‌سیر علی‌صورت نخواهد گرفت. با این حال بسته به سطح حک‌شدگی، می‌توان انتظار داشت انسجام قوی به نتایج متفاوتی منجر شود. سیاست انسجام توأم با حک‌شدگی یا به حفاظت از بخش رفاهی دولت حتی در مواقع بحران‌های مالی سخت، یا به گسترش سخاوتمندانه سیاست‌های اجتماعی فراگیر حتی در زمان دولت‌های اصلاح طلب نئولیبرال وابسته و مرتبط است. هم در برزیل و هم در کره جنوبی، تعهدات آشکار احزاب اصلاح طلب یا انجمن‌های مدنی پیشرو نسبت به تضمین رفاه عمومی و شرایط زندگی شهروندان در برابر رقابت‌های ویرانگر بازار، یا همواره ثابت باقی مانده (در برزیل) یا در طول زمان تقویت شده است (در کره جنوبی)، و همه آن‌ها بر پایه پیوندهای سازمانی در درون بخش رسمی و نیز بین حوزه‌های مدنی غیررسمی و رسمی در هر دو کشور بنا شده‌اند. رهبران سازمان‌های رسمی کارگر محور که ضمن برخورداری از پیوندهای منسجم، ریشه‌های عمیقی در حوزه مدنی غیررسمی دارند، با پشتکار فراوان مطالبات موجود از سوی اجتماعات و طبقات گسترده‌تر از جمله طبقات متوسط و کارگر، نسبت به حمایت‌های اجتماعی سخاوتمندانه و فراگیرتر را هدایت می‌کرده‌اند.

در مقابل اما با پیگیری خط‌سیرهایی با انسجام بالا اما حک‌شدگی پایین، که در این پژوهش «انسجام از هم گسیخته» نامیده شده‌اند، دولت‌های حمایت‌گر سیاست‌های اجتماعی به دولت‌های غیرحمایت‌گر، به معنای سنتی آن تبدیل می‌شوند، چراکه آن‌ها مجال یا فضای لازم را دارند تا براساس داورهایشان نسبت به دستاوردهای بالقوه سیاست‌های قابل تغییر، به لحاظ استراتژیک تغییراتی را ایجاد کنند. با این حال، انسجام از هم گسیخته می‌تواند در طول زمان ناپایدار شود و می‌تواند منجر به حرکت‌هایی در احزاب شود که مخالف رویکرد آن‌هاست، برای

قلمرو رفاه

جامعه



«اجتماع» سرمایه‌ای آسیب‌پذیر

آخرین تحقیقات درباره سرمایه اجتماعی چه می‌گویند؟

خسرو صادقی بروجنی



عضو تحریریه

جامعه‌شناسان معاصر برای بررسی کمیت و کیفیت روابط اجتماعی از مفهوم «سرمایه اجتماعی» (Social Capital) استفاده می‌کنند. از این نوع سرمایه به عنوان یکی از شکل‌های توسعه‌یافتگی جوامع یاد می‌شود و از جمله شاخص‌های رفاه و سیاستگذاری اجتماعی نیز به شمار می‌رود. در مدل سنجش سرمایه اجتماعی در مقیاس ملی که در قالب پیمایش اجتماعی مصوب شورای اجتماعی کشور و توسط مرکز ملی رصد اجتماعی وزارت کشور در خرداد ماه ۱۳۹۴ انجام شده، سرمایه اجتماعی در ایران در سه سطح کلان، میانی و خرد بیان مفهومی نظری شده و در حوزه‌های چهارگانه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تعریف عملیاتی شده است.

مفهوم سرمایه اجتماعی

واژه «اجتماعی» در مفهوم سرمایه اجتماعی تأکید بر این دارد که این منابع دارای شخصی و فردی نیستند و در شبکه روابط قرار دارند. سرمایه انسانی عبارت است از آنچه شما می‌دانید که شامل مجموعه‌ای از شناخت‌ها، مهارت‌ها و تجربیات می‌شود، ولی سرمایه اجتماعی بستگی دارد به این که فرد چه کسانی را می‌شناسد و با آن‌ها در ارتباط است. لذا ویژگی ذاتی سرمایه اجتماعی این است که در متنی از روابط اجتماعی شکل می‌گیرد.

در تعریف سرمایه اجتماعی برای روشن کردن فضای مفهومی از اصطلاح‌های کمکی مانند نیروی اجتماعی، روح جماعت، بست‌های اجتماعی، زندگی اجتماعی و حتی چسب اجتماعی استفاده شده است. این نظر که سرمایه اجتماعی مجموعه‌ای از دادوستدها، پیوندها و شبکه‌بندی اجتماعی است که در میان افراد جامعه و گروه‌های اجتماعی صمیمیت و تسهیل کنشگری پدید می‌آورد، مورد پسند عمومی و مقبولیت کارشناسی و عملی قرار گرفته است. از نظر «پاتنام»، یکی از معروفترین جامعه‌شناسان این حوزه، زندگی اجتماعی و وجود جدی آن در شبکه‌ها و هنجارها و نیز اعتماد اجتماعی این توان را به اعضای جامعه می‌دهد تا به اتفاق هم کار عملی کنند و موثرتر و مفیدتر به سوی هدف‌های خود راه بیفتند.

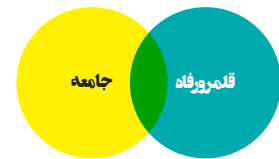
بدین ترتیب سرمایه اجتماعی بر اساس شناخت هدف‌های مشترک و تثبیت آن و اعتمادسازی و آمادگی حرکت به سمت هدف شکل می‌گیرد (رئیس دانا، ۱۳۹۳).

سنجش‌های سرمایه اجتماعی

سنجش‌هایی چون پنداشت از موفقیت و عملکرد نظام و نهادهای اصلی جامعه، اعتماد اجتماعی، اعتماد نهادی و سازمانی، اعتماد تعمیم‌یافته، عامگرایی، مشارکت اجتماعی، تعامل و بده‌بستان‌های اجتماعی، وجود ارزش‌های اخلاقی و هنجارهایی چون نوع‌دوستی، صداقت، وفای به عهد، قانونمداری، صلح و دوستی، تحمل‌پذیری در قبال تنوع و تکرار، تعهد و مسئولیت‌پذیری، امید و ارزش‌مند دانستن زندگی، احترام به حقوق شهروندان، احساس وفاداری به تفکر عقلایی و نظم‌پذیری، کارآمدی حکومت، فقدان فساد، نبود جرم و جنایت، احساس امنیت، آگاهی عمومی، قوام خانواده، خیرخواهی اجتماعی، حمایت اجتماعی، نشاط اجتماعی، مطلوب تلقی شدن جامعه و... ابعاد و سنجش‌های اصلی سرمایه اجتماعی، شناخته شده‌اند. وسعت و گستردگی هر کدام از این ابعاد، موجب شده که کمتر پژوهشگری بتواند تمام آنها را همزمان و یکجا سنجش و تحلیل کند. در نتیجه، در بیشتر موارد، پژوهشگران، به سنجش یکی از این ابعاد پرداخته‌اند.

سرمایه اجتماعی در ایران

در ایران، به رغم فعالیتهای پژوهشی که در طول دهه اخیر در زمینه سرمایه اجتماعی انجام شده، سنجش سرمایه اجتماعی در مقیاس ملی، در مرحله آغازین و نوزادی خود قرار دارد. چند پیمایش انجام شده، هر چند که عنوان پیمایش ملی دارند، لکن محدود به شهرهای مراکز استانی هستند و جمعیت دیگر مراکز شهری و مناطق روستایی کشور را پوشش نمی‌دهند. این پیمایش‌ها به رغم نقاط قوتی که دارند، بری از کاستی



<

جدول شماره ۱

توزیع درصدی پنداشت (ارزیابی) مردم از موفقیت نظام در حل مشکلات

مشکل	خیلی کم	کم	تاحدودی	زیاد	خیلی زیاد
بیکاری	۴۴/۲	۲۹/۴	۱۹/۶	۴/۸	۲
گرانی و تورم	۴۶/۵	۲۶/۳	۱۶/۲	۷/۳	۳/۶
فقر	۳۴/۲	۳۲/۳	۲۳/۱	۷/۹	۲/۵
تبعیض و ناپرابری	۳۰/۶	۳۲/۹	۲۶/۴	۷/۹	۲/۲
اعتیاد	۳۷/۷	۲۶/۵	۲۲/۲	۱۰/۲	۳/۴
فساد مالی و ارتشا	۲۶/۹	۲۹/۸	۳۰/۷	۱۰/۱	۲/۵
قانون‌گریزی	۱۸/۶	۲۹/۹	۳۶/۱	۱۲/۴	۳
مراقبت از محیط‌زیست	۱۵/۲	۲۳/۷	۳۹	۱۸/۶	۳/۶
ناامنی	۱۵/۸	۱۹/۶	۳۱/۵	۲۶	۷/۱
درمان و سلامت	۱۰/۲	۱۷/۷	۳۹/۹	۲۶/۹	۵/۳

<

جدول شماره ۲

توزیع درصدی پاسخ به موفقیت نهادها در اجرای وظایفشان

مشکل	خیلی کم	کم	تاحدودی	زیاد	خیلی زیاد
خانواده	۴/۱	۱۵/۱	۳۷/۵	۳۲/۶	۸/۸
سازمان‌های دینی	۶/۴	۱۷/۴	۳۷/۷	۳۱/۵	۷/۱
رسانه‌ها	۶/۸	۱۷/۹	۳۸/۳	۳۰/۵	۶/۶
آموزش و پرورش	۷/۳	۱۷/۵	۴۰	۳۰/۴	۴/۸
دادگاه‌ها و مراکز قضایی	۱۲	۲۱/۷	۴۱/۴	۲۱/۲	۳/۷
مجلس شورای اسلامی	۹/۹	۲۴/۱	۴۳/۱	۲۰	۲/۸
حقوق مالکیت	۸/۱	۲۴/۹	۴۷/۴	۱۷/۶	۲/۱
مراکز دولتی (دولت)	۱۲	۲۳/۹	۴۰/۸	۱۹/۷	۳/۶
نهادها و مراکز برنامه‌ریز	۹/۹	۲۷/۷	۴۴/۱	۱۶/۲	۲/۱
بازار	۱۲/۹	۳۰	۳۹/۵	۱۵/۲	۲/۴

✓

جدول شماره ۳

توزیع درصدی پاسخ به گویه‌های مطلوب بودن جامعه

معرفا	خیلی کم	کم	تاحدودی	زیاد	خیلی زیاد
فرصت‌طلبی و سوء استفاده از موقعیت	۷/۴	۱۸/۸	۳۳/۱	۳۰/۹	۹/۸
احترام به مالکیت خصوصی	۹/۴	۲۴/۳	۴۰/۳	۲۲/۶	۳/۵
توجه به حرمت و آبروی یکدیگر	۱۰/۶	۲۵/۸	۳۹/۱	۲۰/۶	۳/۹
احترام به حقوق و آزادی‌های قانونی افراد	۱۰/۴	۲۷/۱	۴۱/۴	۱۸/۷	۲/۴
خواهان خیر و موفقیت یکدیگر بودن	۱۱/۷	۳۰/۲	۳۸	۱۷/۳	۲/۷
همکاری بین سازمان‌ها و بخش‌های مختلف دولتی و غیردولتی	۱۰/۹	۲۱/۳	۴۲/۳	۱۴/۳	۰/۸
تجسس نکردن در امور شخصی افراد	۱۳/۲	۳۱/۱	۳۶/۴	۱۶/۶	۲/۸
دوری و پرهیز (اجتناب) از پنهان کاری	۱۱/۶	۳۳	۳۸/۴	۱۴/۶	۲/۴

✓

جدول شماره ۴

توزیع درصدی پاسخ به گویه‌های وجود عدالت و برابری

معرفا	خیلی کم	کم	تاحدودی	زیاد	خیلی زیاد
برابری در دسترسی به فرصت‌های بهداشتی	۱۰/۲	۲۹/۲	۴۰	۱۸/۳	۲/۳
برابری در دسترسی به فرصت‌های آموزشی	۱۰/۷	۲۹/۴	۴۱/۴	۱۶/۳	۲/۲
یکسان بودن اجرای قانون و تصمیمات برای همه	۱۶/۷	۳۴/۳	۳۵/۸	۱۱/۳	۱/۹
تناسب بین سختکوشی و پاداش	۱۶/۶	۳۴/۸	۳۵/۴	۱۱/۵	۱/۸
وجود تناسب بین وضع مالی افراد و تحمیلاتشان	۱۹/۸	۳۴/۵	۳۴/۲	۹/۹	۱/۶
تناسب بین پست و مقام با شایستگی و تخصص	۲۰/۵	۳۴/۱	۳۵	۸/۸	۱/۶
تناسب بین تلاش و رفاه	۱۸/۶	۳۵/۸	۳۶	۸/۶	۱
تناسب بین استعداد و پاداش	۲۱/۸	۳۵/۴	۳۲/۷	۸/۹	۱/۲
دسترسی به فرصت‌های شغلی برای کسانی که مهارت دارند	۲۳/۷	۳۶	۳۱/۱	۸/۱	۱/۱

نیستند. رفع و کاهش این کاستی‌ها بیش از هر چیز در گرو اجرای منظم و نقد عالمانه آنها، از منظر نظری و روش‌شناختی است تا در پرتو آنها بتوان به سنجش و تحلیل معتبرتر و کارتری از این سازه، دست پیدا کرد.

در مدل سنجش سرمایه اجتماعی در مقیاس ملی که در قالب پیمایش اجتماعی مصوب شورای اجتماعی کشور و توسط مرکز ملی رصد اجتماعی وزارت کشور در خردادماه ۱۳۹۴ انجام شده، سرمایه اجتماعی در ایران در سه سطح کلان، میانی و خرد بیان مفهومی نظری شده و در حوزه‌های چهارگانه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تعریف عملیاتی شده است. داده‌های مورد نیاز این مدل مفهومی در سطح ملی در مناطق شهری (در دو نقطه شهری هر استان که یکی از این شهرها، شهر مرکز استان است) و مناطق روستایی کشور (دو تا سه نقطه روستایی مربوط به هر شهر منتخب) جمع‌آوری شده است.

جامعه آماری این طرح، مجموع افراد بالای ۱۸ سال خانوارهای شهری و روستایی ساکن در ۳۱ استان کشور در زمان اجرای طرح است که از این تعداد ۷۰/۴ درصد جامعه مطالعه شده را ساکنان شهری و ۲۹/۶ درصد را ساکنان روستایی تشکیل داده‌اند.

در مطالعه سرمایه اجتماعی در سطح کلان در قالب چهار بعد، که ۴۴ متغیر را شامل می‌شود، سنجش صورت گرفته است. چهار بعد این سطح عبارتند از:

۱. پنداشت از عملکرد نظام در رفع و حل مشکلات
۲. پنداشت از موفقیت نهادی در انجام دادن وظایف نهادی
۳. پنداشت از نکویی جامعه؛ مطلوب بودن جامعه و وجود عدالت و برابری
۴. ارزیابی از آینده

پنداشت از عملکرد نظام در رفع و حل مشکلات

پنداشت از عملکرد نظام در رفع و حل مشکلات با طرح این پرسش که «در کشور با مسائل و مشکلاتی مواجهیم که مسئولان نظام در صدد رفع و حل آن‌ها بوده و هستند، به نظر شما مسئولان کشور در رفع و حل این مشکلات تا چه اندازه موفق بوده‌اند؟» ارزیابی شده است. مشکلات و مسائل مطرح شده برای دریافت نظر پاسخگویان شامل ۱۰ مشکلی می‌شوند که عموم مردم از آن‌ها به لحاظ ذهنی و عینی، پنداشت و دریافت‌هایی دارند.

بر این اساس، پاسخ‌دهندگان معتقدند موفق‌ترین بخشی که مسئولان توانسته‌اند مشکلات آن را حل کنند، بهداشت و درمان و ناموفق‌ترین بخش مشکل بیکاری و تورم است.



در مدل سنجش سرمایه اجتماعی در مقیاس ملی، سرمایه اجتماعی در ایران در سه سطح کلان، میانی و خرد بیان مفهومی نظری شده و در حوزه‌های چهارگانه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تعریف عملیاتی شده است

جدول شماره ۵
توزیع فراوانی درصدی پاسخ به شاخص ارزیابی از آینده

موارد	بیشتر می‌شود	تقریباً نمی‌کند	بندتر می‌شود
وضع رفاهی	۳۴/۵	۳۳/۴	۳۲/۱
وضع نابرابری اجتماعی	۲۳/۹	۴۰/۱	۳۶
پایبندی به ارزش‌های اخلاقی و دینی	۲۶/۸	۳۲/۷	۴۰/۵
وضع اقتصادی	۲۴/۴	۳۸/۹	۴۶/۶
وضع وحدت و همدلی	۲۸/۴	۳۹/۱	۳۲/۵
وضع جرم و جنایت	۲۲/۶	۳۹/۸	۴۷/۶
وضع فقر و نداری	۲۱	۲۵/۲	۵۳/۸

جدول شماره ۶
توزیع فراوانی درصدی میزان سرمایه اجتماعی کلان

میزان	فراوانی درصدی
خیلی کم	۵/۸
کم	۴۲/۴
متوسط	۴۳/۶
زیاد	۷/۹
خیلی زیاد	۰/۳
جمع	۱۰۰

برای سنجش «مطلوب بودن جامعه» در نظر پاسخگویان از آنها درخواست شده که نظر خود را در مورد پرسش‌های زیر بیان نمایند:

- تا چه اندازه در جامعه ما احترام به مالکیت خصوصی وجود دارد؟
- تا چه اندازه در جامعه ما احترام به حقوق و آزادی قانونی افراد وجود دارد؟
- تا چه اندازه در جامعه ما دوری و پرهیز (اجتناب) از پنهان کاری وجود دارد؟
- تا چه اندازه در جامعه ما بین سازمان‌ها و بخش‌های مختلف دولتی و غیردولتی، همکاری وجود دارد؟
- تا چه اندازه در جامعه ما تجسس نکردن در امور شخصی افراد وجود دارد؟
- تا چه اندازه در جامعه ما خواهان خیر و موفقیت یکدیگر بودن وجود دارد؟
- تا چه اندازه در جامعه ما توجه به حرمت و آبروی یکدیگر وجود دارد؟
- تا چه اندازه در جامعه ما فرصت‌طلبی و سوء استفاده از موقعیت وجود دارد؟

در جدول شماره ۳ توزیع درصدی نظر پاسخگویان در مورد هریک از سنجه‌های مربوط به مطلوب بودن جامعه آمده است. با تجمیع سنجه‌های مطلوب بودن جامعه که در جدول شماره ۳ ذکر شده‌اند، شاخص ترکیبی مطلوب بودن جامعه، محاسبه شده که میانگین این شاخص ۲۱/۹ است. عدد میانگین طیف برابر با ۲۴ است. ملاحظه می‌شود که میانگین حاصل شده،

با توجه به داده‌ها و آمارهای حاصل شده متغیرهای جنس و مذهب پاسخگویان با متغیر پنداشت از موفقیت نظام، تفاوت معناداری را نشان نمی‌دهند، لکن متغیرهای محل سکونت، سن، وضع سواد، وضع فعالیت و وضع تاهل پاسخگویان با متغیر پنداشت از موفقیت نظام، تفاوت معناداری را نشان می‌دهند؛ به گونه‌ای که روستاییان، افرادی که سنین بالایی دارند، کسانی که سطح تحصیلی پایین‌تری دارند، افراد بازنشسته و مجردها، میانگین‌های پایین‌تری را در قیاس با دیگر رده‌ها به خود اختصاص داده‌اند یا به عبارتی دیگر از عملکرد نظام در رفع و حل مشکلات جامعه رضایت کمتری دارند. در جدول شماره (۱) توزیع درصدی پنداشت (ارزیابی) مردم از موفقیت نظام در حل مشکلات آمده است. با تجمیع ارزیابی مطرح شده در مورد موفقیت نظام در حل مشکلات دهگانه یاد شده، شاخص کلی پنداشت از موفقیت نظام، محاسبه شده که میانگین آن برابر با ۲۳/۶۵ است. این میانگین، پایین‌تر از میانگین طیف که برابر با عدد ۳۰ است، قرار دارد.

پنداشت از موفقیت نهادی در اجرای وظایف نهادی

پنداشت از موفقیت نهادی در اجرای وظایف با طرح این پرسش که «در هر جامعه‌ای، مجموعه‌ای نهادها وجود دارند که عهده‌دار وظایفی هستند. به نظر شما نهادهایی که نام برده می‌شوند تا چه اندازه در اجرای وظایفشان موفق بوده‌اند؟» نهادهای مطرح شده، نهادهایی هستند که عموم مردم پنداشت‌ها و دریافت‌هایی به لحاظ ذهنی و عینی از آنها دارند. جدول شماره ۲ توزیع درصدی پاسخ‌ها در مورد هر نهاد را نشان می‌دهد. براین اساس بازار و نهادها و مراکز برنامه‌ریز در پنداشت اکثریت پاسخ‌دهندگان جزو ناموفق‌ترین نهادها هستند و سازمان‌های دینی و خانواده از جمله موفق‌ترین نهادهایی هستند که توانسته‌اند به وظایف خود به خوبی عمل کنند. در مجموع با ترکیب ارزیابی مطرح شده در مورد موفقیت نهادها و سازمان‌ها در انجام دادن وظایفشان شاخص کلی ارزیابی از موفقیت نهادها و سازمان‌ها در اجرای وظایفشان محاسبه شده که میانگین آن برابر با ۲۹/۳ است که قدری از میانگین طیف که عدد ۳۰ است، کمتر است.

پنداشت از نکویی جامعه

پنداشت از نکویی جامعه که دلالت بر تصور و داوری در مورد جامعه نزد اذهان اعضای جامعه دارد با دو شاخص «مطلوب بودن جامعه» و «پنداشت از وجود عدالت و برابری»، سنجش شده است.



و هدف‌های مهم را در خود مستتر دارند. وقتی این ارزیابی و داوری، معطوف به آینده یک جامعه می‌شود، بیانگر نوعی امید به آینده از عملکرد و فعالیت یک نظام هم است. مهمترین اوضاع مطلوبی که یک جامعه برای رسیدن به آنها هدفگذاری می‌کند و در پی ایجاد تغییرات مطلوب و مثبت در آنها است، عبارتند از: وضع رفاهی، وضع نابرابری اجتماعی، پایبندی به ارزش‌های اخلاقی و دینی، وضع اقتصادی، وضع وحدت و همدلی، وضع جرم و جنایت و وضع فقر و ناداری. در جدول شماره ۵ توزیع درصدی ارزیابی پاسخگویان از آینده هر یک از این اوضاع آورده شده است. با جمع سنجه‌های ارزیابی از وضع‌های مطرح شده در جدول بالا شاخص ترکیبی ارزیابی از آینده محاسبه شده که میانگین آن برابر با ۱۸/۸۳ است. عدد میانگین طیف ۲۱ است. ملاحظه می‌شود که فاصله قابل توجهی بین عدد میانگین طیف با میانگین کشوری وجود دارد. همچنین بعد از تبدیل مقیاس جدول شماره ۵ به مقیاس صفر تا صد، این نتیجه حاصل می‌شود که در مورد ارزیابی از آینده، ۴۳/۸ درصد معتقدند وضعیت آینده بدتر می‌شود، ۳۲ درصد باور دارند تفاوتی نمی‌کند و فقط ۲۴/۲ درصد اعتقاد دارند وضعیت در آینده بهتر می‌شود.

سرمایه اجتماعی در سطح کلان

سرمایه اجتماعی کشور در سطح کلان از ترکیب چهار مولفه ترکیبی زیر تشکیل شده است:

- ۱- پنداشت از عملکرد نظام در رفع و حل مشکلات
- ۲- پنداشت از موفقیت نهادی در انجام دادن وظایف نهادی
- ۳- پنداشت از نکویی جامعه (شامل مطلوب بودن جامعه و وجود عدالت و برابری)

پایین‌تر از میانگین طیف است. برای سنجش «وجود عدالت و برابری در جامعه» از نظر پاسخگویان، از آنان درخواست شده که نظر خود را در مورد پرسش‌های زیر بیان نمایند:

- تا چه اندازه بین سعی و تلاش مردم و میزان رفاهی که دارند تناسب و توازن وجود دارد؟

- اگر کسی ذوق و استعدادی داشته باشد و کارش نتیجه بدهد، آیا جامعه به کار او پاداش و بهای لازم را می‌دهد؟

- تا چه اندازه در جامعه ما دریافت پاداش متناسب با تلاش و سختکوشی افراد است؟

- تا چه اندازه در جامعه ما برابری در دسترسی به فرصت‌های بهداشتی وجود دارد؟

- تا چه اندازه در جامعه ما برابری در دسترسی به فرصت‌های آموزشی وجود دارد؟

- تا چه اندازه در جامعه ما تناسب بین وضع مالی افراد با تحصیلات و کاری که انجام می‌دهند، وجود دارد؟

- تا چه اندازه در جامعه ما یکسان بودن اجرای قانون و تصمیمات برای همه افراد وجود دارد؟

- تا چه اندازه در جامعه ما تناسب بین پست و مقام افراد با شایستگی و تخصصی که دارند، وجود دارد؟

- تا چه اندازه در جامعه ما فرصت‌های شغلی برابر برای کسانی که دانش و مهارت لازم را دارند، وجود دارد؟

در جدول شماره ۴ توزیع درصدی نظر پاسخگویان در مورد هر یک از سنجه‌های مربوط به وجود عدالت و برابری در جامعه آمده است.

بنابراین بر اساس جدول شماره ۴، اکثریت افراد مورد پرسش، وضعیت برابری در دسترسی به فرصت‌های بهداشتی و آموزشی را مناسب می‌دانند اما معتقدند تناسبی بین استعداد و پاداش و دسترسی به فرصت‌های شغلی برای افراد دارای مهارت وجود ندارد.

میانگین پنداشت از وجود عدالت و برابری را در استان‌های کشور نشان می‌دهد. بر اساس آزمون آماری مقایسه میانگین‌ها تفاوت معناداری بین استان‌های کشور وجود دارد. استان‌های اصفهان، مرکزی، تهران، خراسان رضوی، کردستان، کرمان، مازندران، ایلام، سمنان، آذربایجان غربی، البرز، قزوین، سیستان و بلوچستان، همدان و لرستان، میانگین پایین‌تری از میانگین کشوری دارند.

ارزیابی از آینده

ارزیابی اصولاً مبتنی بر نوعی داوری در مورد موفقیت یا عدم موفقیت یک نظام در قبال اوضاعی دارد که به نوعی مطلوب‌ها

منابع:

- رئیس‌دانا، فریبرز (۱۳۹۳). نقد روش شناختی و مفهومی سرمایه اجتماعی، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال چهاردهم، شماره ۵۵
- سنجش سرمایه اجتماعی کشور (گزارش کشوری) (۱۳۹۴). مدیر طرح غلامرضا غفاری، مشاور طرح مسعود چلبی، ناظر علمی طرح محمدرضا جواد یگانه؛ وزارت کشور، مرکز ملی رصد اجتماعی؛ پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، دفتر طرح‌های ملی.
- شارع‌پور، محمود (۱۳۸۷). ابعاد و کارکردهای سرمایه اجتماعی و پیامدهای حاصل از فرسایش آن. مسائل اجتماعی ایران (مجموعه مقالات)، انتشارات آگاه.
- محسنی، منوچهر (۱۳۷۵). بررسی آگاهی‌ها، رفتارهای اجتماعی و فرهنگی در ایران، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.



بیش از ۸۰ درصد جامعه آماری مورد مطالعه دارای سرمایه اجتماعی کلان کم و خیلی کم هستند. ۴۲/۸ درصد مردان و ۴۱/۹ زنان دارای سرمایه اجتماعی کلان کم و فقط ۷/۹ درصد مردان و ۷/۸ زنان دارای سرمایه اجتماعی کلان زیاد هستند



۱۳۷۵) نشان می‌دهد به رغم افزایش گسترش آموزش عالی و رشد تحصیلات عالی در کشور، سرمایه اجتماعی افراد کمتر از سطح متوسط است و وضعیت مناسبی ندارد. میزان پایین سرمایه اجتماعی در کشور لزوم سیاستگذاری اجتماعی مناسب جهت افزایش آن را توصیه می‌کند. اما سرمایه اجتماعی پایین چه تأثیرهایی بر رفاه کشورها دارد؟ شواهد تحقیقی زیادی در مورد تأثیر سرمایه اجتماعی بر عملکرد اقتصادی هم در سطح ملی و هم در سطح مناطق مختلف موجود در داخل یک کشور وجود دارد. برای مثال تحقیقات نشان می‌دهد مناطق شمالی کشور ایتالیا که دارای سرمایه اجتماعی زیاد است، به مراتب دارای توسعه اقتصادی بیشتری نسبت به جنوب ایتالیا است که سرمایه اجتماعی اندکی دارد. این نظریه در ایران نیز تأیید می‌شود و استان‌های محروم دارای سرمایه اجتماعی پایین‌تری هستند. از سوی دیگر سطح بالای سرمایه اجتماعی مانع بروز جرم و جنایت و افزایش امنیت اجتماعی می‌شود. تحقیق کواچی و همکاران (۱۹۹۷) نشان می‌دهد سرمایه اجتماعی با میزان جرایم خشونت‌آمیز همبستگی منفی دارد و هر چقدر سرمایه اجتماعی پایین‌تر باشد، میزان جرایم خشونت‌آمیز نظیر دزدی و قتل بالاتر خواهد بود. شارع‌پور (۱۳۸۷) نشان می‌دهد مطالعات مختلف رابطه قوی و مثبت بین سرمایه اجتماعی و سلامتی را ثابت کرده است. فقدان سرمایه اجتماعی باعث احساس انزوا و افسردگی فرد می‌شود. تحقیقات انجام شده در آمریکا نشان می‌دهد که در ایالت‌های جنوبی دارای سرمایه اجتماعی اندک، مرگ و میر در سنین پایین‌تری به وقوع می‌پیوندد اما ایتالیایی‌های مهاجر در ایالت پنسیلوانیا، به رغم تغذیه نه‌چندان مناسب، به دلیل روابط اجتماعی نزدیک و صمیمانه به ندرت دچار حمله قلبی می‌شوند. سرمایه اجتماعی می‌تواند به موفقیت شغلی کمک کند. در سازمان‌های امروزی روزبه‌روز از اهمیت اقتدار رسمی کاسته شده و بر اهمیت تخصص و موقعیت فرد در شبکه‌ها افزوده می‌شود. مدیر خوب کسی است که بتواند «شبکه‌ساز» باشد. مدیرانی که تصویر درست و کاملی از شبکه‌های موجود در سازمان خود دارند، در مقایسه با سایر مدیران موفق‌تر هستند. همچنین سرمایه اجتماعی بالا، پیوند مستقیمی با حفظ و بقای دموکراسی در جامعه دارد و تحقیقات حاکی از همبستگی مثبت دموکراسی و سرمایه اجتماعی در ۴۵ کشور مختلف دارد. به طور خلاصه اثرات مثبت سرمایه اجتماعی می‌تواند در پنج قلمرو رشد اقتصادی، جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی، بهداشت و سلامت جسمی و روانی، کارایی حکومت و نهادهای سیاسی و بهبود عملکرد تحصیلی خود را آشکار سازد.

منابع:

•Kawachi, I., B.P Kennedy, K. Lochner, and D. Prothrow-Stith (1997). "Social Capital, Income Inequality and Morality". American journal of Public Health, 87, pp: 1491-1498

۴- ارزیابی از آینده

این چهار مولفه در بردارنده ۴۴ متغیر هستند که محاسبه شده است. پس از همتراز کردن مولفه‌ها، آنها با یکدیگر ترکیب شده‌اند و میزان سرمایه اجتماعی کلان محاسبه شده است. میانگین سرمایه اجتماعی کلان برابر با ۱۳/۱۸ است که پایین‌تر از عدد میانگین طیف که عدد ۱۵ است، قرار دارد. توزیع فراوانی درصدی این سرمایه در جدول شماره ۶ به شرح جدول زیر است.

آنچنان که از جدول شماره ۶ مشخص است بیش از ۸۰ درصد جامعه آماری مورد مطالعه دارای سرمایه اجتماعی کلان کم و خیلی کم هستند. در مورد متغیرهای زمینه‌ای، و بر اساس جنسیت و محل سکونت (شهر-روستا) همین الگو با تغییرات جزئی تکرار می‌شود. به طوری که ۴۲/۸ درصد مردان و ۴۱/۹ زنان دارای سرمایه اجتماعی کلان کم و فقط ۷/۹ درصد مردان و ۷/۸ زنان دارای سرمایه اجتماعی کلان زیاد هستند. ۴۴/۹ درصد شهری‌ها و ۳۶/۲ درصد روستاییان دارای سرمایه اجتماعی کلان کم هستند و فقط ۶/۶ درصد شهرنشینان و ۱۰/۹ درصد روستاییان سرمایه اجتماعی کلان «زیاد» دارند. در مورد متغیر زمینه‌ای «تحصیلات»، مطالعه مذکور نشان می‌دهد، هر چه میزان تحصیلات افراد افزایش می‌یابد، سطح سرمایه اجتماعی کلان آن‌ها کم می‌شود. ۳۳/۴ درصد بی‌سوادها دارای سرمایه اجتماعی کلان کم و خیلی کم هستند در صورتی که این میزان برای افراد دارای تحصیلات عالی ۵۶/۵ درصد است.

جمع‌بندی

پژوهشی دیگر در مورد سرمایه اجتماعی در ایران (محسنی،

قلمرو رفاه

جهان

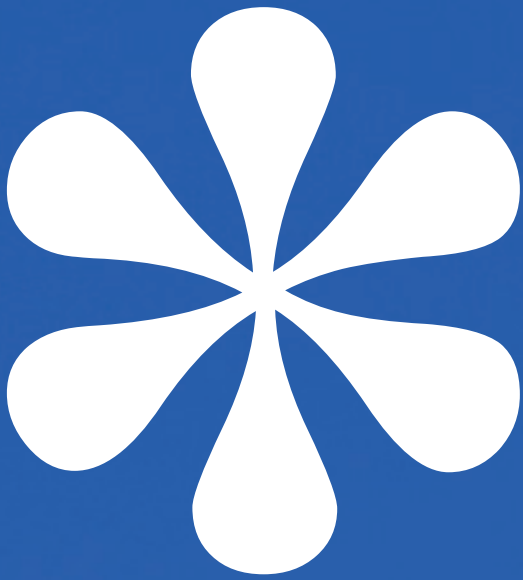


اگر صحنه انتخابات در بریتانیا همچنان در دست دو حزب قدیمی و سنتی است، امسال انتخابات فرانسه شاهد رقابت ۱۱ کاندیدا، با دیدگاه‌ها و عقاید گوناگون بود که پیش‌بینی نتیجه را برای هر ناظری دشوار می‌کرد. در متن پیش‌رو به معرفی رقبای اصلی این انتخابات پیچیده می‌پردازیم.

۲۳ آوریل، روز انتخابات فرانسه، برای اولین بار جبهه ملی، حزب راست افراطی فرانسوی، شانسی واقعی برای برنده شدن داشت. رقیب اصلی اش امانوئل ماکرون میانه‌روست و فرانسوا فیون جمهوریخواه متمایل به راست که به دلیل تحقیقات در زمینه سوءاستفاده از بودجه دولتی و اتهام ایجاد «مشاغل مجعول» از شانسی کاسته شده است. باز هم برای اولین بار در تاریخ فرانسه مدرن است که مقام ریاست جمهوری فعلی از دوره دوم انتخابات کنار کشید: فرانسوا اولاند سوسیالیست،

به دلیل پایین بودن محبوبیتش در نظرسنجی‌ها اعلام کرد که از شرکت در انتخابات چشم پوشیده است. دیگر کاندیدای سوسیالیست، بنوا آمون هم به نظر نمی‌رسد شانس چندانی داشته باشد.

اما فضای انتخابات امسال فرانسه بسیار باز بود، ۱۱ کاندیدا با هم رقابت کردند و اگر هیچ‌یک نمی‌توانستند بیش از ۵۰ درصد آرا را به خود اختصاص دهند، ۷ مه، انتخابات دور دوم میان دو نفری که آرای بیشتری کسب کرده‌اند، برگزار شد. پیش از انتخابات، یک‌سوم فرانسویان هنوز تصمیم خود را نگرفته بودند و فاصله میان رقبای اصلی؛ لوپن، ماکرون و فیون روز به روز کمتر می‌شد. در هفته‌های منتهی به انتخابات ژان لوک ملانشن، سیاستمدار چپ‌گرا هم پیشرفت قابل توجهی داشت.



فوائد وعوارض انتخابات





سحر کریمی



روزنامه نگار

امانوئل ماکرون: در میان چپ و راست

نظرسنجی‌ها می‌گفتند که اگر ماکرون و لوپین به دور دوم راه پیدا کنند، احتمالاً ماکرون رییس‌جمهور بعدی خواهد بود، اما رفتن به مرحله دوم هم کار ساده‌ای نیست. امانوئل ماکرون وزیر اقتصاد سابق اولاند بود و تا چند ماه پیش کسی زیاد او را در حیطه سیاست فرانسه به حساب نمی‌آورد، اما حالا انگار ورق برای او برگشته است. خودش در یکی از سخنرانی‌های انتخاباتی اعلام کرد که «من فرزند شهرستان‌های فرانسه هستم، هیچ‌گاه برایم مقدر نشده بود که اینجا بایستم». ماکرون ۳۹ ساله، پیش از این هرگز در انتخاباتی نامزد نشده و کمپینش را مستقلاً و با شعار بازسازی سیستم سیاسی رو به تباهی فرانسه آغاز کرد و خود را هم منسوب به هیچ ایدئولوژی خاصی ندانست.

غریزه سیاسی‌اش به او کمک کرد که بفهمد بیکاری گسترده و تهدید حملات تروریستی جامعه فرانسه را نسبت به سیاسیون بی‌اعتماد کرده و توانست در عرض یک سال جنبشی با نام «به پیش» راه بیندازد که آن را نه چپ‌گرا و نه راست‌گرا می‌داند. از نظر اقتصادی لیبرال و از نظر اجتماعی متمایل به چپ‌هاست، اما از لفظ میانه‌رو هم متنفر است، ترجیح می‌داد خود را فردی چپ‌گرا بداند که آغوشش به روی ایده‌های راست‌ها گشوده است.

ماکرون که علوم سیاسی و فلسفه خوانده است و بر روی آرای ماکیاوولی و هگل کار کرده، پس از فارغ‌التحصیلی وارد خدمت دولت شد و در دوران ریاست‌جمهوری سارکوزی عضو هیاتی برای شکل دادن به راهی کسب‌وکار محور، در مسیر رشد و رقابت اقتصادی بود. در همین دوران با بانکداران، تاجران، صنعتگران و رهبران اتحادیه‌ها طرح‌آشنایی ریخت. بعد از خدمت دولت کناره گرفت و به استخدام بانک روتشیلد درآمد و کارش جور کردن معاملات بانک بود و البته به طور غیررسمی مشاور اقتصادی اولاند هم به شمار می‌رفت، اما وقتی شوقی در اولاند برای اصلاحات به نفع بازار آزاد ندید، سرخورده شد. هرچند، پیشنهاد وزارت اقتصاد از طرف اولاند سوسیالیست، چیزی بود که نتوانست رد کند.

مهمترین اقدام او در مقام وزارت، «قانون ماکرون» بود که مجموعه‌ای از قوانین مقررات‌زدایی و آزادسازی اقتصادی بود که البته در مقایسه با سایر کشورهای اروپایی معتدل به نظر می‌رسید، اما نمایندگان سوسیالیست پارلمان با آن مخالف بودند و در نهایت اولاند با حکمی نادر، قانون را بدون تصویب پارلمان اجرایی کرد. وقتی اولاند گفت تابعیت فرانسوی افرادی که تابعیت دوگانه دارند و محکوم به تروریسم هستند را لغو می‌کند، ماکرون سلسله مراتب را زیر پا گذاشت و گفت بهتر است بفهمیم که چرا افراد مسلح فرانسوی، شهروندان فرانسوی را می‌کشند؛ چیزی که به مذاق دولت خوش نیامد.

همین رویکرد معطوف او در سیاست است که باعث شد در

کمپین انتخاباتی‌اش هم سیاست مشخصی را مطرح نکند. از سال گذشته که مقام وزارت را کنار گذاشت، بارها نظرش را درباره ساعات کاری ۳۵ ساعت در هفته عوض کرد. حالا بسیار تحت فشار است تا برنامه‌های اقتصادی و سیاسی خود را شفاف و واضح بیان کند. ماکرون به همین بسنده کرده که مالیات شرکت‌ها و کارگران را کاهش و قواعد منعطف‌تری در مورد شرکت‌ها و ساعات کاری وضع می‌کند. در مورد سن بازنشستگی نیازی به تغییر حس نمی‌کند، اما قاعده آن را در مورد بخش خصوصی و دولتی یکسان خواهد ساخت.

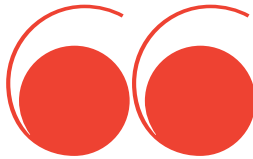
مارین لوپین: فرانسه برای فرانسویان

در سوی دیگر میدان رقابت مارین لوپین ایستاده بود که سعی داشت چهره‌ای منعطف‌تر از گذشته‌اش به مردم نشان دهد. با گرچه‌ها و اسب‌ها عکس می‌گرفت و البته برنامه‌ای جدی برای مقابله با بیکاری و تهدیدات تروریستی داشت. هدف اصلی جبهه ملی همواره «حفظ فرانسه برای فرانسویان» بوده و رفراندوم تغییر قانون اساسی برای اولویت دادن به فرانسویان در مسائل اشتغال و رفاه، برنامه اصلی اوست. رفراندوم دیگری هم برای خروج از اتحادیه اروپا در کار خواهد بود. ممنوعیت تمام مظاهر مذهبی از جمله حجاب و کاهش مهاجرت از دیگر وعده‌های اوست.

در این ۶ ساله که او رهبری جبهه ملی را پس از پدرش بر عهده گرفت، روزبه‌روز رأی این حزب در انتخابات‌های محلی و ملی افزایش داشته و او پیش از همیشه به قدرتی که خود را اپوزیسیون آن جلوه می‌داد، نزدیک‌تر شد. او که حقوق خوانده است، در جوانی به مدت ۶ سال در دفتری دولتی کار می‌کرد که کارش دفاع از مهاجران غیرقانونی بود که در معرض اخراج از کشور بودند. به تازگی گفته است: «ما مهاجران را برای سیاست‌های مهاجرتی متهم نمی‌کنیم. تقصیر از آنان نیست و آنها هم انسانند و حقوقی دارند». اما در ۳۰ سالگی فهمید که می‌تواند با شعارهای ضدمهاجران و استفاده از قربانیان بحران مالی، رأی مناطق شمالی فرانسه که به طور سنتی به چپ‌گرایان رأی می‌دادند را به سوی جبهه ملی جلب کند. او گفت مالیات شرکت‌های کوچک را کاهش می‌دهد و ۱۰ درصد بر مالیات کارگران خارجی می‌افزاید. همچنین کاهش سن بازنشستگی به ۶۰ سال (برای کسانی که ۴۰ سال کار کرده‌اند) از دیگر برنامه‌های لوپین بود.

فرانسوا فیون: ستایشگر تاجر

در رقابت این دو رقیب اصلی، احزاب قدرتمند قدیمی فرانسه، یعنی سوسیالیست‌ها و جمهوریخواهان هم نامزد خود را داشتند. وقتی در ماه گذشته فرانسوا فیون، کاندید حزب جمهوریخواه، به ساختن



افزایش آرای ملانشون مدیون سقوط محبوبیت کاندیدای سوسیالیست‌ها است و حالا برخی منتظرند که مرحله دوم انتخابات فرانسه میدان مبارزه راست افراطی و چپ رادیکال باشد



برنامه ملانشون
کاهش ساعت کاری از ۳۵ ساعت به ۳۲ ساعت در هفته، کاهش سن بازنشستگی به ۶۰ سال (با ۴۰ سال سابقه کار) و افزایش مالیات افراد پردرآمد تا حد ۹۰ درصد برای ۰.۵ درصد بالای جامعه.



برنامه فیون
قول داده برنامه ریاضت اقتصادی را بیش از هر رئیس‌جمهور دیگری جلو ببرد، سن بازنشستگی را افزایش دهد، قانون کار را تغییر دهد.



برنامه ماگرون
مالیات شرکت‌ها و کارگران را کاهش می‌دهد و قواعد منعطف‌تری در مورد شرکت‌ها و ساعت کاری وضع می‌کند. در مورد سن بازنشستگی نیازی به تغییر حس نمی‌کند، اما قاعده آن را در مورد بخش خصوصی و دولتی یکسان خواهد ساخت.



برنامه لوپن
مالیات شرکت‌های کوچک را کاهش می‌دهد و ۱۰ درصد بر مالیات کارگران خارجی می‌افزاید. سن بازنشستگی را به ۶۰ سال کاهش می‌دهد.

و مدافع ایجاد نقشی جدید برای فرانسه در اتحادیه اروپا بود، اما الزامی هم به خروج از اتحادیه احساس نمی‌کرد. او اتحادیه اروپا را سیستمی خواند که نتولیرالیسم فاسدش ساخته است. روزنامه محافظه کار «لوفیگارو» برنامه‌های او را، برنامه‌های جنون‌آمیز چاوز فرانسوی خواند. ملانشون در سال ۲۰۰۸ از حزب سوسیالیست جدا شد و جنبش خودش با نام «فرانسه تسلیم ناشدنی» را به راه انداخت. او طرفدار حقوق کارگران و گسترش برنامه‌های رفاهی فرانسه است. به توزیع مجدد ثروت برای کاهش نابرابری‌ها اعتقاد دارد. در سال ۲۰۱۲ هم کاندیدای «جبهه چپ» در انتخابات ریاست‌جمهوری بود و با کسب ۱۱،۱۰ درصد آرا، پس از اولاند، سارکوزی و لوپن قرار گرفت.

مردم چه می‌خواهند؟

انتخابات امسال فرانسه مجموعه‌ای از آرا و عقاید متفاوت بود که نباید آن را از دست داد. ۱۱ کاندیدا با هم رقابت کردند و رقابت نفیگری بود. هنوز فرانسه آثار بحران مالی ۲۰۰۹ را پشت سر گذاشته؛ اگر چه وضعش از کشورهایی مانند ایتالیا و اسپانیا بهتر است، اما به خوبی انگلیس و آلمان هم نبوده است. بر اساس آمارهایی که بلومبرگ در ماه مارس منتشر کرده، بیکاری خصوصاً میان جوانان بسیار زیاد است، ۲۶،۲ درصد جوانان فرانسوی بیکارند که در مقایسه با ۶،۵ درصد آلمان ناامیدکننده است. هر چند اسپانیا و ایتالیا با ۴۲،۹ و ۴۰،۱ درصد بازهم برای فرانسه جای شکرگزاری باقی گذاشته‌اند، اما در مقایسه با همین سه کشور، آنچه برای مردم فرانسه سخت‌تر می‌نمایند، مالیات است. مردم فرانسه حتی از مردم سوئد و دانمارک هم مالیات بیشتری می‌پردازند. همین مشکلات است که انتخابات فرانسه را بسیار مهم کرده است. فرانسویان حتی بیشتر از بریتانیایی‌ها از اتحادیه اروپا ناراضی‌اند (۶۵ درصد مردم فرانسه در برابر ۶۰ درصد مردم بریتانیا)، اما جالب است که فقط ۲۲ درصد متمایلند از اتحادیه خارج شوند. با وجود دیدگاه‌های اسلام‌ستیزانه لوپن و فیون، فقط ۲۹ درصد فرانسویان دید خوبی به مسلمانان ندارند که در مقایسه با ۶۹ درصد مردم ایتالیا و ۵۰ درصد اسپانیایی‌ها و ۳۵ درصد سوئدی‌ها چندان هم رقم زیادی به نظر نمی‌رسد. همچنین سیستم تأمین اجتماعی فرانسه در مقایسه با سوئد، ایتالیا، آلمان و اسپانیا بسیار پیشرفته است و ۳۱،۲ درصد تولید ناخالص داخلی در مصارف درمانی، بیمه بیکاری و سایر مزایای اجتماعی صرف می‌شود. براساس این آمارها می‌توان نتیجه گرفت که مردم از کاندیدای مورد نظر خود چه می‌خواهند: رشد اقتصادی، ایجاد اشتغال، کاهش مالیات و حفظ مزایای اجتماعی و در نهایت کارکرد بهتر اتحادیه اروپا. باید دید کدام کاندیدا این خواسته‌ها را بیشتر و بهتر به مردم فرانسه عرضه خواهد کرد.

شغل معمول برای استخدام زنتش در پارلمان متهم شد، کسی گمان نمی‌برد که او دوباره سر بلند کند، اما با نزدیک شدن به انتخابات امید به رأی آوردن او در حزب افزایش یافت. طرفدارانش سعی می‌کردند به جای تمرکز بر شخصیت او، وعده‌هایش را پررنگ کنند. او که سابقه نخست‌وزیری در سیستم را دارد، با وعده تغییر سیستم جلو آمد. کاهش مالیات افراد و افزایش مالیات فروش، کاستن از مخارج عمومی، حذف ۵۰۰ هزار شغل دولتی، افزایش ساعت کار، افزایش سن بازنشستگی به ۶۵ سال و مقابله با قدرت اتحادیه‌های کارگری از این وعده‌ها بود. البته کاتولیک محافظه کاری هم بود و محدود کردن آزادی‌های همجنسگرایان، حفظ ارزش‌های خانواده و احترام به ریشه‌های مسیحی فرانسه از برنامه‌های او بود. برنامه اقتصادی او تکرار حرف‌های سارکوزی در ۲۰۰۷ بود و البته خودش آن را «اصلاحات اقتصادی رادیکال» می‌نامید. او قول داد برنامه ریاضت اقتصادی را بیش از هر رئیس‌جمهور دیگری جلو ببرد، سن بازنشستگی را افزایش دهد، قانون کار را تغییر دهد و بریتانیایی دوران تاجر را نمونه موفق و الگوی خود می‌دانست. یکی از دلایل افزایش محبوبیت فیون میان راستگرایان، کتابی است که در پاییز گذشته با نام «غلبه بر توتالیتاریسم اسلامی» منتشر کرد و دولت فرانسه را به شکست در برابر تروریسم اسلامی متهم کرد. او ادعا کرد که «حملات خونین اسلامگرایی به زندگی روزمره ما، منادی جنگ جهانی سوم خواهد بود». او گفت عبادت به زبان عربی را ممنوع و جنبش‌های سلفی را نابود خواهد کرد.

ژان لوک ملانشون: خیزش ناگهانی

در میان کاندیداهای چپگرایان، اگر چه بنسوا آمون، کاندیدای سوسیالیست‌ها اوضاع خوبی نداشت، اما چند هفته گذشته، هفته خوبی برای ژان لوک ملانشون، سرباز قدیمی و چپگرای رادیکال بود که در نظرسنجی‌ها خود را وارد در رقابت سه کاندیدای اصلی کرد و حتی در برخی از آنها از فیون پیش افتاد. با نظر گرفتن درصد خطای نظرسنجی‌ها و تفاوت‌های آنان و این که یک سوم رأی دهندگان هنوز تصمیم خود را نگرفته بودند، ملانشون می‌توانست همچنان به ریاست‌جمهوری فرانسه امید داشته باشد. افزایش آرای او مدیون سقوط محبوبیت کاندیدای سوسیالیست‌ها است و برخی معتقدند که مرحله دوم انتخابات فرانسه میدان مبارزه راست افراطی و چپ رادیکال است. کاهش ساعت کاری از ۳۵ ساعت به ۳۲ ساعت در هفته، کاهش سن بازنشستگی به ۶۰ سال (با ۴۰ سال سابقه کار) و افزایش حداقل حقوق و مزایای اجتماعی و افزایش مالیات افراد پردرآمد تا حد ۹۰ درصد برای ۰.۵ درصد بالای جامعه و محدود ساختن درآمد مدیران ارشد از برنامه‌های ملانشون ۶۵ ساله بود. دیدگاه او به مهاجران کاملاً مخالف لوپن بود، اما در سیاست خارجی شباهت‌هایی با او داشت

شهزاده عمران ایران

اقتصاد وقفی در حکومت ترکان خاتون (۶۸۱-۶۵۵ ه.ق)

خردسالی امور حکومت را در دست دارد ولی در عمل بر همگان محرز می شود که نمی شود امور کرمان را بدون خاتون اداره کرد (رضایی، ۱۳۹۵: ۴۷).

پس از مرگ قطب الدین، ترکان خاتون با سیاست و تدابیر خاصی که به کار می برد، به مرور تبدیل به مهمترین پادشاه قراختایان و یکی از قدرتمندترین حاکمان زمانه اش در مرکز و جنوب ایران می شود. روایت تراژیک زندگی ترکان خاتون، او را به پادشاهی رؤف و مدبر تبدیل می کند. حکایت نگاه عدالت طلب او و قضاوت های زنانه و همدلانه اش، استراتژی های سیاسی و اقتصادی هوشمندانه و درایتی که در مشورت با نخبگان دارد، در یکی از تاریک ترین دوره های تاریخی ایران، تحت قدرت بلامنازع مغولان در ایران، دورانی درخشان برای کرمان و مناطق همجوار ایجاد می کند. تاثیرات اقدامات وی در کرمان، با وجود وضعیت سیاسی متزلزل سال های بعد در اثر قدرت طلبی ها و لشکر کشی های مداوم، تا قرن ها در منطقه باقی می ماند.

تدابیر و شیوه هایی که ترکان خاتون در مدیریت سیاسی و شهری به کار می گیرد، با تاکید بر ظرفیت های محیطی و ارزش ها و عقاید مردم تحت حاکمیتش، نمونه ای درخشان از یک مدیریت زنانه است. نمونه ای که از اتفاق در روزگاری عملی می شود که مردسالاری خشن و برهنه ای با حاکمیت مطلق زور در آسیا و ایران حاکم است؛ روزگاری است که قواعد اخلاقی را بر اساس چنگیز تعیین می کند و قواعد مالکیتش را بر اساس مغول و همه بر اساس منطق زور محض. در چنین روزگاری، باعث تعجب است که زنی؛ کنیزی که تا پیش از آن به دست بخشی از همان منطق و دایره بسته مردسالارانه به عنوان کالایی ارزشمند دست به دست می شود، بهترین الگوی ممکن در دوره خود برای مدیریت و حکومت را نیز ایجاد می کند. خاتون در به کارگیری این تمهیدات از نظرات وزیر خردمندش، فخرالملک بهره می گیرد و مجموعه ای از کارگزاران و عالمان او را در پیشبرد اهدافش یاری می رسانند. کسانی چون نویسنده تاریخ شاهی که بسیاری از اطلاعات ما در مورد ترکان خاتون، امروز از

برای اولین بار در تاریخ کرمان، جمعی از مردان قدرتمند و صاحب نفوذ، رأی به حاکمیت و سلطنت زنی می دهند که طبق سنت زمانه با صفت ترکان خاتون نامیده می شود. این اتفاق در سال ۶۵۵ ه.ق یعنی در زمانه تسلط مغولان بر ایران می افتد. ترکان خاتون که با عناوینی چون قتلغ خاتون و خداوند ترکان نیز خوانده می شد، دختری از قبایل ختایی در ترکستان است که در یکی از لشکر کشی های خوارزمشاهیان به اسارت درمی آید و در بازار برده فروشی توسط یک تاجر اصفهانی به نام حاج صالح خریده می شود. تاجر که به هوش فراوان دختر پی می برد، در آموزش او می کوشد. ادامه زندگی این دختر حکایت از این دارد که شهرت زیبایی و هوش و دانشش، مردان و لشکریان آن دوره را در تصاحب او به رقابت می اندازد. در حالی که تاجر اصفهانی به غیاث الدین خوارزمشاه، که در آن زمان در اصفهان حاکم است، شکایت قاضی شهر را می برد که چشم طمع به دخترش دارد، غیاث الدین، خود، دختر را خواستگاری می کند. پس از آن، غیاث الدین که در حال جنگ با براق حاجب، سرسلسله قراختایان کرمان است، خاتون را به دست معتمدی در شهر می سپارد. غیاث الدین توسط براق حاجب کشته می شود و طبق یاسای مغول، مدعی تملک خاتون شاه مغلوب می شود. در ادامه و با مرگ براق حاجب، قطب الدین محمد، برادرزاده وی، با ترکان خاتون ازدواج می کند. به دلیل همراهی دائمی قطب الدین با مغولان در جنگ ها، عملا این خاتون است که در کرمان به اداره امور حکومت می پردازد و تدبیر او در عرصه های مختلف مدیریت و سیاست، شرایط کرمان را بعد از سال ها بهبود می بخشد. این مساله فرصتی است برای قطب الدین که مجبور است به خاطر نشان دادن حسن نیت به ایلخان مغول، در کنارش بجنگد. در نتیجه، قطب الدین، او را که عملا در حال اداره امور است، ولیعهد خود می کند و این حکم را، پس از مرگ قطب الدین (۶۵۵ ه.ق)، بخش مهمی از رجال آن روز کرمان و حتی ایلخان مغول می پذیرند. گرچه به حکم عرف و سنت مردسالار در سیاست - به دلیل اینکه زن نمی تواند به طور مستقل پادشاه باشد - خاتون به نمایندگی از پسر

سیاست فرهنگ ترکان خاتون

ترکان خاتون با تاسیس مدرسه ای جامع، به ایجاد محفل علمی و اثرگذاری می پردازد که تا پیش از یک قرن استوار است. مدرسه جامع ترکان از حیث اهمیت و بزرگی و مجموعه فضلا و دانشمندانی که در آن به فعالیت مشغول بودند، دومین مدرسه جامع در تاریخ کرمان به حساب می آید



طریق کتاب او ممکن شده است، از جمله همین کار گزارانند. ترکان خاتون، با استفاده از نفوذ دخترش در دربار قآن، ایلخان مغول و دیپلماسی هوشمندانه‌ای که در جهت شفاف‌سازی روابط با ایلخان مغول به کار می‌بندد، به رابطه سیاسی مناسبی با دربار مغولان دست می‌یابد. این رابطه تاحدی است که دیگر حاکمان منطقه در مواردی که دچار اختلاف با مغولان یا با دیگر حاکمان هستند، از او به عنوان حکم استفاده می‌کنند و میانه‌داری وی برای همه مقبول و ضروری است. تثبیت موقعیت ترکان خاتون نزد مغولان موجب شده بود تا او شخصیت سیاسی و قدرتمندی در منطقه شناخته شود، به طوری که تغییر حاکمان محلی از جمله ملوک هرمز با کمک او امکان‌پذیر می‌شود. حاکمان محلی منطقه نیز برای حفظ و تثبیت موقعیت سیاسی خود، او را واسطه دربار ایلخانان قرار می‌دهند. بخشی از این سیاست منطقه‌ای ترکان خاتون از طریق تسلط بر راه تجاری در جنوب ایران میسر شد؛ مسیری که شاه‌رگ تجاری مغولان در ایران محسوب می‌شد. بر اثر سیاست‌های خاتون در هرمز و حمایت‌هایی که او در تثبیت موقعیت حاکم هرمز در مقابل رقبای دیگر به کار گرفت، عملاً حاکم هرمز تحت لوای حکومت خاتون کرمان قرار داشت. حمله مغول‌ها به ایران و شام و اختلاف میان فرزندان چنگیز، توجه تجارت جهانی را به اقیانوس هند و خلیج فارس جلب کرده بود. این امر برای قراخانیان کرمان فرصت مغتنمی بود تا برای حفظ جزیره‌های خلیج فارس، هزینه‌های جنگی نپردازند. اهمیت تجاری کرمان با دانستن این نکته روشن‌تر می‌شود که مغول‌ها در هجوم به ایران به ساحل خلیج فارس نرسیدند، به همین سبب تسلط قراخانیان بر جزیره هرمز می‌توانست راه تجارت را برای مغول‌ها باز نگه دارد (ترکمنی آذر، ۱۳۸۹: ۹-۱۱).

در بستر چنین دیپلماسی هوشمندانه‌ای، خاتون موفق به تقویت تجارت در منطقه می‌شود. برای محافظت از شهرها و روستاها از دستبرد یایغان و سارقان، فرمان می‌دهد «که در هر روستایی و ناحیتی حصاری استوار بسازند و فسیل‌ها بکشند»

(تاریخ شاهی، ۲۱۲). از طرف دیگر، تلاشی که در جهت ایجاد صلح و ثبات در منطقه می‌کند، باعث گسترش کشاورزی و آبادانی در مناطق تحت حاکمیت او می‌شود. تمهیداتی که برای ایجاد امنیت در منطقه تحت حاکمیتش به کار می‌بندد عملاً مسیر کرمان-هرمز را به مسیری امن برای کاروان‌های تجاری تبدیل می‌کند، کاروانسراها و موقوفاتی که برای آنها تخصیص می‌دهد، نیاز قافله‌های تجاری را تامین می‌کند و نتیجه آن، افزایش درآمد عمومی و بهبود تجارت در منطقه است.

بخش دیگری از تدابیر خاتون در راستای فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی است. در زمان‌های که حکما و اندیشمندان در ناامنی ناشی از بی‌ثباتی حکومت‌ها در محدودیت و محرومیت به سر می‌برند، ترکان خاتون با تأسیس مدرسه‌های جامع، به ایجاد محفل علمی و اثرگذاری می‌پردازد که تا بیش از یک قرن استوار است. مدرسه جامع ترکان از حیث اهمیت و بزرگی و مجموعه فضلاء و دانشمندانی که در آن به فعالیت مشغول بودند، دومین مدرسه جامع در تاریخ کرمان به حساب می‌آید. پیش از آن، در دوره سلجوقی، مشابه این مدرسه بازم توسط یک زن، مستوره، دختر ملک تورانشاه سلجوقی، با قریب به پنج هزار کتاب در علوم مختلف با مجموعه‌ای از اوقاف قنات‌ها و کشتزارها ایجاد شده بود که از این مدرسه اثری باقی نماند. مجموعه فعالیت‌ها و سیاستگذاری‌های خاتون بر بستر اقتصادی‌ای استوار می‌شود که این فعالیت‌ها و اثرات آن را ماندگارتر از حکومت بیست و شش ساله خاتون می‌کند. او با وجود اینکه در دوره‌ای حکومت می‌کند که نیروهای غالب -مغولان- مسلمان نیستند و خود او نیز یک نوکیش محسوب می‌شود، از سنت وقف که ریشه در باورهای اسلام دارد، به نحوی خلاقانه برای مدیریت اقتصادی حکومتش استفاده می‌کند.

وقف‌های ترکان خاتون

ترکان خاتون با اهداف مختلفی به تخصیص وقف‌ها اقدام نمود. اهداف اقتصادی، رفاهی و سیاسی او در کنار عقاید مذهبی‌اش

۸

بذر روشنگری

نگاره‌ای قدیمی از اسیر شدن ترکان خاتون توسط مغولان.

پیشرفته‌ترین الگوهای وقف

ترکان خاتون با اهداف مختلفی به تخصیص وقف‌ها اقدام نمود. اهداف اقتصادی، رفاهی و سیاسی او در کنار عقاید مذهبی‌اش باعث شکل‌گیری مجموعه‌ای از پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین الگوهای وقف شد

باعث شکل‌گیری مجموعه‌ای از پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین الگوهای وقف شد. این الگو در عین حال مشخصه‌های یک مدل زنانه مدیریت اقتصادی را نیز نشان می‌دهد. گرچه سنت وقف در تاریخ ایران باستان و اسلام بسیار پر سابقه است، خاتون از آن تدبیری اقتصادی و در واقع یک مدل اقتصادی بسیار کارآمد می‌سازد. با توسل به این مدل اقتصادی که بدون شک با مشورت و همکاری جمعی از نخبگان؛ وزرا و مشاورانش به آن دست می‌یابد، به نهادسازی‌ای اقدام می‌کند که تا قرن‌ها، تأثیرات مدنی‌اش را برجامی گذارد. اولین حرکت ترکان خاتون برای اجرای مقاصدش، با صرف مهریه‌اش (۱۰ هزار دینار) پس از مرگ شوهرش صورت می‌گیرد. او طی یک جلسه قضایی با حضور وکلای فرزندان قطب‌الدین و وکیل خودش، دعوی هزار دینار مهریه کرد. «وکیل مهد اعظم در روی وکلا فرزندان سلطان، در مجلس قضا ممالک، به هزار دینار صداق دعوی کرد و شهود عدل بر مصداق آن گواهی دادند و حکم و تسجیل قضات بدان پیوست» (تاریخ شاهی ۱۳۵۳: ۱۰۰). خاتون وجه این مهریه را در تکمیل ساخت بنای مدرسه‌ای هزینه کرد که در عین حال محل دفن همسرش قطب‌الدین بود و بخش‌هایی از آن در دوران قطب‌الدین بنا نهاده شده بود. نام این مدرسه را «مدرسه قطبیه» گذاشت که بعدها به «مدرسه عصمتیه» تغییر نام داد. ساخت مدرسه برای خاتون بسیار ضروری بود و او چنان در ساختنش، عجله داشت که سه روز در هفته به آن سر می‌زد و مراحل کار آن را زیر نظر داشت تا جایی که نهایتاً برای راه افتادن هر چه سریعتر مدرسه، به معماران گفت عمارت را با گچ آماده کنند و به همین دلیل پس از مدتی خراب شد و باز در مرحله‌ای دیگر دستور به کاشیکاری آن داد. معماری این ساختمان و به ویژه گنبد خاص آن، از زیبایی‌شناسی و معماری خاصی حکایت دارد که کم‌سابقه است. «ادوارد استک که در سال ۱۲۹۸ ه.ق ساختمان گنبد مرقد را دیده توصیف جالبی از آن ارائه داده است. به گفته وی، ساختمانی که بیشتر از همه جلب توجه می‌کرده، قبه سبز بوده که از ۴۰ مایلی دیده می‌شده است. او ساختار استوانه‌ای کل بنا را که گنبدش به طور کامل برپا بوده و سطح بیرونی‌اش با کاشی آبی تزیین شده بود، عجیب توصیف کرده است. استک ارتفاع این گنبد را ۴۰ پا و قطرش را ۳۰ پا دانسته است.» (تقوی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۸). شکل ظاهری این عمارت و نوع تزیینات به کار رفته در آن، بسیار منحصر به فرد است تا حدی که این عمارت را اولین نمونه کاشیکاری معرق در ایران می‌دانند. مقام تولیت این مدرسه از مسائل مهم حکومت ترکان خاتون بود. زیرا افرادی که در این مقام قرار می‌گرفت، خود، قدرت و مشروعیتی پیدا می‌کرد که می‌توانست به رقیب حاکم وقت تبدیل شود. در ابتدا به دستور خاتون، تاج‌المله و الدین سدید زوزنی از فقه‌های معروف حنفیه در مدرسه مشغول به کار شد. پس از وفات او در سال

۶۶۶ ه.ق، مولانا شهاب‌الدین پسر وی را جانشین پدر کرد. با وجود احترام و اکرامی که ترکان خاتون نسبت به شهاب‌الدین نشان داد، شهاب‌الدین بر ترکان خاتون تهمتی زد که در نتیجه آن، او را به زندان انداختند و برادرش را جانشین او کردند. اما خاتون بعداً دوباره او را بخشید و در همان مدرسه مسند تدریس صغه کتابخانه را به او واگذار کرد. با این حال، شهاب‌الدین که در اثر این اتفاق، کینه خاتون را به دل گرفته بود، پس از مرگ خاتون همه اوقاف او را باطل کرد. این عمل با ورود پادشاه خاتون، دختر ترکان خاتون با تنبیه و به زندان افتادن شهاب‌الدین پاسخ گرفت.

وقف‌های مربوط به امنیت راه‌ها و کاروانسراها

خاتون در سال ۶۷۳ ه.ق روستای کرمانشاهان را که منزلی در راه یزد است، احیا کرد و تمام آن را وقف هزینه‌های کاروانسرای این روستا نمود. روستای کائوک و روستای صوفیان از روستاهای رودان را با در نظر گرفتن حقوق کلیه افرادی که در آن زندگی می‌کردند، وقف حفاظت راه و بدرقه کاروان‌هایی که از آن مسیر می‌گذشتند، کرد. در این وقف قید شد که سی نفر سپاهی همراه با یک سرلشکر باید این مسئولیت را انجام دهند. در ازای این خدمت، از محل اوقاف، به هریک از سپاهیان سالی دو هزار من غله داده می‌شد و به سرلشکر این سپاه، سالی پنج هزار غله. در اقدامی دیگر مجموع سهام روستای راوور را وقف کاروانسرای کهناب افرادی که به آن رسیدگی می‌کردند، نمود. این موارد تنها بخش کوچکی از موقوفات وی به کاروانسراها و راهداران است. مجموع این اقدامات باعث امنیت راه‌ها و گسترش فعالیت‌های تجاری در این مسیر شد. در اقدامی مشابه، حکام مناطق همسایه نیز سعی می‌کردند با ایجاد کاروانسراها به رقابت با کرمان که در این زمان قطب تجاری ایران شده بود و از درجه معاملات تجاری به رفاه و آبادانی رسیده بود، بپردازند. اما تدابیر خاتون تنها منحصر به ایجاد امنیت راه‌ها یا کاروانسراها نبود بلکه این تنها بخشی از بدنه نظام سیاسی-اقتصادی بود که او ایجاد کرده بود؛ بدنه‌ای که ثبات و رضایت سیاسی-اجتماعی را ایجاد کرده بود.

موقوفات شهری

بخش زیادی از موقوفات ترکان خاتون به رفاه و سلامت شهری معطوف می‌شد. ایجاد دارالشفاء، حمام، مدرسه و مسجد و تخصیص منابع اوقاف به گروه‌های آسیب‌پذیر شهری، تأمین امنیت و رضایت ساکنان کرمان و مناطق اطراف را به همراه داشت. خاتون برای تأمین مخارج یک دارالشفاء، روستای ورک از جمله روستاهای کهنیشان، شورآباد در زرنند، بخشی از نخلستان در عبدالآباد خبیص را وقف کرد. در شرایط این وقف گفته شده است که برای طیب حاذقی که دائماً به معالجت امراض در دارالشفاء بپردازد، پنج هزار من گندم و صد



تدابیر و شیوه‌هایی که ترکان خاتون در مدیریت سیاسی و شهری به کار می‌گیرد، با تاکید بر ظرفیت‌های محیطی و ارزش‌ها و عقاید مردم تحت حاکمیتش، نمونه‌ای درخشان از یک مدیریت زنانه است

در کنار همه موارد مذکور فوق و موارد بسیار زیادی که بدون شک ثبت نشده و در نتیجه از یادها رفته، برخی منابع نشان می‌دهد گستره دید مدیریت اقتصادی وی بسیار عمیقتر از موارد به جا مانده از تاریخ است. در این میان، به موردی با عنوان «آش بارگاه خاتون» اشاره شده که از محل مالیات‌ها به دست می‌آمده و اینکه سالی صد هزار دینار از این محل به اهالی تحت قلمرو حاکمیت وی پرداخت می‌شد.

در حوزه مدیریت آب نیز اقدامات خاتون بسیار چشمگیر و نشان‌دهنده تلاش وی در ایجاد سیستم کشاورزی بهینه است. در بسیاری از مناطق، مبالغ بسیاری به حفر قنات و کاریز اختصاص می‌یافت. پاریزی به سازه‌های محکمی درون قنات مناطقی از کرمان، مثل خاتون آباد اشاره می‌کند که به منظور حفظ دیواره قنات از فرو ریختن و تخریب به کار رفته و نام‌های خاتونی بر روی آنها حک شده است. همچنین در چهار فرسنگی کرمان، بندی به نام بند هلاکو که به صورت سدی کوتاه با یازده متر ارتفاع و شش یا هفت متر قطر بین دو کوه و دره‌ای به عرض حدود پنجاه متر را می‌پوشاند بر روی آبی معروف به سیدی بنا شده که برای جلوگیری از سیلاب و ذخیره آب به کار می‌رفته است. اوضاع اقتصادی و عمرانی نشان از دولت رفاهی دارد که در آن حتی برای آسایش و فراغت عمومی نیز اقداماتی صورت می‌گرفته است. به عنوان نمونه در منطقه خبیص، به حوض آب گرم خاتونی اشاره می‌شود که مردم برای التیام و درمان بیماری‌های پوستی و استخوانی به آن مراجعه می‌کردند. گفته شده که چند سال پس از مرگش مقدار زیادی جامه برای فصول مختلف از خانه‌اش یافت شد و به بهای سنگینی فروخته شد. او این جامه‌ها را به فقرا و افراد نیازمند می‌بخشید.

بی‌شک توصیف سراسر ستایشگرانه‌ای که نویسنده کتاب تاریخ شاهی و منشی کرمانی در مورد ترکان خاتون می‌کنند، برآمده از اراده‌ی در تدبیر امور اقتصادی و سیاسی و فرهنگی به طور همزمان دارد. منشی کرمانی او را اینگونه توصیف می‌کند:

«ملکه‌ای بود مبارک سایه، بلند پایه، عصمت شعار، عفت دثار، عادل سیرت، ستوده خصال، عالی همت، والا نعمت. دولت او دولتی بود قویم و روز گارش روز گاری بود مستقیم، در ایوان سلطنت و مملکت بلقیس زمان گشت و در خدر عصمت و طهارت رابعه کردار و زبیده‌وار آمد.» (منشی کرمانی، ۱۳۲۸: ۴۰).

نویسنده حبیب‌السیر نیز در مورد او می‌گوید: آنچه را او در کرمان انجام داده است و خیرات و برکاتی که بر جای گذاشت یک‌دهم آن از عهده هیچ پادشاهی بر نمی‌آید (خواندمیر، ۱۳۸۰).

مرگ او در سال ۶۸۱هـ.ق در تبریز اتفاق افتاد. توجه او در رسیدگی به وضع علم و فرهنگ تا حدی بود که با مرگش «فضلا و علما را عمالمه تربیت از سر بیفتاد.» (منشی کرمان، ۱۳۲۸: ۵۲).

منابع تفصیلی در دفتر ماهنامه قلمرو راه موجود است.

دینار در سال، در نظر بگیرند. برای مسئول مالی که بر دخل و خرج نظارت کند دو هزار من گندم و بیست دینار زر، برای یک استاد عطار داروشناس که داروها را تهیه کند و به دارالشفای برساند، یک هزار من گندم و ده دینار و برای سه نفر خادم که در دارالشفای مقیم باشند و به تفقد و تعاهد بیماران و کوفتن و بیختن ادویه و داروها بپردازند، هر کدام هفتصد من گندم و شش دینار زر (تاریخ شاهی، ۱۳۵۳: ۱۷۹).

به غیر از مدرسه عصمتیه که یکی از مهمترین دستاوردهای فرهنگی خاتون با استفاده از موقوفات است، بخش دیگری از موقوفات خاتون معطوف به تامین مالی عالمان است. مواردی در تاریخ شاهی قید می‌شود که کل یک روستا وقف زندگی یک عالم شده و در عین حال قید شده که این شامل فرزندان آن عالم هم پس از مرگ وی می‌شود. به این وسیله اسباب تامین اقتصادی آن عالم را فراهم می‌کند. فقرای شهری نیز مشمول موقوفات او می‌شوند. توجه به کاهش آسیب‌های اجتماعی و مدیریت این آسیب‌ها نتیجه درک اجتماعی عمیق اوست. وقف روستاهای امش، بهر سلیمانی و صغوبچه از روستاهای بزرگ رودبار و جیرفت شامل شروطی است که در زمینه مدیریت شهری، بسیار پیشرفته محسوب می‌شوند. در بخشی از وقف‌نامه خاتون شرط می‌کند که هر روز، صد من نان به صد زن بیوه که ایشان را متعهد و قیمی (سرپرست) نباشد، بدهند. در مورد ایام نیز در شرایط وقف‌نامه مدرسه عصمتیه، قید می‌کند که تعدادی از ایام تحت حمایت اوقاف این مدرسه تحت آموزش مجانی قرار بگیرند. این شروط حکایت از نگاه عمیق او نسبت به طبقات محروم و در نظر گرفتن زنان و کودکان به عنوان دو گروه آسیب‌پذیر اجتماعی در اجتماع آن زمان دارد. در دورانی که مردان بدون نیروی نظامی و ثروت قادر به اداره زندگی و حفظ جان خود نیستند، زنان بیوه و کودکان یتیم وضعیتی بسیار سخت و پر آسیب دارند. در جایی که زنان، همچون خود ترکان خاتون، در جنگ‌ها به اسارت و کنیزی گرفتار می‌شوند، کودکان بابت مالیات به مغولان فروخته می‌شوند و سرانجام افراد در همه طبقات مبهم و ناپایدار است، زنان بیوه و کودکان یتیم از حمایت مالی حکومت خاتون بهره‌مند می‌شوند.

گروه دیگری از افراد که در بسیاری از وقف‌های خاتون مورد توجه قرار می‌گیرند، مسافرانند (ابن السبیل). این گروه بخش مهمی از فقرا را تشکیل می‌دهند. افرادی که از بستر حمایت خانواده و قبایل خود جدا می‌افتند و به دلیل از دست دادن مال و هجوم راهزنان قادر به ادامه سفر و بازگشت به موطن خود نیستند، با حمایت‌های جزئی می‌توانند موقعیت خود را تغییر دهند. در حومه گواشیر و بلوکات، روستاهای متعددی احداث کرد. روستای سرآسیاب و پترو که در شش فرسنگی در شمال گواشیر است از جمله آبادی‌های احداث شده توسط این بانو است. رباط کنار خندق خبیص (شهداد کنونی) را وقف در راهمندگان و ابن السبیل کرد.

استفاده خلاقانه از وقف

ترکان خاتون با وجود اینکه در دوره‌ای حکومت می‌کنند که نیروهای غالب - مغولان - مسلمان نیستند و خود او نیز یک نوکیش محسوب می‌شود، از سنت وقف که ریشه در باورهای اسلام دارد، به نحوی خلاقانه برای مدیریت اقتصادی حکومتش استفاده می‌کند

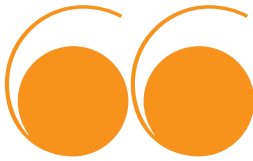
A painting of a man in 18th-century attire, including a brown coat, a striped waistcoat, and a blue scarf. He is holding a flag with the words "LIBERTÉ OU LA MORT" (Liberty or Death) on it. The background is a dark, stormy sky with a landscape of hills and a body of water in the distance.

قلمرو رفاه

فرهنگ

ژاک دونزولو در کتاب
«ابداع امر اجتماعی»، با
تبارشناسی کشمکش‌های
نیروهای متعارض جامعه،
سعی دارد نشان دهد که
چگونه «امر اجتماعی»
همچون یک مسئله از
جمهوری دوم فرانسه تا
پیش از جنگ جهانی اول
پدید آمد

تبارشناسی جامعه



مسئله سیاست اجتماعی امتداد بحث پایه‌ای‌تری است که ژاک دونزولو، «امر اجتماعی» می‌نامد. کم و کیف پیدا شدن امر اجتماعی در هر جامعه، منطق تاریخی خود را می‌طلبد. باید دید، آیا این کتاب، راه را برای باز شدن باب گفتگو در این راستا بر ایمان می‌گشاید؟

ایمان به پسند



روزنامه نگار

فرضی که بلافاصله پس از گذار از انقلاب، ماهیتش در تعارض‌ها و تفاوت‌های نیروهای موجود آشکار شد. بلافاصله پس از انقلاب، جمهوری در عمل «نه در هیئت یک پاسخ»، که «خود به مثابه یک مسئله» ظاهر شد؛ حال جمهوری «پیش از آنکه چاره کار باشد، یک چالش است» (ص ۲۱). در واقع باید گفت «جمهوری از درون دچار عارضه‌ای است به نام پرسش اجتماعی». با این حال، امر اجتماعی بود که آغازگر تاریخ واقعی جمهوری شد، به این صورت که اولین تعارض و کشاکش جمهوری دوم به امر اجتماعی گره خورد؛ برپایی کارگاه‌های ملی از شعارهای مهم جمهوریخواهانه و مردمی بود و همینطور پس از انقلاب، به اولین نیاز برابر خواهانه فضای پساانقلابی گره خورد؛ عملی شدن این وعده در واقع نوعی اعلام وفاداری با یکی از مهمترین و درونی‌ترین ایده‌های جمهوریخواهانه بود؛ در صف اول راهپیمایی مشتاقانه مردم در مقابل کاخ بوربن، کسیدیر (نماینده منتخب) و لامنه (کشیش سوسیالیست) دست در دست هم حضور داشتند و این حرکت نمادین نشانگر حساسیت توأمان سوسیالیستی (برابرانه) و جمهوریخواهانه (مردم‌سالارانه) فضای پساانقلابی بود. اما تراژدی اصلی، در پس همین هماهنگی و حساسیت ظاهری نهفته بود؛ نبرد خونین ژوئن فرانسه اتمام حجت با آرمان برابر خواهانه بود. مجلس از جانب جمعیت کارگری که جذب کارگاه‌های ملی تازه تأسیس شده احساس خطر می‌کند، کارگاه‌ها تعطیل و بخش زیادی از جمعیت به روستاهای اطراف فرستاده می‌شوند. ۲۶ تا ۲۷ ژوئن نبرد میان گارد ملی و کارگران پاریزی؛ هزار کشته، سه هزار شورشی اعدام و هزاران خانواده به الجزایر تبعید می‌شوند و جمهوری با پس راندن قسمی از خود، بر خودش پیروز می‌شود.

مسئله اجتماعی بعدی، مخالفت با بسط ظرفیت سیاسی به طبقات محروم بود؛ «اعطای این ظرفیت به کسانی که هیچ مایملکی ندارند که از آن دفاع کنند و هیچ بهره‌ای از اعمال این ظرفیت نمی‌برند، نتیجه‌ای ندارد جز اینکه عوام‌فریبی را دامنی می‌زند و توهمی سیاسی را در ذهن کسانی القا می‌کند که جز نیروی بازویشان وسیله‌ای برای زندگی ندارند و مالا ایشان را از تلاش سختکوشانه منحرف می‌کند.» و این طور بود که «لیبرال‌های مشروطه‌خواه بانگشت‌نما کردن دوران وحشت به عنوان سرانجام گسترش بی حساب مفهوم حاکمیت به کل مردم، می‌توانستند در عین مصادره دستاوردهای مدنی انقلاب، که عبارت از آزادی کار و تجارت بود، روح سیاسی آن را نفی کنند.»

نیروهای چپ و راستی

مسئله مخالفین با بسط ظرفیت سیاسی این بود که اکثریت که شرایط کافی - مالکیت بر سرمایه - را ندارند، از جرگه تصمیم‌گیرندگان کنار گذاشته شوند؛ زیرا فعالیت آنان، مخاطرات

دستکم دوسده است که «سیاست‌های اجتماعی»، در قالب درمان یا پیشگیری، صرفاً در کلام و گاهی در عمل برای برخورد با مسائل و معضلات عینی جامعه به کار گرفته شده‌اند. واضح است مسائلی که این سیاست‌ها حول آنها شکل گرفته که به تعبیری ناشی از شکل‌های ناهمگون و نابرابرانه بازتولید ثروت هستند، هنوز پابرجایند. این راهکارها برای مقابله با فقر، تن فروشی، بیماری‌های روانی اجتماعی و جسمانی، عدم دسترسی به آموزش، فقدان مسکن، جنگ و عوارض ناشی از آن، به آزمون گذاشته شده است. برپایی انجمن‌های نیکوکاری، خیریه‌ها، بنگاه‌های اقتصادی، جمعیت‌های مدد‌رسانی و غیره، یکی از مسیرهای ترمیمی و اغلب مورد علاقه محافظه‌کاران است. از دید منتقدان این روش‌های خودمختارانه، لیبرال‌های مهربان با این روش‌ها سعی در ارضاء تمایلات بشر دوستانه خود و سر باز زدن از مسئولیت واقعی خود در قبال جامعه دارند؛ این فعالیت‌های داوطلبانه در شکل عملی همچون سوپاپ اطمینانی عمل می‌کند، برای تضمین و حفظ نابرابری‌های بازتولید شده در جامعه. برخی از چپگراها، در مقابل منتقدان خودمختارانه کمک‌رسان به طبقات فرودست، سعی در تنظیم نقشه راه دولت، به عنوان متحدی در خدمت کلیت جامعه و تنظیم برابر تر ثروت بودند. این صورت کلی است که اغلب از نیروهای دو قطبی شده درون جامعه می‌شناسیم؛ شکل‌گیری سیاست‌هایی که صرفاً به یاری فعالیت و دخالت دولت در بازتولید ثروت شکل گرفته‌اند، و بی توجه به مناسبات اجتماعی موجود، رودرروی یکدیگر به نزاع سیاسی می‌پردازند. از نظر نویسندگان کتاب «بداع امر اجتماعی» اکتفا به این تحلیل، برای نشان دادن منطق متعارض درون جامعه ناکافی است. مسئله «سیاست‌های اجتماعی»، خود امتداد بحث پایه‌ای‌تری است که ژاک دونزولو، «امر اجتماعی» می‌نامد. کم و کیف پیدا شدن امر اجتماعی در هر جامعه، مناطق تاریخی خود را می‌طلبد. باید دید، آیا این کتاب، راه را برای باز شدن باب گفتگو در این راستا بر ایمان می‌گشاید؟ دوترو، برای نشان دادن چگونه زنده شدن منطق امر اجتماعی، به حد فاصله جمهوری دوم فرانسه ۱۸۴۸ تا نیمه قرن بیستم رجوع می‌کند.

از میان یک بحران

اما خود امر اجتماعی به عنوان یک مسئله، چه زمانی ظهور کرد؟ باید گفت دقیقاً پس از پیاده شدن «آرمان جمهوریخواهانه عصر روشنگری»، در فردای انقلاب ۱۸۴۸ بود که متولد شد. باز باید دید که اگر تولد امر اجتماعی با جمهوری بود، آیا جمهوری برای همه مسائل پیش‌رویش پاسخی درخور داشت؟ تصویر پیامبرگونه از جمهوری که با عملی شدنش به طور کلی بساط اشکال ناعادلانه و غیرعقلانی مربوط به نظم کهن برچیده می‌شود، پیش‌فرض مشترکی بود که انگیزه استقرار جمهوری دوم را فراهم آورد.



جدی برای نظام مردم‌سالارانه در پی خواهد داشت. این ادعا در تقابل با ایده جمهورخواهانه بالا بردن ظرفیت سیاسی «کلیت» جامعه بود؛ آرمانی که شکل گرفته، دیگر محو نخواهد شد. این تجربه مشابیهی بود که در مجلس اول پس از انقلاب مشروطه ایران شکل گرفت؛ پس از محدود شدن ظرفیت سیاسی به عنوان یگانه راه حفظ مردم‌سالاری از سوی گروه اجتماعی خاصی به ضرر اکثریت، گروه‌های اجتماعی رانده شده اعم از حمال و باربر، کارگرا و پادوها تا دهقانان بدون زمین با جمعیت بسیار زیادی، دچار سرخوردگی و یأس ناشی از رانده شدن از صحنه سیاسی شدند. نتیجه این سرخوردگی‌ها، بلافاصله در سال‌های بعدی و وقوع تحولات سیاسی آشکار می‌شود. کمترین نتیجه‌اش مربوط به زمانی است که این جمعیت‌های بی‌هویت شده، در هر رویدادی که بوی ناآرامی می‌دهد، یک بام و دوهوا شرکت کرده و به دنبال هر سخنی که شمایی از تغییر و دگرگونی با خود داشته باشند، خواهند رفت. در واقعه ژوئن، کارگران در مقابل دولت منتحبی که دیگر مورد اعتمادشان نبود ایستادند، ضربه بعدی که جمهوری خورد، چهار سال بعد در روی کار آمدن ناپلئون سوم و پایان تلخ تراژدی جمهوری دوم بود. روزهای پرشور ۱۵ مه به روزهای خونین ژوئن ختم شد؛ انتخاب موضع نظم از سوی مجلس، «ضامن نظام موردنظر صرفاً یک گروه» اجتماعی خاص به نفع اکثریت بود.

نتیجه اینکه تخیل سیاسی جمهوری رو به افول می‌رود؛ «دلسردی آن‌هایی که از بسط حاکمیت سیاسی، تغییر پایدار و آنی در وضعیت مدنی خود را چشم داشتند؛ و هراس و حتی هول آن‌هایی که دلواپس بودند نکنند اعمال این قدرت توسط مردم، به استقرار قدرتی از آن مردم پاریس و حاکم و باقی ملت بینجامد» (ص ۳۵). شکست جمهوری دوم در تلاش برای استقرار سوسیالیسم مردم‌سالارانه بود و حاکمیت به جمهوری رأی داد تا از رأی به سوسیالیسم خودداری کند. نتیجه این بود که جمهوری در مقابل سوسیالیسم قرار گرفت و بالعکس و این پرسش ظاهر شد که «چگونه می‌توان برای جمهوری که از افراد قوت لایموت‌شان را دریغ می‌دارد ولی از آنها می‌خواهد که جان خود را در راه دفاع از آن از دست بدهند، اعتباری قائل شد؟» نخستین بار در جناح چپ-سرخ‌ها- بود که دشمنی با جمهوری

ظاهر شد؛ چراکه جمهوری ابزار سرکوب را در اختیار قرار داده بود. انقلابی‌ها مایل بودند آرمان‌های روشنگری را از مشی مبارزه‌طلبانه خود حذف کنند. تضاد موجود، میان گروه‌های خارج شده از جمهوری «الگوی روسویی جامعه مبتنی بر قرارداد اجتماعی را که ناشی از اراده همگان و حافظ منافع هر یک از افراد است بی‌اعتبار ساخت» (ص ۵۰). نکته بعدی اینجاست که روسوگرایی هم جمهورخواهان، هم انقلابیون را با همه تعارضاتشان در بر می‌گرفت؛ اما اولین نشانه‌های تعارض میان نیروهای مرئی جامعه، دقیقاً از مسئله‌ای نشأت می‌گرفت، که روسو تقریباً در موردش هیچ نگفته بود؛ چگونگی کنترل منابع مالی و تقسیم کار. در عین حال، دولت روسویی همه چیز بود و هیچ چیز نبود، پس چطور می‌توانست پاسخ در خوری برای مسائل موجود داشته باشد؟

یکی از نتایج عدم وجود راهکارهای اجتماعی برای مسائلی که از درون در حال فروپاشاندن وضعیت هستند، رودر رویی فرد و دولت است. این فقدان آشکار، که با احتیاط می‌توان گفت وضعیت سیاسی جامعه ایران و فضای سیاسی دو قطبی شده از نمونه‌های بارز آن است، از منطق بی‌توجهی به سیاست‌های اجتماعی ناشی می‌شود؛ اینکه مسئله صرفاً چمبره زدن بر ساختار دولتی و اشغال حجم وسیعی از قدرت موجود نیست. آیا در نبود هیچ حائلی میان فرد و دولت، این امر (رودر رویی فرد و دولت) طبیعی، و حتی اجتناب‌ناپذیر نخواهد بود؟ وقتی هیچ نهادی خارج از دولت در کار شکل‌دهی سیاست‌های اجتماعی جامعه نباشد، فرد و دولت

همچون دو نیروی متخاصم رودر روی یکدیگر نمی‌ایستند؟ مارکس بزرگ شدن دولت را وضعیت ناگزیری ناشی از فقدان نیروهای سازمان‌دهنده جامعه مدنی، و شکست جمهوری دوم و استقرار دستگاه ناپلئون سوم را ناشی از بی‌هویی پیکره‌ای تکه شده جامعه می‌دانست؛ اکثریتی از یک اجتماع که هیچ هویتی اجتماعی مشخصی ندارند پس «چون نمی‌تواند از خود نمایندگی‌ای داشته باشد، کسی باید نمایندگی‌اش کند» (ص ۶۴). چه اجتماعی هویت مشخصی ندارد؟ جایی که تمامی مناسبات میانی موجود میان اجتماع و دولت، به صورت مستقیم مطالبه و مطرح می‌شود، نتیجه‌اش همین است که بازی دوگانه و حتی غم‌انگیز دولت بزرگ



۸

حق کار

همانطور که دونولو نشان می‌دهد اصلی‌ترین مسئله میان لیبرال‌ها و سوسیالیست‌ها از جمهوری دوم به بعد، بر سر حقوق کار بود. لیبرال‌ها معتقد بودند که کار، قراردادی فردی است میان کارفرما و کارگر. در مقابل، سوسیالیست‌ها انگشت بر مخاطرات و تهدیدهایی می‌گذاشتند که مدام در برابر نیروی کار قرار داشت، خسارت‌های جانی و مالی، در زمان انجام کار یا فرسایش بلندمدت و نهایتاً کهولت سن.

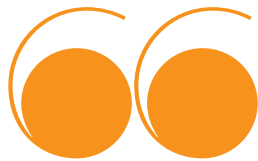


دور کیم بر پایه همین فرض، سعی دارد نشان دهد که تنها می‌توان در حوزه بازنمایی پیوندهای موجود دخل و تصرف کرد، نه ساختار بنیادین، که به صورت آنی و عامدانه قابل تغییر نیستند؛ «تظام‌مند کردن پیوندهای اجتماعی» به شکل «نه خیلی زیاد، نه خیلی کم». دور کیم سعی دارد به میانجی‌شناسایی رشته‌های تنیده شده میان حکومت و جامعه، شمولی به وجود آورد، برای گرد آوردن تعارض‌های حل‌ناشدنی انقلابیون و محافظه‌کاران. امتداد بحث دور کیم در ادامه نظریه‌پردازانی چون لئون دوگی و مریس آریو بسط پیدا می‌کند. هر دوی آنان سعی می‌کنند همبستگی اجتماعی را در مسیر جداگانه‌ای بسط داده، و نظریه کارآمدی از آن ارائه دهند. خصوصاً با توجه به پرسش‌هایی که پیش‌روی جمهوری سوم بود؛ چگونه می‌توان از همگون‌پنداری رشد دستگاه اداری با «دولتی شدن خزنده جامعه» پر هیز کرد؟ مسئله «اقتدار» در جامعه چه می‌شود؟ با پس زدن اقتدار از سر خداوندگار جامعه جدید چیگراها - دولت - چه بر سر نظم و «برابری» خواهد آمد؟ دولتی که در واقعیت بیشتر ساختمانی فلسفی دارد، و در بر هیچ بنای محکمی استوار نیست. دوگی با توسل به مفهوم همبستگی، فرد را به مثابه «کارکرد» در نظر می‌گیرد. مادامی که اشخاص، زیر نظر دولت به مثابه یک ناظر و یک واعظ، به مسئولیت خود عمل کنند، همبستگی پایدار می‌ماند. به طور مثال، طبقه سرمایه‌دار، هیچ حق مالکیت ذهنی‌ای ندارد که بتوان از آن دفاع کرد؛ ولی «مادامی که طبقه سرمایه‌دار به اجرای وظیفه محوله ادامه می‌دهد، زنده خواهد ماند. به مجردی که از آنها غافل شود، از بین خواهد رفت، چنانکه نجبا و کشیش‌ها در ۱۷۸۹ نابود شدند» (ص ۹۳)، اما چه کسی ناظر بر همبستگی موجود است؟ یا چه کسی ناظر بر خود دولت ناظر است؟ چگونه این همبستگی در مسیر بهبود وضعیت کل جامعه قرار خواهد گرفت؟ مریس آریلوی حقوقدان با اتکا به نظریه‌های دوگی، برای جبران خطاهای نتیجه‌گیری آراء او، مسیر دیگری را از همبستگی آغاز می‌کند. او نظریه «نهاده‌ها» را جایگزین فضای مبهم دوگی می‌کند. نهاده‌ها، بناهایی که قرار است کیفیت‌های ارزشی موجود در جامعه را در کنار دولت - که خود یک نهاد بزرگ است - و قانونگذارها بازتولید کنند؛ زیرا جامعه حرکت می‌کند، و این

مستبد، و یا دولت کوچک بی‌خاصیت و بی‌بوم و مزه تبدیل می‌شود به همه مطالبات اجتماع از حاکمیت موجود. در این وضعیت، نیروهای دست راستی و محافظه کار، به علت آزادی بیشتر در طرح شعارهای اجتماعی غیر عملی، که عملی شدنشان منوط به وجود تشکل‌ها، اتحادیه‌ها و کار نهادهای موازی دولت است، به سادگی نماینده جامعه بدون نماینده می‌شوند.

همبستگی اجتماعی، افسانه از دل واقعیت

خواست‌ها و انگیزه‌های اجتماعی گوناگون اعم از خواست تغییر وضعیت موجود، یا در مقابل ایستادگی برای حفظ آن، در درون بافت زبانی اجتماعی یک جامعه، و در حدود و ثغور تاریخی مشخصی شکل گرفته است؛ همان‌طور که از دل کشاکش نیروهای نماینده گروه‌های مختلف اجتماعی در جمهوری دوم بود که چپگرایی و محافظه‌کاری - با تفاوت‌های زیر مجموعه‌های داخلی‌شان - زاده شدند، «همبستگی اجتماعی» مشخصه‌ای بود که در حال و هوای اواخر قرن نوزدهم، در حکم پاسخی برای حل گره کور این تعارض‌ها مطرح شد. این شعار خیلی زود سر زبان‌ها افتاد و در سخنرانی‌ها و نشست‌ها مورد استفاده همگان قرار گرفت. همبستگی قرار بود خلأیی را پر کند، که مفهوم سست «قراردادهای اجتماعی» روسویی نتوانسته بود بر آن‌ها فائق آید و شکاف‌های به وجود آمده را حتی اندکی به یکدیگر نزدیک کند؛ «زیر تار و پود مناسبات خودخواسته فردی، که شکل قراردادی را تشکیل می‌دهد، واقعیت اجتماعی‌ای وجود دارد که همانا وابستگی متقابل همگان است. بدین ترتیب در سطح عمیق‌تری از قرارداد آزاد میان افراد، همبستگی اندام‌وار جامعه قرار دارد» (ص ۸۰). اینجاست که واقعیت اجتماعی، همچون رشته‌های نامرئی ولی موجود در اجتماع، که تمامی مناسبات موجود از آن متأثرند، توسط امیل دور کیم، و با تولد جامعه‌شناسی کشف می‌شود؛ جامعه بر اساس همین ساز و کار نامرئی و نادیدنی - ولی واقعی - استوار است، ساز و کاری که نمی‌توان آن را یکباره تغییر داد، نفی کرد و یا بر روی آن آسوده حرکت کرد؛ نظریه‌های انقلابی «مظه‌ری» از این ساز کار هستند، نه منشأ آن. این خطایی است که در آن علت، معلول تلقی می‌شود.



کتاب ابداع امر اجتماعی در سال ۱۹۸۶ نوشته شده و سعی در تبارشناسی مفاهیمی دارد که به شکل ملموسی بر قرن بیست و یکم نیز سایه انداخته‌اند

کار قرار داشت. خسارت‌های جانی، و مالی، در زمان انجام کار یا فرسایش بلندمدت و نهایتاً کهنوت سن. دعوای این دو اغلب در دستگاه‌های قضایی مسیر بسیار پیچیده‌ای و بی‌سرانجامی را می‌پیماید. مسئله دیگر این بود که کارفرما، کنترل‌کننده نظم بود و دوبار بسیار مهم در اختیار داشت؛ پلیس و زندان. استدلال کارفرماها نیز این بود، در صورتی که بنا به حکم، مجبور به پرداخت خسارت می‌شدند، دستگاه قضا خسارت را از اموال آن‌ها طلب می‌کرد. اما کارفرماها ادعا داشتند خسارت گرفتن از نیروی کاری که هیچ چیز ندارد، و در ثانیه‌ای غیب می‌شود و به نقطه دیگری کوچ می‌کند غیرممکن است. برای سرکوب چنین سرکشی‌ای، ابزار دیگری از اواخر قرن هجدهم تعبیه شد به نام مجوز کار، که در اختیار کارفرما قرار می‌گرفت و کارگر بدون آن اجازه تردد در شهر دیگری را نمی‌داشت.

شیوه بیمه‌ای، با اتکا به مفهوم همبستگی، پاسخی بود برای ارائه راهکاری عملی برای این چالش حل ناشدنی. بیمه، بر تکیه بر مفهوم تعهد عمومی، خسارات و مطالبات مشخصی را برای نیروی کار فراهم می‌آورد، که مبلغ آن از هزینه کلیت جامعه تأمین می‌شد و مشکلات نیروی کار و کارفرما را به شیوه غیرمستقیم پیگیری می‌کرد. شیوه بیمه‌ای، در صورت اجرای محکم و کارآمدش -همچون دولت بیسمارک- می‌توانست جامعه را از بخش زیادی از مخاطرات آتش برهاند؛ سلامت جسمی و روانی، و حق بر خورداری از درآمد در هنگام بیکاری و بازنشستگی. این حساسیت جامعه بود. شیوه‌های بیمه‌ای متکی بر مفهوم همبستگی، که آشکارا مدیون شکل‌گیری امر اجتماعی، و مشخص کردن نسبت اقتصاد و سیاست با آن دو است، ما را وارد مسائل قرن حاضر می‌کند. باید دید، امروز چند قدم از راهکارها و تجربه‌های اجتماعی پیشین جلوتر رفته‌ایم.

کتاب ابداع امر اجتماعی در سال ۱۹۸۶ نوشته شده و سعی در تبارشناسی مفاهیمی دارد که به شکل ملموسی بر قرن بیست و یکم نیز سایه انداخته‌اند؛ ترجمه این کتاب، در آغاز نبردهای تازه‌ای که از همان جنس تعارضات پیش است، می‌تواند گره‌گشا و فرصت مغتنمی برای بازخوانی وضعیت امروز باشد. چه در فضای سیاسی داخلی که کم و کیف معادلات اجتماعی، به انتظارات دوسویه فرد/دولت فرو کاسته می‌شود. عدم توجه به سیاست‌های کارآمد اجتماعی، که امتداد شیوه‌های بیمه‌ای اوایل قرن بیستم هستند، امروز به شکل گسترده‌تری گریبانگیر حاکمیت‌ها و جامعه هستند، منجر به مرز کشی‌ها و صف‌آرایی‌های ناهمبسته خواهند شد. نماینده‌ها، «احتضار» جامعه منفعل را نمایندگی می‌کنند، و مسائلی مثل آموزش، بهداشت، و حقوق اجتماعی در حدود شعارهای غیر کارآمد و سیاسی مطرح می‌شود. از این نظر، بازخوانی کار دونزولو بیش از پیش ضرورت خواهد یافت.

حرکت منوط به نظارت متحرکی است. چنین است که جمهوری سوم، در سطح نظری و حقوقی، درگیر بحث‌هایی از جنس دیگری از جدل‌های جمهوری دوم می‌شود، که البته در امتداد آنها شکل گرفته است.

هر چند که بحث دوگی و آرپلو به کشمکش نیروهای موجود بر سر کار کرد و چیستی دولت خاتمه نداد، اما صورت‌های جدید با مسائل سیاسی گره خورد، که امر اجتماعی را زنده‌تر از پیش کرد؛ جایی که سیاستمداری به نام لئون بورژوا در آن قرار گرفته است، مفهوم همبستگی نه به تعارض‌ها پایان داد، بلکه با گره زدن مشکلات لیبرال‌ها و سوسیالیست‌ها با امر اجتماعی، خصومت آن‌ها را دوچندان کرد. از نظر بورژوا، شعله این تعارض‌های خاموش ناشدنی است، به این دلیل که «عادت کرده‌ایم جامعه را بدوا اداره شده توسط حقوق در نظر بگیریم، نه وظیفه» (ص ۱۰۶). از نظر او انسان از بدو تولد متعهد است، نه به گروه اجتماعی خاص، یا دولت یا خانواده، بر کل پیکره‌ای که هستی‌اش حول آن شکل گرفته است؛ استدلال بورژوا بسیار شفاف و روشن است؛ لیبرال‌ها همه چیز را قربانی مفهومی به نام «فرد» می‌کنند، زیرا به فرد به عنوان یک ابزار در خدمت پیشرفت می‌نگرند. در عین حال، این مسئله نادیده انگاشته می‌شود، که جامعه یک کل است؛ هر آسیبی به گروه اجتماعی خاص در هر رده‌ای، در نهایت کلیت جامعه را مسموم خواهد کرد. در نتیجه افراد به یک کل بدهکارند، و اینجاست که لزوم اجرای سیاست‌های متعهدانه اجتماعی مشخص می‌شود. پس مسئله دین اجتماعی است، نه باجی که گروهی به نفع گروه دیگر خرج می‌کنند، و اجرای این سیاست‌ها یک تعهد و دین اجتماعی است که همه به یک اندازه بدهکارند، اما نه به یک اندازه طلبکار.

وقتی وارد قرن بیستم می‌شویم، بدون تردید به جنگ‌ها نظر خواهیم کرد. حتی به تاریخ خودمان که مناسباتش بسیار متأثر از وقایع بیرونی بوده‌اند. اما قرن بیستم، از منظر امر اجتماعی قرن به آزمون گذاشتن سیاست‌های اجتماعی است؛ جایی که مفهومی به نام بیمه سعی می‌کند در راستای مبحث همبستگی، -که ژاک دونزولو آن را افسانه واقعی ابداع دور کیم می‌خواند- تعارض‌ها را یکبار دیگر در خود حل کند. بیمه شاید، یکی از مهمترین پاسخ‌های همبستگی به تعارض‌ها باشد. اما از کجا این پیوند آغاز می‌شود؟ دور کیم ادعا داشت که با تأثیر بر محیط اجتماعی است که تغییرات ایجاد می‌شود، نه با انواع ابداعات اخلاقی و سیاسی (ص ۱۲۶) و شیوه بیمه‌ای دقیقاً در همین راستا تعبیه شده است.

شیوه بیمه‌ای چیست؟ همانطور که دونزولو نشان می‌دهد اصلی‌ترین مسئله میان لیبرال‌ها و سوسیالیست‌ها از جمهوری دوم به بعد، بر سر حقوق کار بود. لیبرال‌ها معتقد بودند، که کار، قراردادی فردی است میان کارفرما و کارگر. در مقابل، سوسیالیست‌ها انگشت بر مخاطرات و تهدیدهایی می‌گذاشتند، که مدام در برابر نیروی

V

ابداع امر اجتماعی

- ژاک دونزولو
- انتشارات شیرازه ۱۳۹۵
- ۲۵۶ صفحه
- ۱۶ هزار تومان



امر اجتماعی

مصاحبه با ابراهیم توفیق در مورد امر اجتماعی و خواست برابری خواهی در تاریخ معاصر ایران به بهانه انتشار کتاب «ابداع امر اجتماعی» اثر ژاک دونزولو

امر اجتماعی مفهوم گنگی است که جدل با آن اغلب ما را در نقاط تاریخی معینی فرو می‌آورد، که نیروهای متعارضی در کشمکش هستند تا به مفاهیم جامعه، دولت، سیاست و جامعه مدنی فرم و شکل دهند. در عین حال یکی از بنیادین‌ترین مفاهیم علوم اجتماعی در دو قرن اخیر، مسئله برابری خواهی است که در قالب مطالباتی، در میادین مختلفی از سوی گروهی نسبت به گروهی دیگر طرح شده است. نکته اول از ارتباط این دو مفهوم، یعنی برابری خواهی و امر اجتماعی درمی‌آید. نکته بعدی اما، با توجه به فرض تاریخی بودن هر دوی این مفاهیم، ما را وارد تاریخ اجتماعی خودمان خواهد کرد. با این حساب، با در نظر گرفتن رابطه مکانی و زمانی‌ای که این دو مفهوم با یکدیگر دارند، چگونه می‌توانیم در تاریخ معاصر ایران قدم بگذاریم؟ در این راستا با دکتر ابراهیم توفیق، استاد جامعه‌شناسی به گفتگو نشستیم.

اگر موافقید این‌طور شروع کنیم که شما «امر اجتماعی» را چگونه معنی می‌کنید؟

امر اجتماعی را می‌توانیم در آغاز، «فرم‌های ساختن مردم» معنی کنیم که البته این تعبیر نیازمند توضیح بیشتری است؛ چون در این تعبیر باید پاسخ دهیم «مردم» چگونه ساخته می‌شوند؟ یا از نگاه دیگر بگوییم، چگونه «فضا» و «جمعیت» موضوع حکمرانی قرار می‌گیرد. در این مسیر ما بالاجبار برای پرداختن به امر اجتماعی، باید مرز مشخصی میان حکمرانی و موضوع آن قائل شویم که هر دوی این‌ها از نظر من بدون یکدیگر غیر قابل توضیح خواهند بود. من امر اجتماعی را به معنی ساختن جمعیت‌های فهمم؛ فضایی از امکان‌ها که مردم در قالب جمعیت‌ها در آن شکل می‌گیرند. در

عین حال توجه کنیم که مناسبات قدرت همیشه به یک فرم خاص از مردم نمی‌انجامد، بلکه فرم‌های متنوعی بر ساخته می‌شود که شکل‌اش بسته به این است که در آن لحظه خاص، تناسب قدرت به چه صورت عمل کرده است.

آیا میان این برساننده‌ها و برساخته‌ها رابطه علت و معلولی برقرار می‌کنید؟ یا رابطه‌ای دوسویه، و در کشمکش با یکدیگر می‌بینید؟

من رابطه علی‌ای میان برساخته‌ها و سازنده‌ها نمی‌بینم، زیرا وقتی می‌گوییم سرزمین و جمعیت، در واقع در مورد ابژه‌هایی حرف می‌زنیم که مقاومت دارند و نیرویی به مناسبات قدرت‌ها وارد می‌کنند؛ مردمی که ساخته می‌شوند، در واقع، برون‌دادی از نقشه‌هایی هستند که در مقاطع و لحظاتی خاص، از بالا برای فرم‌دهی جمعیت‌ها طرح شده است که الزاماً نتیجه مدنظر را به همراه ندارد. آن برون‌داد، در واقعیت چیزی است که در عمل اتفاق افتاده، نه نقشه‌ای از پیش تعیین شده؛ چرا که نقشه با ماده‌ای سروکار دارد که از خود مقاومت نشان می‌دهد. چگونگی این مقاومت، بحث دیگری است و در مطالعه‌های موردی قابل بررسی است. ما اگر چنین رابطه‌ای در لحظه را در نظر بگیریم، در سطح سوژه‌سازی، و یا متقابلاً ابژه‌سازی - خواهیم ماند. ما همیشه با وضعیت‌هایی مواجه‌ایم که نتیجه تناسب قوایی هستند که در کشاکش نیروها و قدرت‌های متنوع شکل گرفته‌اند. پس نباید برون‌داد این کشاکش را به مثابه یک «فرآورده» صرف دید بلکه باید به آن به چشم یک «فرایند» نگرست. این نوع نگاه بسیار دشوار است و زبان غالب علوم اجتماعی اغلب از بیان این موضوع ناتوان می‌ماند. ما همیشه پدیده‌ها را برای مطالعه منجمد می‌کنیم، در صورتی که در این حالت، پدیده‌ها خلاصه شده و پایان یافته‌اند. حرف من این است که لایه‌ها و سطح‌هایی از نیروها در این وضعیت خلاصه‌سازی دیده نمی‌شوند و به بیرون از عرصه «دیدن» هدایت می‌شوند. اما این نیروها چون واقعی هستند، امکاناتی را در درون خودشان حمل می‌کنند؛ جریان‌هایی که چون در نظم موجود منعقد نشده‌اند، نادیدنی می‌شوند.

می‌توانیم بگوییم که خود عمل دیدن و مشاهده نیروهای حاشیه‌ای - فرودستان یا هر نام دیگری -، چون از دل نظامی شکل می‌گیرد، -منظور همان نظام دانش است- توانایی تشخیص امکان‌ها و فرم‌های متنوع آن‌ها را ندارد. چون به هر صورت ما که رابطه دیداری بلاواسطه‌ای با پدیده‌ها نداریم و ناچاراً آن را از دورن نظم دانشی مشخص می‌بینیم، که برخی امکان‌ها را برجسته، و به گفته شما برخی را نادیدنی می‌کند. در این صورت رابطه دانش با سلسله مراتب قدرت و نیروهای پس‌رانده شده چیست؟

اول باید ببینیم از چه قدرتی حرف می‌زنیم. نباید بگوییم جایی که قدرت هست، باید بگوییم جایی که قدرت بیشتری هست. به طور مثال، شهرسازها طرح‌های تفصیلی می‌نویسند که نتیجه عمل آمدن نقشه ذهن آن‌ها است؛ نقشه‌هایی که با اهداف و ایدئولوژی معینی در نسبت با ترقی، توسعه و غیره گره خورده است. اهداف این طرح که می‌تواند صورت‌های متفاوتی داشته باشد، نسبتی دارد با نقطه‌نظر ایدئولوژیک آن‌ها؛ اما تصویر شهر آنگونه که هست، یا می‌شود، هیچ‌گاه دقیقاً انطباق ندارد با آنی که در نظر طراح بوده است. این فاصله موجود، ناشی از منافع گوناگون نیروها و مقاومتی است که ابژه‌های نیرو از خود نشان داده‌اند. شما به زاغه‌نشینی‌ها توجه کنید که عموماً هیچ‌گاه در طرح‌ها و نقشه‌های شهرسازی از پیش موجود نبوده‌اند. اگر به حرف شما برگردیم، خود طرح و نقشه نیز نتیجه فهم معینی از مناسبات قدرت در نسبت با وضعیت موجود بوده است به طور مثال، دولت اجتماعی شهر را طوری طراحی می‌کند، اما جایی که این نرم نباشد - دولت اجتماعی - میل دیگری در نقشه‌ریزی شهری عیان می‌شود که به تبع نتیجه متفاوتی دارد. ما در اینجا با دگر دیسی‌هایی در خود مسئله «بازنمایی» روبرو هستیم. چگونه منافع بازنمایی می‌شوند؟ اگر نظم دانش را بپذیریم، باید بگوییم با مناسبات قدرت نسبتی دارد، در عین حال خودش از هستی‌ای برخوردار است که بخشی از خودش را به بیرون تحمیل می‌کند؛ برای فهم بهتر این رابطه، باید توجه کنیم که خود ایده طراحی شهر، مقدم است بر شکل‌گیری نقشه‌ریزی؛ جایی که انسان تصور کرده است، شکلی از پیشرفت وجود دارد که می‌توان با طرح‌ریزی و شکل دادن به جمعیت‌ها و فضا به آن دست یافت. پس ایده پیشرفت باید از قبل موجود می‌بود تا این مسئله امکان پذیر شود. این تصورات همیشه در طول تاریخ وجود نداشته و ایده‌ای دکارتی مبتنی بر فرض وجود ابعادی بیرون از من است که به این تلقی هستی داده است. پس نظام دانش هم مؤثر از قدرت است، هم مؤخر آن.

اگر به صورت موردی نگاه کنیم، نسبت شکل‌گیری این مفهوم، - توسعه، فرم‌دهی - با نظام دانش و نیروهای موجود جامعه‌مان را چگونه باید ترسیم کرد؟

ما در حال حاضر با بازنمایی‌ای از واقعیت روبرو هستیم، ناشی از نظام دانشی رسمی، - که البته بازنمایی‌هایی هستند به صورت جزئی، که صورت‌های پیچیده‌تری ترسیم می‌کنند - که به طرز ساده‌انگارانه‌ای - بگوییم کاریکاتوری بهتر است - اصرار دارد صورت ساده‌ای از یک واقعیت بسیار پیچیده به ما ارائه کند. ما مدام با این گفته مواجه هستیم که ما در میان دو گانه «اصلاح‌طلبی» و «استبداد» سر می‌کنیم. این شاید بنیان یا اصل این تلقی ساده‌انگارانه باشد. این طرز تلقی، موجب به حاشیه راندن موقعیت‌های گوناگون می‌شود؛ حتی موقعیت‌های نزدیک به این دو گانه، صرفاً در شرایطی دیدنی



امروز برای ما دیدن فضاهایی امکان‌پذیر شده که در بیست سال پیش ممکن نبود. حتی اگر از تاریخ‌نگاری سنتی مان ناراضی بوده باشیم، به سختی می‌توانستیم در مورد آن حرفی بزنیم

و اشرف، که نمایندگان باز‌نمایی تاریخ مدرن ما هستند؛ این‌ها به لحاظ تأثیرگذاری بسیار رفیع‌اند و دیگران عموماً در مقایسه با ایشان تعریف شده و در سطوح نازل‌تری می‌ایستند، اما در مجموع می‌توان گفت منطق‌شان یکی است.

این منطق چیست؟

این است که تاریخ گذشته ما تاریخ «سکون» است؛ تاریخ استبداد است در نتیجه نمی‌توانست مدرنیته را امکان‌پذیر کند. برخلاف تاریخ غرب که این دینامیسم را داشته است. در نتیجه ما در مواجهه با غرب، در واقع گروهی از ما که می‌شوند دیوانسالاران، روشنفکران و امثالهم - با همه گرایش‌های مختلف‌شان - درمی‌یابند که «ما عقب مانده‌ایم». از اینجا به بعد ما می‌توانیم تاریخ عقب‌ماندن و طرح عبور از آن را ترسیم کنیم. نتیجه این منطق می‌شود پیشینه‌اشرف، کاتوزیان و آدمیت و سایرین؛ گذشته به مثابه سنتی ساکن، آینده‌ای که در جای دیگری متحقق شده و ما را متوجه وضعیت بینابینی می‌کند که در آن قرار گرفته‌ایم؛ «وضعیت گذار». در ادامه نتیجه منطقی این بحث این است که اگر موفق نشده‌ایم، اگر مدرن نشده‌ایم، به این دلیل است که در این گذار، نیروی اصلاح‌طلب دائماً از نیروی تاریخی استبداد شکست خورده و نیروی سکون دوباره و دوباره بازتولید می‌شود. همه چیز فرو کاهیده می‌شود به نزاع استبداد و اصلاحات. اما در مقابل، ما در تاریخ‌نگاری انتقادی با نوعی بسط‌گانگی مواجه هستیم؛ با کثرتی که دیگر در این مدل نمی‌گنجد. اینکه این تاریخ‌نگاری جدید آیا موفق شده است تصویر متفاوتی ارائه دهد یا نه؟ می‌توانیم بگوییم هنوز نه، اما حداقل کاری که کرده، یا در حال انجام آن است، زیر پای منطق تاریخ‌نگاری پیشین - که اینجا اسمش را بگذاریم تاریخ‌نگاری، یا «جامعه‌شناسی عقب‌ماندگی» - را خالی کرده است. به عنوان نمونه، من کار عباس امانت، افسانه نجم‌آبادی و محمدحسین توکلی طرقی و بسیاری دیگر را در این طیف قرار می‌دهم. در نتیجه امروز ما دیدن فضاهایی امکان‌پذیر شده که در بیست سال پیش ممکن نبود. حتی اگر از تاریخ‌نگاری سنتی مان ناراضی بوده باشیم، به سختی می‌توانستیم در مورد آن حرفی بزنیم. اما چه چیزهایی ناپدید شدند؟ منظور من از «تاریخ»، زمان «حال» است؛ راستش من چندان به «گذشته»، به خودی خود علاقه‌ای ندارم، چون تاریخ‌نگار نیستم. گذشته از این نظر برای من ارزشمند می‌شود که در لحظه حال وجود دارد. با این حساب، گذشته‌ای که کاتوزیان فرامی‌خواند، با گذشته‌ای که من فرامی‌خوانم یکی نیستند.

با این حساب، آنچه در روایت‌ها بیرون مانده، به همان اندازه - حالا بیش یا کم - در امروز مؤثر است. یعنی امروز باردار این گذشته‌ای است که به صرف یک یا چند روایت مسلط، دیده نمی‌شود.

دقیقاً همین‌طور است. در مواجهه تاریخ انتقادی از سویی و جامعه‌شناسی عقب‌ماندگی از سویی دیگر، واقعیت‌های بسیاری

می‌شوند که جایی به نسبت این دو و در میان‌شان گنجانده شوند؛ مثل نسبت‌های «میان‌رو»، «تندرو» و غیره؛ چیزی بیرون از این دو گانه وجود ندارد. به هر حال، نظام دانش ما هم در شرایط معینی به این نوع تصور رسیده است. این آغاز البته صورت‌بندی جدیدی است از جدل‌هایی که در پیش از انقلاب مشروطه شکل گرفت. در این دوره، اتفاقاً یک «سیالیت» و گشودگی‌ای موجود است که به تدریج تنگ و بسته می‌شود. این گشودگی همان فضای امکان‌های موجود است، که تنها یک یا چند امکان از میان آن‌ها محقق می‌شود. که چرایی‌اش را می‌توان به صورت تاریخی توضیح داد. اما مسئله این است که خود گذشته، یا دوره مورد نظر از درون این امکان بازخوانی می‌شود. همه سیالیت موجود، به یک رابطه یا نوعی رابطه علی‌خلاصه می‌شود که ما در نقطه پایانش قرار بگیریم. به عبارت بهتر، می‌خواهم بگویم نخبگان تاریخ را طوری روایت می‌کنند تا جایگاه «سوژگی» خودشان در آن لحظه مشروع شود.

بهتر نیست بگوییم طوری می‌بینیم که می‌توانیم؟

بله، به یک تعبیری همین‌طور هم هست، یعنی روایت‌کنندگان به دلایل معینی آن‌طور می‌بینند که همان امکان دیدن‌شان است. نه به این معنی که بخواهند آگاهانه فریب بدهند، یا دروغ بگویند - مسئله توطئه یا دسیسه نیست - چیزهایی همنشین شدند تا راوی بتواند «جایگاه سخنی» بدست بیاورد. جایگاه سخن منظوم همان نقطه‌ای است که جهان را از آن نگاه می‌کنیم. در یک نگاه غایت‌شناختی، گذشته را آنچنان می‌نویسید که به شما بینجامد؛ در نتیجه سیالیت و گشودگی آن لحظاتی را که تاریخ‌ش را می‌نویسید، از بین می‌برد. همان‌طور که فوکو می‌گوید، این معضل اصلی تاریخ‌نگاری سنتی است، صرفاً مربوط به ما هم نیست.

در تاریخ ما، نطفه اصلی این شکل بازخوانی، چه زمانی بسته شد؟

فکر می‌کنم ما هنوز وامدار نگاهی هستیم که در دهه چهل و پنجاه شکل گرفت. باید به این نکته دقت کنیم که چرا در این دوره، در پیش یا پس از آن نه؟ ما اکنون از پشت این قرائت مسلط است که دوران مدرن مان را می‌خوانیم و برای احیای سیالیت گذشته، باید نقدی بر این جریان مسلط داشته باشیم؛ این شکل روایت، چه نوع «دیدنی» را ممکن می‌کند و چه دیدنی را ناممکن؛ فارغ از اینکه این نوع نگاه چه کار کردی داشته، چه منفعتی با این نوع دیدن گره خورد، توجه به خود این مسئله که این قرائت تاریخی، چه واقعیت‌هایی را پشت نگاهشان پنهان کردند. فکر می‌کنم تاریخ‌نگاری انتقادی ما، حدود دو دهه است که خراش‌هایی - هرچند سطحی - بر این شکل روایت‌گری وارد کرده است. شاید تعبیر «امور فراموش شده» برای این تاریخ‌نگاری انتقادی بی‌جانباشد، چون عملاً مشغول عیان کردن امکان‌هایی هستند که در زیر روایت‌های غالب پنهان مانده‌اند. روایت‌های غالب منظوم از سویی آدمیت و از سوی دیگر کاتوزیان

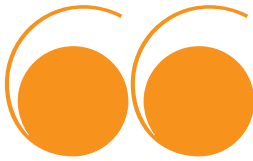


روشن می‌شود. به عنوان مثال در زمان وقوع مشروطه، مجلسی شکل می‌گیرد، بلافاصله انجمن‌های ایالتی و ولایتی از طرفی، و انبوهی از انجمن‌های شهری تشکیل می‌شوند که همه این‌ها در صحنه سیاسی و اجتماعی فعالند و نقش بازی می‌کنند که به صرف حضور پرنگ‌شان است که در تاریخ‌نگاری سنتی هم دیده می‌شوند. اما حتی با وجود کارهای خوبی که در این زمینه انجام شده -مثلاً ژانت آفاری، هما ناطق یا کاوه بیات- ما هنوز هیچ چیز در مورد موجودیت انجمن‌ها نمی‌دانیم؛ چرا که تاریخ‌نگاری غالب طوری ذهن ما را تربیت کرده و فرم داده که ما ذاتاً فاقد چیزی به نام جامعه مدنی، تشکلات و انجمن‌ها هستیم. تاریخ ما فقط قدرت استبدادی می‌شناسد. در مقابل این قدرت استبدادی، ما یک توده بی‌شکلی داریم که حتی اگر در اسناد وجود دارند، ذیل قدرت قاطع استبداد تعریف می‌شوند. در نتیجه ما با پدیده‌هایی مواجه می‌شویم که توضیحی برای‌شان نداریم؛ قرار بر این بوده که ما جامعه مدنی نداشته باشیم، انجمن نداشته باشیم و وقتی این‌ها را در قالب اسناد و شواهد موجود می‌بینیم، از درک و توضیح‌شان عاجز می‌شویم. چون به ما گفته شده که تاریخ ما، تاریخ استبداد است و هیچ سازوکار حکومتی‌ای در آن وجود ندارد.

می‌توانیم بگوییم چون انجمن‌های شهری روستایی - یا پدیده‌هایی از این دست- که در نظام دانشی موجود قابل شناسایی و بررسی نیستند، در ساختار قدرت، یا قدرت‌ها -چه در ساز و کار دولتی، چه برنامه‌ریزی اجتماعی- نیز به رسمیت شناخته نمی‌شوند؟ این‌ها بخشی از نیروهای موجود بوده‌اند که موجودیت‌شان در هیچ برنامه‌ای در نظر گرفته نمی‌شود، اساساً وجودشان ما به تردید است.

بله همین‌طور است. اینکه نه اینجا حضور دارد، نه آنجا، نسبی -نه الزاماً علی- میان‌شان برقرار است و اتفاقی نیست. در تاریخ‌نگاری سنتی، از انجمن‌ها -چه ایالتی، ولایتی، چه شهری- عموماً با عنوان «تندرو» یاد می‌شود که نمی‌گذارند حکومت قانونی -که روشنفکران و دیوانیان اصلاح‌طلب بانیان آن هستند- شکل بگیرد. در واقع بنا به این تعبیر، فعالیت‌های انجمنی «مزاحم» قانون و اصلاحات است. این مزاحمت فرض‌هایی در پس خود دارد. ما ملتی هستیم واقع در سرچهارراه، و جمعیت هم حاصل‌ضرب گروه‌ها و قومیت‌های متنوعی است؛ از عرب و ترک و کرد و عجم، که «بی‌تربیت» هستند و اگر شورش کنند، در بهترین حالت فقط «مستبد» را کنار می‌زنند، نه «استبداد» را. پس این مزاحم‌ها بایستی پس زده و کناری گذاشته شوند. اگر نگاه کنیم، در این نقطه، امکانی وجود دارد با رابطه تأثیر و متأثر متقابل میان مجلس ملی و مجالس محلی. پس واضح است که نیروی اجتماعی‌ای پشت این کشمکش وجود دارد. این مسئله در بررسی خود جامعه‌شناسی عقب‌ماندگی هم مشهود است. این نیرو، به زبانی دیگر، می‌خواهد

ساختار امپراتوری را «مدرنیزه» کند. پشت این نیرو، نیروی اجتماعی برابری طلبی پنهان شده که واجد کثرت دینی، زبانی قومیتی‌ای است که نه تنها معلوم، که لازمه ساخت امپراتوری است. اما در بازخوانی تاریخی ما، این مسئله به عنوان امر غیرعادی، و غیرطبیعی و به عنوان نتیجه حمله مغول و عرب و غیره در نظر گرفته می‌شود، «امریطبیعی»، «غیرطبیعی» خوانده می‌شود و نیروهایش به عنوان نیروی غوغاگر در نظر گرفته می‌شود. به این صورت است که این امکان، به عنوان امکانی «غیرمشروع» تلقی می‌شود. اگر نگاه کنید خواهید دید که مثلاً آقای سریع‌القلم، چیزی جز این ادعاها مطرح نمی‌کند. پس سؤال شما را می‌توان این‌طور پاسخ داد که این امکان‌ها به عنوان نیروی عینی و کاملاً موجود در نظر گرفته نشده و در بازخوانی تاریخی هم به حاشیه رانده می‌شوند. به همین دلیل ما از دسترسی به آن واقعیت‌ها عاجزیم، ولی از همین خرده‌ای که در خود جامعه‌شناسی عقب‌ماندگی منعکس شده، به راحتی در می‌یابیم که تازه یک جدل و کشمکش در حال شکل گرفتن است. به طور مثال فردی در حال مذاکره با شاه است و گلایه می‌کند که این‌ها -انجمن‌ها- بازی ما را به هم می‌زنند. در این لحظه، هنوز کلام نفی در این گلایه‌ها دیده نمی‌شود. چرا این‌طور فکر می‌کند؟ چون آن فرد در دایره منظر خاصی شکل‌گیری دولت مدرن را خوانش می‌کند. باید بازی در دست عده‌ای از نخبگان باشد تا آن را تنظیم شده پیش ببرند. در این خواست عمومی شکل‌گیری دولت ملت مدرن، ما حداقل با صورت و ایما متفاوت روبه‌رو هستیم که در آن لحظه تاریخی به طور عینی وجود دارد. اینکه این تمرکزگرایی غلبه می‌کند، حاصل بسیاری از وقایع و اتفاقات است که می‌شود توضیحش داد؛ روس هست، انگلیس هست، تحولات داخلی هست و بسیاری از گرفتاری‌های دیگر که نیروها را تحریک می‌کند تا به سمت این ایده بروند که باید یک حکومت متمرکز داشته باشیم. چون به خود ملت نمی‌شود اتکا کرد؛ اینجا به جابه‌جایی از تعریف «مردم» اتفاق می‌افتد. در انقلاب مشروطه و تا پیش از آن، خود مردم به قولی رمانتیک تعریف می‌شوند؛ در نگاه باستان‌گرا، می‌گویند ایرانی‌ها اگر برگردند به سنت‌های قدیم خودشان، بهترین مردمان هستند و از این قبیل تعریف‌ها. پس از شکست‌ها، ناکامی‌ها و خلاصه انواع غائله‌ها، این مسئله مطرح می‌شود که این مردم در ذات خودشان خوب هستند و به خاطر تعرض بیگانگان است که خصوصیات خودشان را از دست داده‌اند. پس احتیاج به یک



یک نیروی برابری طلبی وجود دارد که از متن یک جامعه‌ای متکثر به لحاظ فرهنگی، زبانی و قومیتی، برمی‌خیزد که در تاریخ معاصر ما همواره نقش بازی کرده است



همیشه خطر این است که مقولات ذات‌گرایانه فهمیده شوند. در این تلقی، ذات است که شروع می‌کند به مقاومت برای احیاء حقوق از دست رفته‌اش. در صورتی که اگر اجتماعی نگاه کنیم، زن و مرد که بر ساخته‌های روابط تاریخی، اجتماعی - نه به معنای بیولوژیک، بلکه به معنایی که ما در روابط با آن روبرو هستیم - خاص هستند. یا کاروسرمایه همین‌طور. با این حساب، اگر زن بودن را بر ساخته در نظر بگیریم، این مفهوم در تهران و سسندج کاملاً متفاوت از یکدیگرند، یا در شمیران یا حتی منطقه هجده. شما با ذات‌هایی مواجه نیستید، بلکه با «جاهستی»‌هایی روبروید که از بالا به پایین شکل داده شده است. برگردیم به همان نقشه کشیدن یا فرم دادن؛ شما اگر سرزمین‌ها را بخواهید به ایزه قدرت در بیاورید، خود جمعیت یا مردم که یک مفهوم عمومی است و کاری نمی‌کند. شما باید با جزء جزء کردن، جمعیت‌ها را بفهمید. برای تعریف کردن و فهمیدن ایزه‌ها - که گفتیم مقاومت دارند و ایزه صرف نیستند - باید مرزی میان‌شان یافت، یا شکل داد که فهمیده شوند.

یعنی می‌گویید در نسبت با این مرزها، تقسیم‌بندی‌ها و اولویت دادن برخی به برخی دیگر، کلیت فهمیده می‌شود؟

بله، ببینید این لحظه‌هایی است که قومیت، ملیت، جنسیت، نژاد و طبقه معنای می‌شود. این‌ها ذات‌گرایانه تلقی می‌شوند تا بتوان به انقیاد در آوردشان. در این تعریف کردن‌ها، به یک معنا آن‌ها از وضعیت تاریخی‌شان جدا می‌شوند. تاریخ انضمامی آن‌ها همیشه یک تاریخ فضایی است، چرا که در فضاهای معینی شکل گرفته و رسوم و آداب معینی دارند. برابری طلبی که من مراد می‌کنم، در یک لحظه معین متأثر از همه این روابط است. همه این روابط در چگونگی «شدن» افراد نقش بازی می‌کنند. ویژگی حکمرانی بر جمعیت و سرزمین عملاً این است که باید همه این اجزاء را از تاریخ واقعی‌شان جدا کند و در تاریخی مفروض بریزد و به ذات بدل‌شان کند، آن وقت است که می‌شود گفت یک کرد هم یک مرزبان خوبی است، هم نجیب است و هم موجودی خطرناک. این امر با منتزع کردن «کرد بودن» از یک «جا-هستی» معین ممکن می‌شود؛ جا - هستی‌ای که تاریخ خودش را دارد و در فضا جاری است. برابری طلبی‌های ما که از نظر من به همان دیسکورس اصلاح‌طلبی منسوب‌اند - شما می‌توانید دیسکورس انقلابی بنامیدش - بر تصویری انتزاعی از مردم مبتنی‌اند که مردم را به شکل ذات‌هایی معین متصور می‌شود و نه مردمان آن گونه که هستند. در واقع برابر طلبی این جامعه از درون بسگانگی‌اش در نمی‌آید که اگر می‌آمد، باید بر اساس پذیرش «تفاوت» ممکن می‌شد.

یک نکته، آیا گفتن جمله «مردمان آن گونه که هستند» خودش باز طبیعی فرض کردن این مردم و نسبت دادن یک ذات، به آنها نیست؟ مگر خودشان حاصل مناسبات

دولتی است که این‌ها را تربیت کند تا تبدیل به «ملت ما» بشوند. اما در کشمکش مجلس اول با انجمن‌های ولایتی، تعریف مردم چیز دیگری می‌شود. اما آن معنا از بین نمی‌رود، اگر چه تعریف نمی‌شود؛ این یکی از معضلات تاریخ‌نگاری ماست که آن رابطه «دیسکورسیو» نمی‌شود. در صورتی که آن رابطه در عمل دارد نقش‌آفرینی می‌کند ولی زبانمند نمی‌شود. هیچ نظریه‌پردازی این رابطه را تبیین نمی‌کند. در نتیجه به راحتی قابلیت حذف شدن دارد.

فهم نمی‌شود، پس تنها راه مواجه با آن حذف و سرکوب است. اما آیا گم می‌شود؟

بله، جالب است که اما گم نمی‌شود. همین مسئله دوباره و دوباره در تاریخ معاصر برجسته می‌شود. مثلاً سال بیست تا سال سی و دو، دوباره عیان می‌شود. با اینکه این نیروها هنوز هستند، اما هیچ تلاشی برای دیسکورسیو کردنش صورت نمی‌گیرد. من می‌خواهم بگویم اینکه هیچ تلاشی صورت نمی‌گیرد، نسبتی دارد با غلبه جامعه‌شناسی عقب‌ماندگی. این لحظه، همچنان مغفول باقی می‌ماند به تلاش توده‌هایی که نایبست به آنها اعتماد کرد. چون صبح می‌آیند شعار مرگ بر شاه می‌دهند، بعداً ظهر مرگ بر مصدق. مردم هر کاری کنند، این قضاوت وجود دارد. این نگاه مانع از آن می‌شود که ما آن لحظه را ارزیابی کنیم و تناسب واقعی قوا را بنویسیم. منظورم این است که یک نیروی برابری طلبی وجود دارد که از متن یک جامعه‌ای متکثر به لحاظ فرهنگی، زبانی و قومیتی، برمی‌خیزد که در تاریخ معاصر ما همواره نقش بازی کرده است.

می‌خواستم برگردیم به تلقی دانش از خواست برابری طلبی؛ آیا جز این است در این نادیده گرفتن امکان‌ها و چیزی که شما عدم دیسکورسیو کردن روابط موجود می‌نامید، خواست برابری طلبی را، به یک یا چند گونه محدود از مطالبات فرو نمی‌کاهد؟ منظورم خواست برابری خواهانه در یک یا چند لاین بار یک است که بنا به منطق بحث شما به مطالبات دو یا چند گانه، ساده می‌شود.

ببینید، من «برابری خواهی» را در نسبت با مکان و تجربه تاریخی مشخصی می‌فهمم. برابری خواهی‌ای که وجود دارد، معمولاً استخراج می‌شود از مقولاتی که ما قبلاً تعریف کرده‌ایم. مثلاً می‌گوییم زن‌ها در روابط مردسالارانه میان مرد و زن، به دنبال حقوق برابر هستند. یا در روابط طبقاتی، فرودستان به دنبال این هستند که حقوق خودشان را به دست آورند. در این نوع طرح مطالبه،

وضعیت استبدادی ایرانین

وضعیت استبدادی در گذشته ایرانین، وضعیت پیشامدنی، پیشاسیاسی است. این مردمان ذیل استبداد، خودشان را تنظیم می‌کنند با روابط استبدادی. حالا دست قدرتمند باید بیاید و این نیروها را به ملت تبدیل کند

یا فرا‌بندی نیستند که در آن کشمکش میان سوژگی و ابژگی فرم گرفته است؟

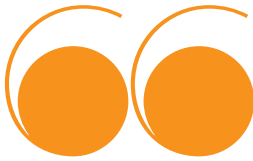
درست است و باید زبان دقیق‌تری به کار برد. بلکه آن گونه هستند، به این معنا، آن گونه که به طور تاریخی، در لحظه حال شکل گرفته‌اند. این را در نظر بگیرید که ما بیش از صد سال است در وضعیتی هستیم که «طراحی» می‌شود. جمعیت، سرزمین و محیط زیست به ابژه‌های بازآرایی تبدیل شده و همان‌طور که گفتیم، مقاومتی هم از طرف پایین وجود دارد. مقاومتی که به نظر من نشان‌دهنده این است به‌رغم این که از بالا برای تان تاریخی می‌تراشند و ذاتی برای تان تعریف می‌کنند، گرچه این تعریف‌ها در زندگی تان جاری می‌شود و هم تصور تان از خود و هم محیط زندگی تان را دگرگون می‌کند، باز هم نیروی «بودن» تان در این فراوندها نقش بازی می‌کند و نمی‌گذارد محیط تان صرفاً طبق طرح سازمان پیدا کند. شما هم نظمی [به این مناسبات] می‌بخشید که نامی ندارد. بنابراین، این نیرویی است که همواره وجود دارد، در عین حال که نیروی تاریخ هم هست، اما تاریخ به معنای «گذشته» ای که در فضا «اکچوال» [واقع] شده است. این تاریخ برای شماست که اکچوال است، نه برای نقشه‌ریزها؛ برای آن‌ها موضوعی قابل حذف است. به یک معنا، مادر هر لحظه مفروض با مواجهه تصویرسازی ای که از بالا انجام می‌شود و امری که در پایین زندگی می‌شود، روبرو هستیم. این دو وجه در هم می‌تنند و در هم تغییر ایجاد می‌کنند و برون‌دادهایی دارند که همواره تاریخ را «باز» و «آینده» را «گشوده» نگه می‌دارند. بنابراین برابر طلبی ای که من به آن اشاره می‌کنم، برابر طلبی حاصل چیزی است که در این مواجهه مدام نمایان می‌شود. وقتی که می‌گویم بعد از انقلاب مشروطه، انجمن‌ها را داریم و بعد بین سال‌های بیست تا سی و دو، به خصوص بیست تا بیست و پنج، با برآمدی روبرو هستیم، به این معنی نیست که در این میان هیچ اتفاقی نیفتاده است. این لحظات برآمد، این لحظات انفجار، از هیچ سر در نیاورده‌اند، بلکه به طور بطئی در حال رخ دادن بودند. مقاومت برابر طلبانه در هیچ لحظه‌ای ساکت نیست اما صدای اش تنها زمانی شنیده می‌شود که در لحظاتی انفجاری نمایان می‌شود. برابر طلبی ای که در جنبش‌های مختلف طرح می‌شود، از جنبش‌های فمینیستی گرفته تا کارگری، اغلب وجه باز نمایانه دارند؛ یعنی پیشاپیش یک وضعیتی را تعریف می‌کنند، مثلاً تعریفی از زن می‌دهند که ممکن است متفاوت با تعریفی باشد که حاکمین لحظه حال از زن می‌دهند. اما این تعریف هم باید بر وجه انضمامی - به معنای نتیجه یک فرایند و نه یک موجود طبیعی - مفهوم زن قرار داده شود و بنابراین آن زن می‌تواند همان قدر که در برابر حاکمین سست‌مگر مقاومت می‌کند، در برابر کسانی از برابری اش دفاع می‌کنند هم مقاومت کند. بگذارید مثالی از کار نجم‌آبادی بزنم. به نظر من، نجم‌آبادی در زنان بی‌ریش، مردان سیپلو نقشه خوبی از روابط جنسیتی را از حال، ترسیم می‌کند و

شرایط امکان تاریخی اش را توضیح می‌دهد. فرض کنید در لحظه حال با عیان شدن همجنس‌گرایی در مردان و زنان روبرویم، چیزی که طبق دیسکورس نباید وجود داشته باشد. یعنی در مواجهاتی وضعیتی ناطبیعی خوانده می‌شود و وضعیتی طبیعی، به نظر نجم‌آبادی نقشه جنسیتی ما پیچیده‌تری است از لحظه حال، و به دوگانه زن و مرد خلاصه نشده بلکه از «مخنث»، «آمرد»، زن و مرد شکل گرفته که از هیچ کدامشان، متعارف شدن رابطه دگر جنسی خوانده نمی‌شود. این‌ها در لایه‌های مختلف معناهای متفاوت اجتماعی دارند. بعد در لحظه‌ای در مواجهه با غرب، ما این امر را «غیرطبیعی» و «عقب‌مانده» ارزیابی می‌کنیم و چه چیزی را جانشین اش می‌کنیم؟ تعریفی از زن و مرد را که بیرون از روابط اجتماعی همجنس‌گرایانه قرار دارند.

پس در آن صورت‌بندی دیگر، جنبش‌های برابری خواهانه می‌توانست شکل‌های متنوع‌تری به خود بگیرد که در این جابه یک رابطه سلسله‌مراتبی مردسالارانه محدود مانده؟

بله در اینجا [امکان‌های جنسیتی] تنگ می‌شوند و لحظه جالب در بحث نجم‌آبادی، جایی است که می‌گوید در این جافمنسیم و جنبش برابری خواهی زنان شکل می‌گیرد که خود را در این چارچوب تعریف کرده، یعنی رابطه دگر جنسی را به عنوان رابطه طبیعی و متعارف پذیرفته و اعتراض اش به مردان این است که حالا اگر از زنان انتظار عشق رمانتیک دارید، چرا چهار زن می‌گیرید؟ چرا حق طلاق یک طرفه تنها برای خود قائل اید؟ و به یک معنا شما پیشاپیش سوژه‌سازی خودتان را پذیرفتید و در چارچوب آن برابری طلبانه درخواست می‌کنید. اینجا فمینیسمی شکل می‌گیرد که در حذف یک چیز نقش تعیین کننده دارد؛ حذف مرد و روابط همجنسی مردان و نامیدن شان به بچه‌بازی و نه رابطه همجنس‌گرایانه. یعنی برابری طلبی ای که براساس مفهومی انتزاعی از زن و مرد در حال حرکت است خودش عامل حذف و نامگذاری تحقیرآمیز برخی از روابط می‌شود. می‌توانیم بگوییم نجم‌آبادی نوعی برابری طلبی دیگر، برابری طلبی جوهری که مبنای اش پذیرش تفاوت است را در مقابل برابری طلبی فمینیستی قرار می‌دهد و نوع دیگری از فمینیسم را در افق ترسیم می‌کند.

اگر یک رابطه سه وجهی ساده میان دانش اجتماعی امروز مان، ساختار قدرت‌ها و نیروهای متنوع پابینی برقرار کنیم، احتمالاً سیاست‌هایی که امروز به عنوان سیاست‌های اجتماعی می‌شناسیم متأثر از بازی در این حلقه است که به نظر شما نباید رابطه علت و معلولی برای آن قائل شویم. آیا می‌توانیم امیدوار باشیم که از ضربه خوردن پاشنه تاریخ‌نگاری کلاسیک به وجهی سیاسی دست پیدا کنیم که وقتی از سیاست‌های اجتماعی و امر اجتماعی حرف می‌زنیم محورهای متنوع‌تری از آن



مقاومت برابری طلبانه در هیچ لحظه‌ای ساکت نیست اما صدایش تنها زمانی شنیده می‌شود که در لحظاتی انفجاری نمایان می‌شود

سه گانه ساده‌شده را در آن‌ها اثرگذار بدانیم؟

امیدوارم! ببینید امروزه در وضعیتی فاجعه‌بار و عجیب غریبی قرار داریم که شاید یکی از بدترین اشکال نئولیبرالیسم در آن در حال اتفاق افتادن است. دو واکنش می‌توان به چنین وضعیتی داشت؛ یکی از آن‌ها را که من واکنش نوستالژیک می‌نامم این است که بگویید براساس یک تعریف برابری طلبی اجتماعی از دولت و تصور داشتن این وضعیت در یک لحظه، که حتماً آلمان‌هایی از آن را داشته‌ایم، در پی احیا کردن آن باشید. در واقع هدف نئولیبرالیسم تخریب [آن لحظه] است و به این مناسبت ضد دولت است. این [اگر ایش] از درون همان دیسکورس اصلاح طلبی امکان پذیر است. در واقع ادامه آن فکر در این حوزه معین به اینجای می‌انجامد. اما امکان دیگری هم وجود دارد که هم از لحاظ توضیح وضعیت موجود و هم پرسپکتیوی که از آینده این پدیده دارد. من فکر می‌کنم باید از این جا شروع کرد که اولاً نئولیبرالیسم ضد دولت نیست بلکه صورت معینی از بازاریابی دولت است.

بر چه مبنایی؟

بحث ما چطور شروع شد؟ امر اجتماعی معنادار نیست، مگر ایده‌ای برای حکمرانی بر جمعیت وجود داشته باشد. اگر تصورمان این باشد که در وضعیت نئولیبرال، دولت است که بیرون رانده می‌شود، یعنی اینکه با وضعیتی مواجهیم که حکمرانی دیگر وجود نخواهد داشت؛ یا اینکه نهادهایی وجود دارند که همین کار را خارج از دولت انجام می‌دهند؟ من فکر می‌کنم ما از وضعیت حکمرانی خارج نشده‌ایم، همچنان در همین وضعیت به سر می‌بریم، تنها صورتش تفاوت دارد، اما همچنان یکی از مهمترین عوامل تأثیرگذار در این حکمرانی نهاد دولت است. پس نئولیبرالیسم به این ترتیب بازاریابی دولت ملت است.

در صورتی که همان نهادهایی که فرمودید را صورت جدیدی از دولت تعریف کنیم.

در مورد ما حداقل این منطق وجود دارد، چرا که به هر حال نهادهای بیرونی هم، باز هم از طریق دولت تقسیم‌بندی می‌شوند. نهادها که خودشان سبز نمی‌شوند. مادر مورد پدیده‌هایی حرف می‌زنیم که در نسبت مشخصی در تناسب قوا، همواره در حال تغییر و دگرگونی هستند. قدرتی که واجد این توانایی هست تا بتواند روابط اجتماعی را به منطق و زبان خودش ترجمه کند. در صورتی که نئولیبرالیسم می‌خوانیم، بنا به زبانی که در اینجا استفاده کردیم باید بگوییم تعداد نقشه کش‌ها و طراح‌ها زیاد می‌شود، به همین نسبت هم نقاط و شانس تصادف افزایش پیدا می‌کند. در همین صحنه جهانی هم، بازیگرانی زیادی هستند که تحت قاعده‌های مرسوم بازی نمی‌کنند. خود سازمان ملل را اصلاً در نظر بگیریم که منطق جدیدی در مورد حاکمیت مطرح نکرده، بلکه یک نهادی است که سعی دارد طرح‌های کلی‌تر و بزرگ‌تر را جابجاند، در عین حال نه توانسته است

بر تنش‌های فائق بیاید، نه آن‌ها را تحت کنترل خودش در بیاورد. درست است که نئولیبرالیسم سعی در کوچک کردن دولت دارد، اما این در واقع خودش صورت‌بندی جدیدی از دولت است، با ظاهری متفاوت. من فکر می‌کنم در بسیاری از خوانش‌های ما خطایی فاحش وجود دارد؛ اینکه مادر تاریخ جدیدمان، یک دولت اجتماعی داشته‌ایم، که از لحظه‌ای به بعد این دولت اجتماعی مورد تخریب قرار گرفت. اینکه دست بازار آزاد گذاشته شد، گفته‌ای نیست که در توصیف وضعیت حاضر کفایت کند، یا روشن‌گر باشد. خود این قابل بحث است که کدام بازار؟ مگر در ایران بازار وجود دارد؟ شما با نهادهای دولتی سروکار دارید که فعالیت تولیدی تجاری دارند؛ حالا تحت نام خصوصی سازی. در این صورت خوانش، که مینا کوچ شدن دولت در نظر گرفته می‌شود، خودمان به خطا خواهیم رفت، چون نتوانسته‌ایم تناسب قوا را درست ارزیابی کنیم. آن اتفاقاتی که در دوره آقایان رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد افتاده است، شاید منطق‌های واحدی داشته باشد، اما یکی نیستند. اگر بحث خوانش این هاست، و اینکه بعضی سیاست‌ها تغییر کند، ابتدا باید درست بفهمیم تنظیم قوا در این دوره‌ها به چه صورت بوده است، چه چیزی کجا قرار گرفته، و گرنه صورتش را در ک نکرده‌ایم. این خوانش‌ها نسبتی با این فرض کلی دارد که دولت اجتماعی وجود داشته است، حالا وجود ندارد.

به عنوان بحث آخر، اگر بخواهم به سؤال شما که چه افقی وجود دارد اشاره کنم باید بگویم، مفهوم برابری طلبی را باید در نسبت تاریخ، و آنچه پیش‌روی ما قرار گرفته، بررسی کنیم، نه بر اساس مفروضات تئوریک ذهن خودمان. مثلاً در دوره اصلاحات، یک مفهوم انتزاعی از مردم مبنای اصلاحات قرار می‌گیرد و سیاست‌های اجتماعی و سیاسی حول این مفهوم تنظیم می‌شود و حتی نیروی اصلاح طلب با بدنه اجتماعی‌ای که وجود دارد و حامی‌اش است، ارتباط عینی‌ای پیدا نمی‌کند. چون پیشاپیش مردم را در یک تعریفی گنجانده است که هر چند دموکراتیک و برابری طلبانه باشد، ولی همچنان با ایده انتزاعی از استبداد و سکون، و ملتی که باید با تربیت شود کار می‌کند. نگاه کنید به انتخابات‌ها؛ شما در انتخابات، نمی‌توانید بر اساس ایده شهری روستایی، یا شهر بزرگ شهر کوچک، یا مناطق قومی و امثالهم درست به انتخاب بزنید، این عجیب نیست؟ جالب است که این‌ها که واقعیت‌ها هستند، تأثیری بر ایماژ ذهنی ما نمی‌گذارند؛ چون مردم همانی هستند که در نقشه ذهنمان ترسیم کرده‌ایم. همان مردمی که نگرانیم، هر لحظه بایند و بگویند زنده باد فلان. فکر می‌کنم چالش پیش‌روی ما این است که می‌توان دولت را موضوع باز تأملی قرار داد؟ آن هم از منظر از چنین جنس برابری طلبی‌هایی؟ اگر ما بر پایه تفاوت‌ها دولت را بازخوانی کنیم، چه نوع دولتی باز تعریف خواهد شد؟ با چه سیاست‌های اجتماعی‌ای؟



تکون مردسالاری

در اینجا سلسله مراتبی مردسالارانه شکل می‌گیرد چرا که در این ایدئولوژی پیشرفت با مشروطیت، ناسیونالیسم و شکل‌گیری دولت - ملت پیوند می‌خورد که در همه موارد مردان سوزنه اصلی پیشرفتند و زنان باید از طریق بدل شدن به همسران و مادران خوب در این مبارزه به مردان پیوندند

اکرم‌ها به آهستگی در شهر گم می‌شوند...

۷

لاک قرمز

- کارگردان: سید جمال سیدحاتمی
- نویسنده: امیر عبدی
- تهیه‌کننده: کامران مجیدی

لاک قرمز، از آذرماه سال گذشته بر پرده نقره‌ای رفت. فیلمی از سید جمال سیدحاتمی. داستان فیلم، گذری است بر زندگی دختر ۱۶ ساله‌ای به نام اکرم؛ دختر خانواده مهاجری از سطح پایین درآمدی جامعه، با پدری بی‌کار و معتاد، مادری در جستجوی کار و برادر و خواهری کوچک‌تر از خود، در خانه‌ای اجاره‌ای در یک منطقه بسیار معمولی از این شهر که تنها برادر بزرگ‌تر پدرش را از میان اقوام در این شهر در کنار خود می‌بیند. ماجرای فیلم با روایت ساده دو نوجوان از زندگی و آرزوهای آینده‌شان آغاز می‌شود؛ دو دختر نوجوان، به‌دور از هیاهوی شهر و بی‌خبر از آنچه در هر پیچ و خمی از جاده زندگی در انتظارشان است، بر چمنی نشسته‌اند و در کنار آغشتن ناخن‌های‌شان به لاک قرمز، رؤیاهایشان را برای یکدیگر تصویر می‌کنند. از ازدواج، فرزندآوری و گسترش خانواده‌های خود می‌گویند و سرخوشانه می‌خندند. تمام ماجرا از این قرار است: هجمه پیاپی ساختارهای اجتماعی - فرهنگی برای درهم کوبیدن امید دخترکی نوجوان و تلاش دختر برای بیرون خزیدن از چنبره آنچه در تکیاوی برای در هم شکستن اوست. کیمیایی به نام انگیزه زیستن در رفتارهای اکرم جاری و عشق خالص و ناب به زندگی است که او را همچنان زنده نگاه داشته و پیش می‌راند.

در صحنه‌هایی، قهرمان داستان برای حل مشکل خویش، دست به کارهایی ناپخته می‌زند. اما هدف این نگاشته فراتر از نقد هنری، توجه به آن چیزی است که در جای جای کار نشانه‌هایی از آن به چشم می‌خورد: گویا کل اثر به قصد نمایش اهمیت ارزشمندی مفهوم «رفاه اجتماعی» و اهمیت «قوانین و نهادهای رفاهی» طراحی شده است. از این منظر، سرتاسر فیلم می‌تواند مخاطب را با سؤالاتی بنیادین مواجه و درگیر نماید. پدر یک خانواده، بیکار است و منبعی برای درآمد جز ساختن عروسک‌های چوبی که پیشه پدری‌اش نیز بوده، نمی‌شناسد. در کارگاهی خانگی تلاش می‌کند تا به نحوی زندگی خانواده‌اش را بگذراند؛ اما در این امر ناموفق است. به نظر، حمایتی برای وی و خانواده‌اش در چنین وضعیتی وجود ندارد. اگر زمانی شاغل بوده، بیمه بیکاری وی کجاست؟ وی به مصرف مواد مخدر معتاد گردیده است. برای کمک به وی با چنین مشکلی، چه ترتیباتی اندیشیده شده است؟ پدر در حادثه‌ای جان خود را از دست می‌دهد و خانواده، جدی‌ترین حامی خویش را. حال مادر است که سرپرستی خانواده را به عهده دارد. طبیعتاً به دلیل عدم اشتغال رسمی و فقدان بیمه اجتماعی پدر، کمکی از این ناحیه از راه نخواهد رسید. مادر در جستجوی کار است؛ اما سؤال آنجاست که با توجه به شرایط نابسامان خانواده، نباید از او حمایتی به عمل آید؟ از کجا باید

برای تأمین هزینه‌های خود حمایت شود؟ مخارج مسکن و خوراک خانواده از کجا فراهم خواهند شد؟ مادری با ۳ فرزند و بدون حامی مالی، چگونه می‌تواند این خانواده را تأمین نماید؟ با روند افزایش مشکلات خانواده، مادر به دلایلی از جریان فیلم خارج می‌شود و هیچ اطلاعی از او در دست نیست. در نتیجه داستان با مسأله فرزندان بی‌سرپرست درگیر می‌گردد. نمای پایانی فیلم که شاید تأمل برانگیزترین نمای آن نیز هست، همین موضوع را به تصویر می‌کشد: اکرم پشت به دوربین در خیابان‌ها پیش می‌رود و تلاش دارد تا عروسک‌های دست‌ساز پدرش را که تغییرشان داده و از آن مردان سیلو و مقتدر، عروس‌های ظریفی ساخته که با موهای خودش زیورشان داده را به فروش برساند. به نظر می‌رسد که کارگردان ما را در برابر نتایج فعالیت نهادهای رفاه اجتماعی مان قرار می‌دهد و کارکردهای آن‌ها را به رخمان می‌کشد. با این نگاه دیگر تنها سرنوشت اکرم نیست که تغییر کرده؛ بلکه این رویدادی است که برای هر فرد دیگری در این شرایط پیش خواهد آمد. گویا ما به نظاره نتایج برنامه‌های اجتماعی خویش نشسته‌ایم. کارگردان ما را بی‌هیچ قضاوتی، با برنوداد این قوانین و نهادها تنها می‌گذارد. دوربین از اکرم می‌گذرد و ما دیگر نمی‌توانیم بگوییم که در این شهر پرهیاهو بر سر اکرم و اکرم‌ها چه آمده است؛ اما دوربین با هوشمندی کارگردان بر دختر بچه دیگری تمرکز می‌کند و گویا ما را به توجه در احوال سایر اکرم‌ها فرامی‌خواند.

پیام اصلی فیلم را می‌توان تأکید بر اهمیت نظام حمایتی رفاه اجتماعی مرتبط دانست. شاید بتوان گفت که اگر هر یک از نهادهای رفاهی مربوطه، کار خویش را در زمانی که به آنها احتیاج بود، به خوبی انجام می‌دادند، مشکل در همان موضع کنترل شده و خانواده احتمالاً می‌توانست به مرور به وضعیت عادی بازگردد و به آرامی بحران را از سر بگذراند؛ اما افسوس که در هیچ یک از مراحل، چنین اتفاقی نمی‌افتد و همین موضوع زمینه‌ای می‌گردد که هر بار، مشکلات خانواده گسترش یافته و به سایر حوزه‌ها نیز سرایت نماید. در انتها خانواده‌ای که می‌توانست با حمایت‌هایی ساده، به حیات خود کم و بیش به آرامی ادامه دهد، کاملاً از هم گسیخته و در انتها آنچه از آن باقی می‌ماند، یک دست‌فروش با آینده‌ای نامعلوم، یک بیمار روانی بدون حامی و دو کودک بی‌سرپرست است. کیست که نداند هزینه همه این معضلات را در نهایت (چه به صورت مادی و چه به صورت روانی) جامعه خواهد پرداخت. محکوم کردن افراد، ساده‌ترین راه برای مقابله با بحران‌هایی است که امروز در «لاک قرمز» و فردا در کوچه و خیابان در مقابل دیدگانمان قرار می‌گیرد و کمکی به رفع هیچ مشکلی نخواهد کرد.

مهدی صیادی

کارشناسی ارشد رفاه
از دانشگاه تهران

من یک شماره تأمین اجتماعی نیستم



۷

من، دانیل بلیک

- کارگردان: کن لوچ
- تهیه کننده: ربکا ابرایان
- نویسنده: پل لاورتی

البته پاسخ دنیل مد نظر استاد نبود، او می خواست بگوید که «شما باید از جمع متمایز باشید»، برای جلب نظر کارفرما، که فقط ۱۰ ثانیه به رزومه شما نگاه می کند حداکثر تلاشتان را بکنید؛ تایپ کنید، پوشه درست کنید، ویدئو بسازید، با اسمارت فون ها هر سال کنید و سعی کنید از همه ابزارها و امکاناتی که جهان تکنولوژیک در اختیار تان قرار داده استفاده کنید و خود بدردیخوری تحویل کار فرما بدهید.

نظر: لطفا منصرف شو!

دنیل بلیک نمونه خاص نیست. او نماینده بخش زیادی از جمعیت شهرنشین است که قرار بوده در برابر کار روزانه در بخش زیادی از عمر مفیدشان، خدمات اجتماعی دریافت کنند. بدین معنی که زنده بودن شهر، منوط به فعالیت جمعیت شهری زیادی است، که در کار ساخت و نگهداری از امکانات و ابزارها، و تولید و توزیع خوراک و پوشاک، خدمات و کالاهای مصرفی هستند. خدمات شهری امروزی، که طبق الگوهای کم و بیش مشابه تولید و توزیع فعالیت می کنند که در مقابل کار، عمدتاً دو گونه خدمات به جمعیت ها ارائه می شود؛ خدمات اختصاصی و خدمات عمومی: خدمات اختصاصی متوجه فردی است که توانایی پرداخت هزینه های خدمات را در سطح کیفی مختلف دارا است، و خدمات عمومی متوجه جمعیت ها؛ جمعیت هایی که در سیستم کار شهری ذوب شده اند و پس از پشت سر گذاشتن عمر مفید کاری، برای دولت ها و بنگاه های اقتصادی به هزینه هایی عمومی تبدیل می شوند؛ جمعیت ها - همچون دنیل - برای دریافت خدمات شهری با موانع متعدد و فرساینده ای مواجه هستند. آن ها تحقیر می شوند، آسیب می بینند و همچون کوتوله هایی در برابر ابر ساختمان های اداری شهر، فرم های پیچیده و متعدد، صف های طولانی و انتظار پشت خطوط شلوغ تلفن، ضعیف می شوند و می میرند؛ گویی هر کدام از این نشانه ها در کار منصرف کردن نیروهای شهری در پیگیری مطالباتشان خواهد بود. افرادی که در اوج قدرت فیزیکی تحت عنوان نیروی کار شهری خدمت کرده اند، نشان را فرسوده کرده اند و سپس به عنوان نیروی نا کار آمد، به عنوان مزاحم و سدا راه دفع می شوند.

کن لوچ به سادگی و ظرافت یک قهرمان شهری آفریده است. شخصیت دنیل بلیک، یک نیروی سمج است که می خواهد غیر ممکن را به ممکن بدل کند. او مطالباتش را راه نمی کند و در نهایت موفق می شود جلسه استیناف را بدست آورد. تنها مشکل کوچک این است که به دلیل مرگ، چند دقیقه پیش از جلسه از شرکت در آن معاف می شود؛ برابر با این خط درام باید گفت، برای دولت ضد رفاه، بهترین سالمند، سالمند مرده است.

داستان سرخوردگی و اضطراب

«من، دنیل بلیک، می خواهم پیش از اینکه از گرسنگی بمیرم، درخواست استینافم مورد بررسی قرار بگیرد و موسیقی مزخرف انتظار پشت تلفن گویا نیز عوض شود.» دنیل این جمله را پس از ماه ها مراجعه بیپایان، ساعت های متمادی صحبت کردن با اپراتور های تلفنی، روی دیوار دفتر خدمات اجتماعی بریتانیا می نویسد. آخرین ساخته کن لوچ کارگردان بریتانیایی برشی از ماه های آخر زندگی دنیل، مرد شصت ساله ای با چهل سال سابقه کار در شهر نیوکاسل است که با سیستم پیچیده و نا کار آمد خدمات اجتماعی بریتانیا در می افتد.

«اپراتور: - قربان، من یک یادداشت روی صفحه ام دارم، که می گه شما منتظر تماس یک تصمیم گیرنده هستید. دنیل: - خدایا، ۵۵ دقیقه اس که دارم همین رو می شنوم. من رو مچل کردید؟

اپراتور: - شما نمی تونید درخواست استیناف بدید، یا بازنگری ضروری، تا اینکه تصمیم گیرنده باها تون تماس بگیرد. دنیل: - میشه بگید الان بهم زنگ بزنه؟ چون در حال حاضر من هیچ درآمدی ندارم، بازنشستگی ندارم، ولی باید مالیاتم رو باید بدم.

اپراتور: - روی صفحه اشون یک یادداشت می دارم.

دنیل: - نمیشه الان گوشی رو بذارید در دستش؟

اپراتور: - متاسفم قربان ولی اون اینجانیست.»

آنطور که در سکانس اول می بینیم، پزشک تشخیص می دهد که دنیل به خاطر مشکل قلبی اش قادر به کار کردن نیست؛ او در آخرین حادثه نزديک بوده که از روی داربست سقوط کند. اما اداره خدمات اجتماعی پس از بررسی پرونده، او را مشمول دریافت مستمری نمی داند. دنیل برای درخواست مجدد بررسی، باید فرم اینترنتی پر کند؛ آشفتگی در مقابل صفحه مونیتر، ناتوانی، سرخوردگی و تحقیر ناشی از بیرون ماندن از جهانی است که به سرعت پیش می رود و کوچکترین وقعی به جا ماندگان ندارد. در نهایت تصمیم گیرنده (کارشناس) اعتراض را نمی پذیرد و دنیل ناچاراً قراردادی با دولت امضا می کند که طی آن تعهد می کند هفته ای ۳۵ ساعت به دنبال کار بگردد، و گرنه مشمول مستمری موقت هم نخواهد شد. دنیل را به یک کارگاه آموزش

کار یابی ارجاع می دهند:

«استاد بازار یاب: - کار فرما فقط ۱۰ ثانیه به رزومه شما نگاه می کنه، فقط ۱۰ ثانیه. قهوه فروشی کاستا ۱۰ تا کارمند لازم داشت، می دونید چند تا درخواست گرفتند؟ ۱۳۰۰ تا. می دونید این چه معنی ای می ده؟

دنیل بلیک: - اگر یکم ریاضی بلد باشی، یعنی اینکه کار به اندازه کافی وجود نداره.»

ایمان به پسند



روزنامه نگار

چگونه می توان بحران صندوق ها را مدیریت کرد؟

طوبیا سرمدی

پژوهشگر
اقتصادی

V

مدیریت صندوق های بازنشستگی

حکمرانی، پاسخگویی و سیاست های سرمایه گذاری مجموعه مقالات بانک جهانی

- آبر تو آر، موسالم، رابرت جی، پالاسیوس
- مترجم: محمد رضا فرهادی پور
- موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی ۱۳۹۵
- ۵۰۰ جلد
- ۱۲۰۰۰ تومان



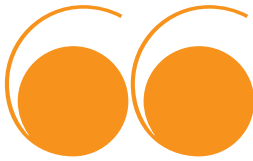
امروزه از عنوان بحران صندوق های بازنشستگی در کنار بحران آب و محیط زیست به عنوان سه بحران اساسی در کشور یاد شود. از آنجا که پایداری مالی صندوق ها همواره از اهمیت خاصی برخوردار بوده، دولت ها در صدد آن بوده اند که با اصلاحات پارامتریک این عدم توازن میان منابع و مصارف را برطرف کنند، اما با توجه به آنکه افراد جامعه چنین اصلاحاتی مانند: افزایش سن اشتغال یا کاهش مقدار مستمری ها را معمولاً بر نمی تابند و از آنجا که به طور معمول چنین اقداماتی از محبوبیت دولتمردان و سیاستگذاران در سطح جامعه می کاهد، معمولاً چنین اقداماتی در عمل انجام نمی شوند. در دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بحث عمومی در بسیاری کشورها به موضوع اینکه آیا باید برنامه های بازنشستگی عمومی به سمت ذخیره گذاری بروند یا خیر اختصاص یافته بود اما از دهه ۱۹۹۰ به بعد این سوال به سمت بهترین شیوه سازماندهی ذخیره گذاری سوق پیدا کرد و به این ترتیب شیوه مدیریت صندوق های بازنشستگی که بر سیاست مالی و بازارهای مالی اثر گذار است، در بسیاری کشورها در مرکز توجه قرار گرفت و آن ها در یافتن عدم مدیریت صحیح صندوق ها سبب عدم موفقیت در مشارکت بازارهای مالی بوده است. به همین دلیل است که ضرورت دخالت دولت به منظور حل چنین مشکلاتی دیده می شود. به همین منظور بانک جهانی از طریق موسسه بانک جهانی، بخش مالی ریاست بانک و بخش ریاست توسعه انسانی بانک تصمیم به سازماندهی و برگزاری کنفرانس هایی در زمینه صندوق های بازنشستگی عمومی و مسائل مربوط به آن می گیرد. اولین کنفرانس از ۲۴ تا ۲۶ سپتامبر سال ۲۰۰۱ توسط بانک جهانی برگزار می گردد و در فاصله پنجم تا هفتم ماه مه سال ۲۰۰۳ بانک جهانی، میزبان برگزاری دومین کنفرانس مدیریت صندوق های بازنشستگی با موضوع حکمرانی، پاسخگویی و سیاست های سرمایه گذاری در واشنگتن دی سی بوده است. کتاب «مدیریت صندوق های بازنشستگی» شامل مقالات و معرفی مشارکت کنندگان در کنفرانس دوم است. مسائل مطرح شده در این کتاب دقیقاً در ارتباط با مسائل و چالش های پیش روی صندوق های بازنشستگی ایران است که در واقع راهکاری برای حل آن ها به صورت مشخص وجود ندارد و همچنین موضوعات مهمی مرتبط با صندوق ها از قبیل حکمرانی صندوق، پاسخگویی مدیران صندوق، سیاست های سرمایه گذاری، فعالیت جهت حفظ حقوق سهامداران و حکمرانی شرکتی را نیز شامل می شود.

این کتاب در ۱۰ فصل مجزا شامل ۱۰ مقاله که توسط اساتید به نام این عرصه گردآوری و تدوین شده است. تمامی مقالات دارای پایه یک تجربه عملی یک صندوق بازنشستگی دولتی عمومی هستند که همین ویژگی می تواند راهکارهای عملی مفیدی را در اختیار سیاستگذاران صندوق ها قرار دهد. سه فصل ابتدایی کتاب با عناوین: چارچوبی برای مدیریت صندوق ها، حکمرانی صندوق های

بازنشستگی عمومی: درس هایی از حکمرانی شرکتی و شواهد بین المللی و در آخر شفافیت و پاسخگویی صندوق های مستمری عمومی به صوت جزئی و بادر نظر گرفتن تجارب کشورهای مختلف به موضوع مورد بحث پرداخته اند و سایر فصل های کتاب به مطالعه موردی کشورهایی که هر کدام در مراحل مختلفی از توسعه یافتگی قرار دارند مانند: کانادا، ایرلند، ایالات متحده آمریکا و چند کشور دیگر در زمینه موضوعات گفته شده پرداخته اند.

چارچوبی برای مدیریت صندوق ها

فصل اول کتاب که توسط جفری کارمیشل از مشاورین خصوصی بانک جهانی، بانک توسعه آسیا، فارغ التحصیل دانشگاه پرینستون و برنده جایزه مدیر ارشد استرالیا و روبرت پالاسیوس از مولفین کتاب و اقتصاددان ارشد بازنشستگی بانک جهانی نگاشته شده، در وهله اول با بیان نرخ رشد صندوق های بازنشستگی و بررسی برنامه های اندوخته گذاری یا نسبت ذخایر صندوق ها به تعهداتشان بیان می دارد. اگرچه هدف اصلاحات بازنشستگی که در سراسر دنیا اجرا می شود تغییر این نسبت است، اما این تغییر به طرق مختلفی انجام شده است. در تعدادی از کشورها گرایش به افزایش این نسبت در صندوق های مستمری عمومی مصادف با ظهور برنامه های ذخیره سازی کاملاً اجباری شد. سوال به وجود آمده این است که آیا دسترسی به نسبت معینی از ذخیره گذاری و انباشت ذخایر در یک طرح عمومی و یا شبه عمومی که به موضوعات به هم پیوسته حکمرانی، سیاست سرمایه گذاری و پاسخگویی وابسته است، امکان پذیر است؟ از آنجا که در بسیاری از کشورها پاسخگویی برنامه های بخش خصوصی از طریق رقابت و ذیل قوانین یک کارگزاری نظارتی اعمال می شود اما چنین پاسخی به راحتی برای انحصار عمومی داده نمی شود. بنابراین طرح چارچوبی برای تفکیک اهداف سیاست سرمایه گذاری صندوق بازنشستگی عمومی و سایر اهداف دولت ضروری به نظر می رسد. با توجه به آنکه از اصول دستیابی به حکمرانی خوب تضمین ساختارهایی برای رسیدن به هدف تجارت خوب است، کارمیشل و پالاسیوس بهترین الزامات حکمرانی را اینگونه معرفی می کنند: ۱. وجود یک طبقه بندی از نقش ها و مسئولیت ها در صندوق بازنشستگی ۲. تثبیت قانونی مبتنی بر فراهم آمدن شرایطی توسط مدیریت به منظور انتخاب یا عزل اعضای شورای عالی صندوق تحت آن شرایط ۳. لزوم استقلال مدیریت صندوق از دخالت های نامناسب در راستای پیگیری اهداف و خواسته های دولت ۴. باز و شفاف بودن فرایندهای اجرا و فرمول سازی سیاست های برنامه بازنشستگی ۵. تعریف ساختار نمایندگی های مجاز صندوق به صوت شفاف ۶. ضروری تلقی شدن نهاد مدیریت توسط قانون و به منظور تثبیت ساختارها و فرایندهای حکمرانی داخلی برای حداقل سازی فساد، سوءمدیریت



بازنشستگی

این کتاب در ۱۰ فصل مجزا شامل ۱۰ مقاله که توسط اساتید به نام این عرصه گردآوری و تدوین شده است. تمامی مقالات دارای پایه یک تجربه عملی یک صندوق بازنشستگی دولتی عمومی هستند که همین ویژگی می تواند راهکارهای عملی مفیدی را در اختیار سیاستگذاران صندوق ها قرار دهد

و کلاهبرداری و تقلب، از سوی دیگر، آن ها اصل اساسی برای تضمین وجود پاسخگویی با ایجاد انگیزه های سازگار با این صورت بیان می دارند که باید ساختارهای حکمرانی کارا و موثر باشند. به همین ترتیب با بیان آنکه تمامی دولت ها در نهایت از طریق سیستم های انتخابی پاسخگو خواهند بود، لیستی از الزامات را با هدف برقراری بنیان پاسخگویی برای صندوق های بازنشستگی عمومی فهرست کرده اند:

انتشار کامل اطلاعات مربوط به ساختار حکمرانی و کارگزاری مدیریت طرح بازنشستگی
الزام کارگزاری مدیریت به انتشار قدرت و مسئولیت های نمایندگی های رسمی خود به عنوان بخشی از افشاگری ترتیبات حکمرانی
شناسایی و افشای کسری صندوق ها همراه با فعالیت های شفاف بخش پیشنهادی از سوی دولت
الزام کارگزاری صندوق بازنشستگی به رعایت حکمرانی قانونی و انجام حسابرسی عملکرد
مرتبط و بر مبنای ریسک بودن پاداش عملکرد با مسئولیت های واگذار شده

الزام مدیران به بررسی دوره های عملکرد نمایندگان خود
همچنین مجموعه اهداف عملکرد بلندمدت، تعریف نوسان ریسک قابل قبول و مجموعه ای از پارامترها برای تخصیص دارایی های صندوق در کوتاه مدت بنابر نوشتار کارمیشل و پالاسیوس اجزا اصلی «سیاست های سرمایه گذاری» را تشکیل می دهند. سیاست های سرمایه گذاری باید نشان از آن داشته باشند که هدف از سرمایه گذاری ذخایر بازنشستگی منحصرًا معطوف به تامین منافع بیمه شدگان است. این سیاست ها علاوه بر آن که باید به صورتی کاملاً مستند بوده و از طریق هماهنگی با هیات مدیره و متولیان صندوق اتخاذ می شود به طور خلاصه نیز در دسترس تمامی اعضا قرار گیرد. همچنین تمامی ریسک های مرتبط و رویکردهای هیات مدیره به منظور اندازه گیری، شفافیت و مدیریت هر یک از آن ها را شناسایی نماید. این سیاست ها در ترسیم نقش مدیران در جایگاه های مربوطه و معیار انتخاب و حفظ بخش های بیرونی نقش بسزایی دارند.

حکمرانی صندوق های بازنشستگی عمومی: درس هایی از حکمرانی شرکتی و شواهد بین المللی

با توجه به آنکه طی دو دهه گذشته با توجه به تحقیقات به عمل آمده در زمینه مسائل مالی، موضوع حکمرانی شرکتی به یکی از موضوعات اصلی و پیشرو تبدیل شده است؛ این فصل از کتاب که توسط دیوید هس استاد پار مدرسه کسب و کار راجرز و گرگوریو ایمپاویو اقتصاددان متخصص مسائل مالی در دپارتمان توسعه مالی بانک جهانی به نگارش درآمده،

قابلیت کاربرد تئوری کارگزاری را در زمینه مساله حکمرانی صندوق بازنشستگی عمومی را مورد بررسی قرار می دهد. فصل سوم: شفافیت و پاسخگویی صندوق های مستمری عمومی تعدادی از کشورها در صدد آن هستند که قوانین و مقررات جدیدی را به منظور تأثیرگذاری بیشتر بر امور حسابداری، حکمرانی شرکتهای و انتشار بی پرده اطلاعات مالی طراحی نمایند. بنابر توصیه هایی متولیان طرح های مستمری باید ذی نفعان صندوق را به طور منظم در جریان اصول سرمایه گذاری و برنامه های استراتژیک و عملکرد نسبی این برنامه ها قرار دهند و آنان را از وضعیت صندوق ها مطلع نمایند. در همین رابطه نویسنده این مقاله آن ماهر مدیر ارشد اجرایی هیات مدیره بازنشستگی ایرلند به صورت مشروحی بر اهمیت پاسخگویی به عنوان یکی از بخش های اصلی حکمرانی خوب تأکید کرده و اجزای کلیدی آن را بر شمرده است. اما آنچه که در واقع سبب ارتباط تنگاتنگی میان سه فصل مهم ابتدایی کتاب که نوشتار اصلی را در بر می گیرد و سایر فصول کتاب می شود، نکات انتهایی همین فصل مبنی بر «مدل های خوب بازنشستگی: آن ها چه کردند؟» است. با توجه به معیارهای پاسخگویی و شفافیت طرح بازنشستگی کانادا، صندوق نفت دولت نروژ و سیستم بازنشستگی عمومی کارمندان کالیفرنیا به عنوان مدل های خوب معرفی می شوند و در واقع به سوال آن ها چه کردند پاسخ داده می شود. در سایر فصول کتاب در ادامه همین بحث، مقالاتی مبتنی بر تجربه عملی صندوق های بازنشستگی در کشورهای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. تجربه کانادا: حکمرانی، پاسخگویی و سرمایه گذاری، پاسخگویی صندوق های بازنشستگی عمومی در ایرلند، تفاوت های کلیدی در مدیریت صندوق های بازنشستگی ایران و لهستان، حکمرانی صندوق های بازنشستگی نیوزیلند، برخی مشاهدات و راه های ارائه شده از سوی متخصصان در زمینه سیاست ها، فرایندها و مشکلات سرمایه گذاری در طرح های بازنشستگی بخش عمومی ایالات متحده آمریکا، سرمایه گذاری و حکمرانی صندوق های بازنشستگی و احتیاطی در سنگاپور و هند و در آخر تجربه ها و چالش های کنیا در نظارت بر صندوق های بازنشستگی عمومی مطالعه های موردی هستند که نویسندگان مقالات به تبیین آن ها پرداخته اند.

در پایان لازم به ذکر است که این کتاب بنا به گفتار مترجم در سال ۱۳۸۵ ترجمه و تحویل موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی داده شده اما بعد از گذشت ۱۰ سال و پس از شروع به کار مجدد موسسه پس از تعطیلی آن، در زمستان سال ۱۳۹۵ به چاپ رسیده است. به نظر می رسد این کتاب با ارائه راهکارهایی به منظور مدیریت صندوق های بازنشستگی، حکمرانی، پاسخگویی و شفافیت می تواند با توجه به شرایط کنونی صندوق ها در ایران راه هایی مثمر تر برای پیشبرد اهداف ارائه دهد.

کتاب‌های ماه

ایمان به پسند



روزنامه نگار

V

پرسش‌هایی از مارکس

- تری ایگلتن
- مترجم: صالح نجفی و رحمان بودری
- انتشارات هرمس
- ۲۵۶ صفحه
- بیست هزار تومان



V

چشم‌اندازهای آرمانشهر

- ادوارد راث‌استاین، مارتین ای. مارتی، هربرت میوشامپ
- مترجم: امین یدالله‌پور
- انتشارات آگه
- ۱۲۲ صفحه
- هشت هزار تومان



بعید است کسی شک کند که تری ایگلتن، مارکسیست دوآتیش‌ه بریتانیایی، بدون مبالغه خوش‌ذوق‌ترین نظریه‌پرداز ادبی معاصر است. او نویسنده‌ای خلاق است که نوشته‌هایش بسیاری از زمینه‌های ادبی، سیاسی و اجتماعی را شامل می‌شود.

شگرد ایگلتن، که شاید مهم‌ترین نکته محوری همه آثارش باشد، بحث‌برانگیز کردن مقولات کلیشه‌ای و تکراری است. با این حساب، اگر از خواندن و شنیدن در مورد یک موضوع خسته شده‌اید، خودتان را به دست ایگلتن بسپارید. نوشته‌های مفصل او در مورد خواهران بروننه مصداق بارز این مدعاست. مسائلی که برای مان «بدیهی» و «طبیعی»، «تکراری» و «خسته‌کننده» می‌نمایند، در نوشته‌های ایگلتن جانی تازه می‌گیرند. نوشته‌های او چه در مورد «ساموئل ریچاردسون» باشد، چه در مورد «سیلیکون ولی»، در مورد «مبتذل بودن خوشبینی» یا مضرات وجودی «سرمایه‌داری و مل‌گیسون»، خواننده را حسابی سرذوق می‌آورد.

پرسش‌هایی از مارکس که البته آخرین نوشته او نیست، در امتداد همین ویژگی‌ها قرار می‌گیرد؛ او ۱۰ مساله چالش‌برانگیزی که به مارکس نسبت داده می‌شود را در ۱۰ فصل از نو بازسازی می‌کند و سعی می‌کند خطوط استدلالی آن را با طنز ظریفش دوباره بیافریند. مسائلی که شاید در ظاهر تکراری بنمایند، اما طرح‌شان برای مسائل امروز جهان بسیار ضروری خواهند بود. چه شد که مارکسیم به مثابه ایدئولوژی کنار زده شد و سرمایه‌داری به مانند یگانه محتمل ممکن به همه‌گزینه‌ما روی میز بدل شد؟ آیا سرمایه‌داری بر همه مشکلات و معضلاتش فائق آمده که مارکسیست‌ها به مثابه برنده‌ترین و موشکافانه‌ترین منتقدان آن باید بازنشسته شود؟ پدران پا روی پا می‌گذارند و می‌گویند مارکسیسم اگر درست بود، در شوروی جواب می‌داد، دانشجویان از تکرار این واژه هراسانند و آفیس‌های سفارت آمریکا در همه کشورها از مسافران و مهاجران می‌پرسند که آیا احیاناً آنها در آمریکا قصد فعالیت تروریستی با کمونیستی دارند؟

ایگلتن سعی می‌کند ایرادهای متداولی که محافظه‌کاران و به طور کلی راست‌ها به آثار مارکس نسبت می‌دهند را مطرح کند و با حوصله به آنان پاسخ دهد. بسیاری از این ایرادها اساساً به چیزی گرفته می‌شود که در آثار مارکس وجود خارجی ندارد؛ مارکس کجا گفته که سوسیالیسم بهشت برین است که شما یوتوپیا را به آن نسبت می‌دهید؟ مارکس کی گفت که در جامعه غیرسرمایه‌دارانه و دهقانی و منزوی از جهان انقلاب سوسیالیستی صورت بگیرد تا فقر و دیکتاتوری کره شمالی و استانیلیسم را به مارکس نسبت می‌دهید؟ خواندن کتاب پرسش‌های از مارکس هم لذت‌بخش است و هم مفید.

ادوارد راث‌استاین، دانش‌آموخته دانشگاه‌های کلمبیا و شیکاگو، بیش از همه به عنوان منتقد فرهنگی نشریه نیویورک تایمز فعالیت کرده است. علاوه بر نوشتن انتقادی بر موسیقی و کتاب در نشریه‌های تایمز، نیورپالیک و نیویورک بوک ریویو، نویسنده کتاب نشانه‌های ذهن: زندگی درونی موسیقی و ریاضیات هم بوده است. مارتین ای. مارتی، استاد ممتاز دانشگاه شیکاگو و پژوهشگر حوزه تاریخ دینی آمریکا، بخصوص از اواخر قرن هجدهم تا قرن بیستم در زیر متن «فرهنگ آتلانتیک» است. هربرت میوشامپ منتقد بخش معماری نشریه نیویورک تایمز و نویسنده کتاب انسان و شهر: فرانک لوید رایت در شهر نیویورک است.

از بهشت کارگران مارکس گرفته تا جامعه بی‌قیدوبند هیپی‌های دهه هفتاد، ایده‌های آرمانشهری انگار همیشه دو وجه مشترک داشته‌اند، این که به طرز خارق‌العاده‌ای منطقی آغاز می‌شوند و به فاجعه ختم می‌شوند. چه که وقتی توماس مور در سال ۱۵۱۰ میلادی، واژه «یوتوپا» را از یونانی به معنای «ناکجا‌آباد» ساخت تا بهشت مجسم‌شده در کتاب‌اش را نام بدهد نه فقط آرمان‌های این مکان بر ساخته، که گریز پای‌شان را هم به تصویر کشید. مجموعه مقاله‌های راث‌استاین، مارتی و میوشامپ که بر پایه سخنرانی‌های در کتابخانه عمومی شهر نیویورک گردآوری شده‌اند، هم به همین شکل خاطر‌نشان می‌کنند که گرچه جاده‌های آرمانشهری غالباً به شکست یا دیستوپیا منجر ختم شده‌اند رانه و کاوشگری آرمانشهرانه به خودی خود امری بسیار ارزشمند است. راث‌استاین با بررسی میراث ادبی و فلسفی این مفهوم برین نکته پافشاری می‌کند که روی دیگر هر آرمانشهر دیستوپیاست. او با ردیابی ایده‌های آرمانی در سیاست و فناوری، جایی که اینترنت به عنوان چشم‌انداز کلاسیک آرمانشهر تلقی می‌شود، استدلال می‌کند که تنها در هنر، و به ویژه در موسیقی است که میل آرمانشهری ارضا می‌شود. مارتی در مقاله‌اش گونه‌های مختلف آرمانشهر را از جهان کلاسیک توماس مور تا طراحی شهری تجربه‌گرایانه‌ای که خود در آن مشارکت داشت بررسی می‌کند تا نشان دهد گرچه آرمانشهرها هیچگاه محقق نمی‌شوند باید در سرزنش و محکوم کردن‌شان محتاط بود، چراکه نباید فراموش کرد ایده‌های آرمانشهری ابعادی از وجودمان را به یادمان می‌آورند و سرمنشأ ایده‌هایی‌اند که می‌توانند در خاک واقع‌گرایانه‌تر و عملی‌تری بارور شوند. هربرت میوشامپ نیز در مقاله‌اش به تصاویر آرمانشهری در دو عرصه کاملاً متفاوت نگاه می‌کند؛ یکی سنت بودایی و دیگری آثار معمار وینی، آدولف لوس. به نظر میوشامپ آثار لوس آرمانشهر را به مثابه «نمادی از کمال» تصویر می‌کنند، در حالی که به‌عزم

او، بودیسم نمونه‌ای از گرد هم آمدن ادراک سوپزکتیو و واقعیت ایژکتیو در رابطه‌ای است که در عین دوگانه بودن منسجم است. خواندن چشم‌اندازهای آرمانشهری نه فقط مروری نقادانه برین بهشت‌های متناقض که تلاش بی‌وقفه برای پاسخ به این سوال است؛ آیا می‌شود پیشرفت را بدون چشم‌اندازی از آرمان شهر تصور کرد؟

زولتان کوچش استاد زبان‌شناسی بخش مطالعات آمریکایی دانشگاه او توس لوراند در بوداپست است. او یکی از چهار ویراستار نشریه آکادمیک و بین‌المللی استعاره و نماد است که به دست انتشارات لارنس اربلام در آمریکا چاپ می‌شود. علاوه بر این او عضو هیات مشاوران نشریه زبان‌شناسی شناختی و چند نشریه بین‌المللی دیگر است و در تدوین چند لغت‌نامه انگلیسی به مجارستانی و مجارستانی به انگلیسی دست داشته است. او در حال حاضر بر زبان و صورت‌بندی‌های مفهومی احساسات، تنوع‌های بین فرهنگی استعاره و رابطه زبان، ذهن و فرهنگ از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی کار می‌کند.

همان‌طور که از عنوانش پیداست کتاب کوچش مقدمه‌ای کاربردی برای آشنایی با مسائل زبان، ذهن و فرهنگ از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی است؛ چارچوبی که کوچش کم‌وبیش سختگیرانه اتخاذ کرده و او را بررسی این مسائل از چارچوب‌های دیگر معاف کرده است. کوچش در پی پاسخ به این پرسش است که «ما چطور به تجربیات مان معنا می‌دهیم؟». با این وجود به نظر می‌رسد که کوچش در عمل معنا را امری نشأت گرفته از ذهن می‌داند که توسط فرهنگ صورت‌بندی شده است و به این ترتیب به نقش تعاملات و زیرمتن اجتماعی که در پس‌واژه «ما» نهفته است چندان بهایی نمی‌دهد. کتاب جنبه عملی خود را در نکات کلیدی و تمرین‌هایی که در انتهای هر بخش آمده نشان می‌دهد. به این ترتیب کتاب با وجود ادعای برآورده کرده گزارشی کامل از جنبه‌های مختلف ساخت معنادر عمل توصیفی خوب از نمونه‌های این فرایند، آنهم از دیدگاه رایج زبان‌شناسی به دست می‌دهد. فصل چهارم کتاب که به رده‌بندی‌های جنجالی تر فرهنگی و بحث درباره هنر می‌پردازد و از چارچوب اصلی کتاب فراتر می‌رود، شاید نوآورانه‌ترین دستاورد کوچش در حوزه تخصصش باشد. کتاب گرچه برای ناآشنایان به حوزه زبان‌شناسی خواندنی است و دیدگاه‌هایی نو بر زبان و معنا را مطرح می‌کند، حرف تازه‌ای برای دانشجویانی که بیشتر با این حوزه آشنا هستند ندارد.

آیا کار ما با نظریه‌های پسااستعماری تمام شده است؟ آیا توجه به تنش‌های جهان امروز از جمله مساله سوریه، دولت

اسلامی، بنیادگرایی و رادیکالیسم مذهبی، اشغال فلسطین، نابرابری اقتصادی، مخاطرات محیط زیست و غیره هنوز نیازمند نظریه‌های پسااستعماری است؟ تلاش اصلی اسپوواک این است که نشان دهد تلقی جهانیان از واقعیت، وامدار متون و نوشته‌هایی است که زیرساخت‌های واقعی جهان ما را شکل داده‌اند. این متون و نوشته‌ها اغلب از بایگانی‌های کشورهای استعمارگر مانند بریتانیا خارج شده یا تحت کنترل نظام‌مند نهادهای مالی و سیاسی بزرگ است. همین‌طور گزارش‌های بانک جهانی پول و نهادهای بین‌المللی در مورد مناسبات و دادوستدهای مالی جهان پیشرفته و جهان سوم، تصور عمومی نسبت به مفهوم جهانی‌سازی را نقش داده‌اند. نقطه‌نظر اسپوواک به چالش کشیدن مفهوم جهانی‌سازی و بستر شکل‌گیری چنین تلقی‌ای است که گردش پول و دانش در انحصار اقلیت را در پشت مفاهیم دموکراسی، توسعه و جهانی‌سازی پنهان می‌کند. این نقطه نظر، اسپوواک را در امتداد روشنفکرانی مانند ادوارد سعید، پارتا چاترجی، همی بابا، فرانکس فانون و استورات هال قرار می‌دهد. **گایاتری چاکراورتی اسپوواک در کلکته هند، مصادف با ۲۴ فوریه ۱۹۴۲ به دنیا آمد. تجربه مهاجرت پسااستعماری اش بر شیوه تفکرش عمیقاً اثرگذار بود. اسپوواک در ادامه به دانشگاه کرنل و سپس به کمبریج بریتانیا رفت و پس از کسب مدرک مستر، در دانشگاه آیووا آمریکا پروژه دکترایش روی یکی از شاعران ایرلندی آغاز کرد. استاد راهنمای او در این مقطع پل دومان بود که به یکی از مروجان اصلی نظریه «واسازی» در یابی شناخته می‌شود. این ایراد همیشه به دریدا وارد می‌شد که نظریه واسازی اش، فاقد رویکرد سیاسی اجتماعی مشخصی است یا به قول تری ایگلتنون چک سفیدامضا است. واسازی روشی که شاید بهترین تشبیه برای رساندن معنایش، شکافتن یک پیراهن نخی بافتنی باشد که با کشیدن سر نخ، تمامی گره‌ها را یکی یکی می‌گشاید. در این نقطه نظر، زبان ناگهان بر انسان نازل نشده، بلکه رفته رفته و به مرور حول تجربیات انسانی در همه زمینه‌ها شکل گرفته و تغییر کرده، که قدرت همیشه تولید و تغییر آن سهیم بوده است.**

اسپوواک مخالف نگاه ناکارآمد به واسازی بود و معتقد بود اتفاقاً واسازی ابزار سیاسی و نظری بسیار قدرتمندی به حساب می‌آید و با اتکا به این روش می‌توان به نقاط کوری دست گذاشت که بر مفاهیم سنتی استحکام بخشیده‌اند. این مفاهیم سفت و محکم، همان شبکه گسترده زبانی و اجتماعی را شکل داده که شیوه‌های اندیشیدن در مورد زیبایی و هنرها، اهداف و انگیزه‌ها، معایب و مشکلات جهان امروز و راه‌حل‌های ممکن و محتمل در درون

۷

زبان، ذهن و فرهنگ

- زولتان کوچش
- مترجم: جهان‌شاه میرزایی
- انتشارات آگه
- ۶۲۲ صفحه
- قیمت چهل هزار تومان



۷

گایاتری چاکراورتی اسپوواک

- استفان مورتون
- مترجم: نجمه قابلی
- انتشارات بیدگل ۱۳۹۵
- ۲۶۵ صفحه
- ۱۳ هزار تومان





۷

تاریخ بازار سرمایه ایران
● شهلا کشاورز نژاد و دکتر علی سعیدی



آن شکل می گیرد. اسپوak با هوشمندی و دقت کم نظری نظریه اش را از متون ادبی به نقد اقتصاد سیاسی و سایر رشته های علوم اجتماعی می چرخاند و سعی دارد گره ها را باز کند. کتاب گایاتری چاکراورتی اسپوak نوشته اسفغان مورتون، مسیر شفافی از اندیشه اسپوak که در زبان فارسی نسبتاً ناشناخته است به دست می دهد.

«تاریخ آینده تمام نمای تلاش گذشتگان برای نیل به اهداف و آرمان هایی است که شالوده و اساس پیشرفت امروز ما را تشکیل داده اند و نقل داستان چگونه شدن ها به قلم صداقت است تا دیروز، رهگشای امروز شود.»

آنچه خواندید مطلع سخن نویسندگان کتابی بدیع است که برای نخستین بار به مستندسازی مسیر تحولات بازار سرمایه ایران پرداخته است. روانشاد «شهلا کشاورز نژاد» و «دکتر علی سعیدی» مولفان این کتاب که به تازگی از سوی انتشارات بورس (وابسته به شرکت اطلاع رسانی و خدمات بورس) منتشر شده، در مقدمه خود یادآوری کرده اند: «در این کتاب کوشیده ایم تا به مدد برگرفته هایی از مستندات مکتوب، بی هیچ تعصب و به دور از گرایش های سیاسی، فراز و فرودی که بازار خدمات مالی کشور طی ۷۵ سال گذشته با آن دست به گریبان بوده را به تصویر بکشیم. بررسی تاریخ بازار خدمات مالی کشور در دوره مذکور، با اشاره به چگونگی شکل گیری بستر حضور این خدمات آغاز می شود و از نخستین اندیشه ها و نخستین گام هایی می گوید که بنای تشکیل بازار سرمایه کشور شد و در ادامه از تاسیس بورس تهران به عنوان نقطه عطفی در این مسیر یاد کرده و رویدادهایی که بورس در دوران گذار با آن دست به گریبان بوده را روایت می کند.»

کتاب تاریخ بازار سرمایه ایران روایتگر تحولات حوزه مالی و بازار

خدمات مالی کشور در فاصله سال های ۱۳۱۵ تا ۱۳۶۷ است. در فصل نخست این اثر، تلاش شده تا با استناد به اسناد و مدارکی چون روزنامه ها، صورتجلسات، مکاتبات و مصاحبه ها، شالوده و چگونگی شکل گیری اقداماتی که منجر به تشکیل بورس در کشور شد، به تصویر کشیده شود. در فصل دوم، مولفان تلاش کرده اند با بررسی اسناد و مدارک مرتبط، شمایی از وضعیت بورس تهران از حیث تنوع اوراق بهادار و چگونگی انجام معاملات، روزهای معاملاتی و کارگزاران به دست دهند و فصل پایانی کتاب نیز مروری بر رویدادهای بازار سرمایه کشور در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی و نیز دوران جنگ تحمیلی است.

با مطالعه این کتاب، علاقمندان به سیر تحولات و تاریخ بازار خدمات مالی می توانند ضمن اطلاع از زمینه ها و بسترهای شکل گیری صنعت خدمات مالی در کشور و اتفاقات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تاثیر گذار بر آن، با پیشگامان تاسیس بورس و موافقان و مخالفان ایده تاسیس بورس و استدلال های هر یک از آنان آشنا شده و شناختی نسبی از نقش تحولاتی چون پیروزی انقلاب اسلامی و نیز جنگ تحمیلی بر فعالیت بازار سرمایه کشور پیدا کنند.

دکتر علی سعیدی، معاون نظارت بر نهادهای مالی سازمان بورس و اوراق بهادار و یکی از مولفان این اثر، در موخره ای که به مقدمه مولفان افزوده، ضمن اشاره به درگذشت «شهلا کشاورز نژاد» مولف دیگر این کتاب در فاصله چاپ این کتاب، افزوده است: «برگ برگ این اثر، قرین است به ساعت ها تلاش و همکاری که امیدوارم چاپ این کتاب، اسباب آرامش روان را برای او به ارمغان آورد. روحش شاد.» شهلا کشاورز نژاد، برنده قلم بلورین جشنواره مطبوعات؛ سال ها به بیماری سرطان مبتلا بود و ۱۸ آذر ۹۴ با شدت یافتن بیماری، در بیمارستان امام سجاد(ع) درگذشت.



سازمان تامین اجتماعی

جشنواره خلاقیت سازمانی

کارکنان سازمان تامین اجتماعی

- دریافت ایده‌های خوب و به کارگیری اثربخش آنها برای ارتقای کمیت یا بهبود کیفیت فعالیت‌های سازمان
- ایجاد زمینه رشد و شکوفایی استعدادهای همکاران و سوق دادن آنها به سوی خود شکوفایی
- کاهش مشکلات سازمان با بهره‌گیری از دانش جمعی و تولید افکار نو



به نفرات برتر و ارائه‌دهندگان پیشنهادهای برگزیده درباره روش‌های غلبه بر چالش‌های کلان و بخشی سازمان و همچنین چالش‌های مطرح شده توسط اتحادیه بین‌المللی تامین اجتماعی (ایسا)، به انتخاب کمیته داور (متشکل از کارشناسان حوزه‌های مختلف)، جوایز ارزشمندی اهدا خواهد شد.

جهت کسب اطلاعات بیشتر به سایت سازمان به نشانی: www.tamin.ir

یا پرتال داخلی سازمان به نشانی: <http://portal-rahbary.tamin.ir> مراجعه فرمایید.